

اتحاد کاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

خرداد ۱۳۷۷ شماره ۵۰ سال پنجم

بحران در استبداد

* مردم در طول یک سال گذشته، بیکار نبوده اند. در هر فرصت، حضور خود را اعلام داشته اند. تظاهرات چندین هزار نفری، اعتصابات گسترده، اکنون دیگر جزو حوادث روزمره در اقصی نقاط کشور ما هستند. همین حضور زنده نیز، رفته رفته می رود که به قدرت جدیدی در برابر حکومت تبدیل شود، قدرتی که مهار آن دیگر میسر نیست.

صفحه ۲

یک صدمین سالگرد تولد برشت

* گفتگویی با

محسن یلفانی

* دیداری با برشت

مصاحبه با گونتر گراس

* "من در شهر آسفالت شده ام،

احساس می کنم در خانه هستم."

"نابین گردیدم"

صفحه ۱۶ تا ۲۳

زندگی نامه رفیق مهرداد چمنی

صفحه ۲۸

معرفی کتاب

فراسوی سرمایه

نوشته ایستوان مزاروش

صفحه ۲۹

مباحث تدارک کنگره

* خلع ید از روحانیت و جدایی

دین از دولت

کیومرث

* بازهم درباره شعارها و

وظائف ما (بخش دوم و پایانی)

فرید

* جمهوری اسلامی و پایان

ایدئولوژی انقلاب اسلامی

عبسی صفا

* در رابطه با سیاست ائتلافی

مهدی فتاپور

صفحات ۱۰ تا ۱۵

اطلاعیه

امضا توافقنامه بین سه سازمان

حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران،

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

متن قرارداد

اتحاد عمل پایدار سیاسی

بحران اقتصادی ایران ابعاد وسیع تری می یابد

صفحه ۵

* * * * *

پیرامون اوضاع فلسطین

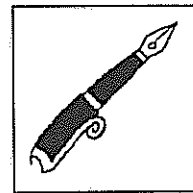
* دو ملت، دو دولت

* فلسطینی ها در پنجاهمین سالروز "نکبت"

صفحه ۲۴ و ۲۵

جنگ انحصارات مافیایی و آینده سیاسی روسیه

صفحه ۲۶



بحران در استبداد

امکان عملی نیافته است، خود به عامل مضاعفی بر سقوط بیشتر موقعیت خامنه ای تبدیل گشته است. اعتصاب طولانی در نجف آباد، خطر گسترش آن به اصفهان و دیگر شهرها، علیرغم دستگیری های وسیع، عدم موافقت بخش مهمی از مدرسین حوزه های علمیه با نقشه های خامنه ای، ... همه و همه سد راه قدرت نمائی اولیه او، در حفظ موقعیت خود است.

ماجرای کرباسچی، یکی از متحدین و معتمدین مهم خامنه ای، محمد یزدی را بعنوان رئیس قوه قضائیه، چنان تضعیف و مستزوی نموده است که حفظ او در این مقام، برای خود خامنه ای هم دیگر امکانپذیر نیست.

دorz صحبت های "خصوصی" یحیی رحیم صفوی، فرمانده سپاه خامنه ای، موقعیت هنوز تثبیت نشده او را، در خود سپاه پاسداران رژیم هم، زیر سوال برده است. رضائی هم مثل صفوی، در مبارزات انتخاباتی عنان احتیاط از کف داده، با اطمینان به ریاست جمهوری ناطق نوری، چندان پیش رفت که بعد از انتخاب خاتمی، راهی جز رفتن نداشت.

جامعه ما، امروز چنان تکانی خورده است، که هیچ کس در حکومت قادر نیست بدون محاسبه واکنش مردم در برابر اقدام خود، دست به کاری بزند. دیگر با وسائل و سیاست های دیروز، نمی شود در جامعه امروز ایران حکومت کرد. این را بخشی از حکومت نیز فهمیده است. اعمال بی دغدغه استبداد عریان چندان آسان نیست. حرف آشکار از آن نیز، دیگر بدون عواقب غیرمترقبه نیست. هر تلاش خامنه ای و جناح پشتیبان او برای نادیده گرفتن این تحول، هر بار بیشتر از پیش با مانع مواجه شده، به ضد خود تبدیل می شود. ستاره اقبال رهبر، هر بار بیشتر افول می کند. گرفتن و بستن و کشتن هم قادر به تغییر این واقعیت نیست.

مشاهده این آمادگی، زمزمه راهپیمائی و کشیدن مساله به خیابان ها را سر دهد. دست آخر کتبا، بازداشت کرباسچی را مخمل کارهای اجرائی کشور اعلام کند و برای رفع این اختلال، خواستار آزادی او، از طرف رهبر شود و رهبر اجباراً آنچه را که در خفا امتناع کرده بود، کتبا "خواستار شود و برای رفع اختلال"، کرباسچی را آزاد کند. بدین گونه بود که آزمایش قدرت جناح زسالت و خامنه ای، در مقابل دولت خاتمی به سنگ خورد، اما این سنگ، نه در توازن درون خود رژیم، در جای دیگر بود.

سنگ بزرگ، مردمی بودند که دوم خرداد سال گذشته، همه رشته های این جناح را پنبه کردند. این مردم در طول یک سال گذشته، بیکار نبوده اند. در هر فرصت، حضور خود را اعلام داشته اند. تظاهرات چندین هزار نفری، اعتصابات گسترده، اکنون دیگر جزو حوادث روزمره در اقصی نقاط کشور ما هستند. همین حضور زنده نیز، رفته رفته می رود که به قدرت جدیدی در برابر حکومت تبدیل شود، قدرتی که مهار آن دیگر میسر نیست. اگرچه فاقد چهره مستقل خود است، اما با دخالت در اختلافات داخل رژیم و در میان جناح های مختلف، از همین امروز نقش بزرگی در روند تحولات سیاسی بازی می کند و هر روز بیشتر از پیش فضا را به نفع خود تغییر می دهد. به همین دلیل هم همه اقدامات جناح غالب رژیم و خامنه ای، با هر اندازه تدارک و بسیج نیرو، بلافاصله به ضد خود تبدیل می شود، از جمله به خانه منتظری و آذری قمی، تا دستگیری کرباسچی و بر ملا شدن نقشه های "خصوصی" در سپاه پاسداران برای سرکوب گسترده مردم، همه و همه، در نیمه راه متوقف شده اند، بدون آن که کسی جرات ادامه این اقدامات را تا به آخر به خود بدهد. وعده پسر سرو صدای محاکمه منتظری که خود شخص خامنه ای خواستار آن شده بود، به فراموشی سپرده شده است. نه فقط

هنوز رسوائی ماجرای بازداشت کرباسچی بر گرده قوه "محترم" قضائیه سنگینی می کرد که سخنان "خصوصی" فرمانده سپاه پاسداران علنی شد و گوشه ای از نقشه های دار و دسته حول و حوش رهبر را، برای بریدن زبان ها و زدن گردن ها بر ملا ساخت و دوباره، مارش عقب نشینی نواخته شد. روابط عمومی سپاه به تعجیل، درز کردن سخنان "خصوصی" را نکوهش کرد و روزنامه همشهری را متهم به "تحریف" سخنان فرمانده خود ساخت. آش آنقدر شور بود و فرمایشات "سردار" سرسپرده رهبر چنان دریده، که هیچ کس، حتی خود او قادر نشد از آنها دفاع کند. اگرچه وی مدعی بود که قبلاً آنها را در حضور رهبر، در شورای امنیت ملی رژیم و ... نیز به "عرض" رسانده است، اما توانست از آنچه که در محافل خودی و بقول روابط عمومی سپاه "خصوصی" در باب بریدن زبانها و زدن گردن ها به زبان آورده بود، علناً دفاع کند و روشن کند که چگونه می خواهد از جمله رئیس جمهور، وزیر کشور و وزیر ارشاد را بر سر جای خود نشانده و سلاخی زبان و گردن را در ملا عام به راه اندازد.

رهبر و دار و دسته اش، کرباسچی را که بازداشت کردند، فکر واکنش مردم در برابر این اقدام خود را نکرده بودند. آنها فکر می کردند، آب ها از آسیاب افتاده اند، باید از جانی شروع کنند تا بگویند، قدرت واقعی دست کیست. روزهای اول، با همه پافشاری دولت، کارگزاران و ... به اجرای "قانون" اصرار ورزیدند. صحبت های پشت پرده به جانی نرسید. پاسخ ها روشن بود، اگر مجرم باشد که باید در زندان باشد، اگر نباشد تبرئه می شود و به نفع خود اوست که رفع شبهه شود. اما مساله در حد داخل رژیم نماند. در خیابان ها پیچیده، بهانه جدیدی شد که مردم دوباره به صحنه بیایند، بحث کنند، آشکارا حکومت را زیر سوال ببرند، تظاهرات کنند و مرگ بر ولی فقیه سر دهند و جناح مقابل با

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

اطلاعه:

ما امضا کنندگان زیر که از سال ها پیش با یکدیگر همکاری داشته ایم، بر آن شدیم که اشتراکات و اهداف مبارزاتی مشترک مان را در سندی تحت عنوان "قرارداد اتحادعمل پایدار سیاسی" تدوین و تصریح کرده و با انتشار آن شعاع این همکاری را با دعوت از جریانات و شخصیت هایی که با اصول آن توافق داشته باشند گسترش دهیم.

ما در تدوین این پلاتفرم مینا را بر همکاری عملی روی اشتراکات نانوشته ولی واقعا موجود قرار دادیم. در جریان این کار مشترک و پس از حدود دو سال تلاش، سندی را تصویب کردیم که اینک جهت اطلاع عموم و دعوت از موافقان آن برای گسترش دامنه ی این همکاری دموکراتیک، به ضمیمه ی این اطلاعیه منتشر می شود.

سازمان دهی اقدامات و موضع گیری های این اتحادعمل پایدار سیاسی توسط "کمیته اتحادعمل برای دموکراسی" انجام خواهد گرفت.

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
دوشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۷
۴ مه ۱۹۹۸

قرارداد اتحادعمل پایدار سیاسی

- ما احزاب و سازمان های اپوزیسیون ایرانی که دو دیکتاتوری سلطنتی و اسلامی را تجربه کرده ایم، با وجود داشتن برنامه های متفاوت در مورد هدف های زیر به توافق رسیده و متعهد هستیم تا تحقق این اهداف به مبارزه ی مشترک ادامه دهیم. این هدف ها کل بهم پیوسته ای هستند که در کلیت خود اعتبار دارند و تجزیه ناپذیرند.
- ما همه ی جریانات و شخصیت هایی را که اهداف زیر را می پذیرند و برای تحقق آن ها مبارزه می کنند، به این همکاری فرا می خوانیم.
- هدف ها:
- ۱- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران با استفاده از تمامی اشکال و تاکتیک های مبارزاتی.
 - ۲- استقرار نظامی دموکراتیک و مردمی در شکل جمهوری با انتخاب آزادانه ی اکثریت مردم ایران.
 - ۳- تامین آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک و مدنی مردم به کامل ترین شکل آن.
- ۴- تامین حقوق ملی خلق های تحت ستم ایران- آذربایجانی ها، کردها، بلوچ ها، عرب ها و ترکمن ها- بر اساس به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت، در عین دفاع از اتحاد دواطلبانه ی این خلق ها در چهارچوب ایران.
- ۵- جدایی کامل دین از دولت و آزادی همه ی اعتقادات، ادیان و مذاهب.
- ۶- لغو هر گونه تبعیض جنسی و تامین برابری حقوق زنان با مردان در همه ی عرصه ها.
- ۷- تامین حقوق و ارتقا سطح زندگی کارگران و زحمتکشان و تضمین حق تشکیل مستقل و حق اعتصاب.
- ۸- تامین حق حاکمیت مردم ایران در مناسبات بین المللی و مخالفت با هر گونه مداخله ی خارجی.
- حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

است که الزامات این تحولات، بخصوص گسترش دامنه دخالتگری مردم در مقدرات جامعه و در مقابله با استبداد جمهوری اسلامی، برداشتن کام های عملی در تشدید مبارزه علیه رژیم، و برای یک جامعه دموکراتیک را به امری حیاتی در تقویت مبارزات مردم تبدیل نموده است. به ثمر رسیدن مذاکرات جریانات امضا کننده در مقطع کنونی، درعین پرداختن به ضرورت تحکیم همکاری های مشترک و گسترش دامنه آن، اقدامی در جهت پاسخ به چنین الزامی در رابطه با اوضاع متحول سیاسی نیز هست.

قرارداد اتحاد عمل پایدار سیاسی، شامل یک مقدمه و هشت بند تحت عنوان اهداف است.

مقدمه قرارداد به تجربه دو دیکتاتوری سلطنتی و اسلامی اشاره نموده، تاکید می کند که اهداف مورد

دموکراسی، اعلام نمودند که وظیفه سازماندهی اقدامات و موضع گیری های این اتحاد عمل پایدار سیاسی را بهعهده خواهد داشت.

امضای قرارداد اتحاد عمل پایدار سیاسی، با هدف ارتقا همکاری های تاکوینی این سه جریان صورت گرفته است که اکنون سالهاست ادامه دارد و در جریان این همکاری ها نیز ضرورت چنین قراردادی بمثابة اساس کار مشترک و نیز مبنائی برای دعوت از دیگران برای پیوستن به این اتحادعمل ها، خود را آشکار ساخت. روشن است که بحث بر سر این توافقات مدتها طول کشید، که حاصل آن، قرارداد حاضر است.

از طرف دیگر، در طول مدتی که بحث بر سر توافقات ادامه داشت، جامعه ما دچار تحولاتی کشته

به سوی اتحاد برای دموکراسی

روز چهاردهم اردیبهشت ماه، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان راه کارگر و سازمان ما، طی اطلاعیه ای، قرارداد اتحاد عمل پایدار سیاسی بین خود را منتشر ساختند و جریانات و شخصیت هائی را که با اصول آن توافق داشته باشند، به همکاری دعوت نمودند. هم چنین خبر ایجاد کمیته مشترکی از سه جریان را تحت عنوان "کمیته اتحاد عمل برای

اطلاعیه درباره

تظاهرات در تهران

روز دوشنبه گذشته، پنج هزار نفر در تهران دست به تظاهرات زدند و ساعت ها با ماموران رژیم درگیر شدند. تظاهرات مردم بدنبال حادشه ای شکل گرفت که در ایجاد آن ماموران شهرداری نقش داشتند و یک نفر طی آن کشته شده بود.

بنا به اخبار منتشره، یکی از سه سرنشین سبزی فروش یک وانت باری که راننده آن بدنبال مشاهده مامورین سد معبر شهرداری، که در خیابانها به قصد جمع کردن بساط دستفروشان در حرکتند، متواری شده و کنترل بر اتومبیل را از دست می دهد، شدیداً زخمی می شود و سپس می میرد. مامورین شهرداری با دیدن این حادثه، محل را ترک می کنند و جسد الیاس نوروزی، نوجوانی که در گریز از چنگ مامورین شهرداری جان داده بود، ساعت ها بر روی زمین و در همان محل می ماند. همین امر خشم مردم را بر می انگیزد. اهالی منطقه، گروه گروه به محل حادثه روی می آورند و با آتش زدن لاستیک، جاده را می بندند و با سنگ و آجر و شیشه به مامورین رژیم که قصد پراکندن آنها را داشتند، حمله می کنند و ساعت ها با آنها درگیر می شوند و شهرداری منطقه ۱۸ تهران را به کلی تخریب می کنند.

ابعاد تظاهرات و درگیری مردم با نیروهای انتظامی بقدری گسترده بود که روزنامه های خود رژیم هم به انعکاس خبر آن دست زدند. شهردار منطقه ۱۸ تهران، از خود رفع مسئولیت نموده، حضور مامورین شهرداری در محل حادثه را، در واقع آنچه را که مردم به چشم خود دیده اند، انکار نمود. تظاهرات دوشنبه گذشته نشان داد که جامعه ما دیگر تحمل ادامه حکومت زور و سرنیزه را ندارد و مردم کشور ما حاضر نیستند نظاره گر فعال مایشای اوباشانی باشند که جان انسان ها برایشان پیشیزی ارزش ندارد و فقط در اندیشه غارت مردم و حفظ حکومت خود بر بالای سر آنها هستند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۷

۶ مه ۱۹۹۸

جنش آنها سرکوب شده، تشکل هایشان درهم شکسته شده است. تاکید بر این حقوق صنفی و به رسمیت شناختن تشکل های کارگران و زحمتکشان یکی از وجوه تعیین کننده مبارزه برای استقرار یک نظام دموکراتیک در جامعه است.

و بالاخره بند هشتم تامین حق حاکمیت مردم ایران، در مناسبات بین المللی را که همانا استقلال کشور در مراودات خارجی است و نیز مخالفت با هر گونه مداخله خارجی را مد نظر دارد.

اهداف مورد نظر قرارداد، موجز تنظیم شده اند و قبل از همه خطوط اساسی ای هستند که برای توافق بین جریانات مختلف از اهمیت درجه اول برخوردارند. در عین حال همین خطوط اساسی سرفصل هائی هستند که بر مبنای آنها کام اول اتحادعمل برای دموکراسی و بسوی رسیدن به اتحادهائی وسیع تر برای آن برداشته شده است. با گسترده تر شدن شعاع اتحادعمل ها، روشن است که دایره اهداف نیز بازتر شده، سیمائی توضیحی تر بخود خواهد گرفت.

داشتن دین، مذهب، عقیده و تبلیغ و ترویج تشکل حول آن پافشاری می کنند.

بند ششم، بر لغو تبعیض جنسی که جمهوری اسلامی آن را به یکی از پایه های حاکمیت خود تبدیل نموده است و نیز تامین برابری زنان با مردان در همه عرصه ها پرداخته است. روشن است که تبعیض جنسی و نابرابری بین زن و مرد، از ابداعات جمهوری اسلامی نیستند، اما جمهوری اسلامی آن ها را تشدید نموده، و با اعمال خشن تبعیض بین زن و مرد و تشدید نابرابری بین آنها، جامعه ما را در این عرصه به قهقرا برده است. لغو این تبعیضات و از میان برداشتن نابرابری های حاصل از آن، یکی از وظائف تخطی ناپذیر هر اقدام دموکراتیکی در جامعه ما است.

بند هفتم، بر تامین حقوق کارگران و زحمتکشان و تضمین حق آنها در اعتصاب و ایجاد تشکل های مستقل خود تاکید دارد. حقوق کارگران و زحمتکشان جامعه ما نیز حق آنها در ایجاد تشکل های خاص خود، تاکنون هیچگاه به رسمیت شناخته نشده است. با هر بحران در اوضاع سیاسی جنیش آنها سر بر آورده، با تحکیم پایه های حکومت، دوباره

نظر امضا کنندگان این قرارداد، کل به هم پیوسته ای هستند که در کلیت خود اعتبار دارند و تجزیه ناپذیرند. به بیان دیگر، بندهای هشت گانه قرارداد، حداقل هائی هستند که برای همکاری پایدار بین احزاب سازمانها و شخصیت ها، تاکید بر آنها ضرورت دارد و ناظر بر همکاریهای با چشم انداز درازمدت است. بدون آن که نافی همکاری های موردی نیروهای شرکت در این اتحاد عمل با دیگر نیروها، بر سر این یا آن مورد معین باشد. اهداف مورد نظر قرارداد، در هشت بند آورده شده است:

بند اول، بر سرنگونی جمهوری اسلامی و نیز امکان استفاده از تمامی اشکال و تاکتیکهای مبارزاتی اعم از قهرآمیز یا مسالمت آمیز در این رابطه اشاره دارد. تاکید بر سرنگونی در راس اهداف دیگر، با پافشاری به این واقعیت است که جمهوری اسلامی سد راه هرگونه تحولی در جامعه ماست و بدون برداشتن این سد از سر راه، رسیدن به اهداف دیگر غیرممکن است.

بند دوم قرارداد، به نظام جایگزین بعد از جمهوری اسلامی تاکید می کند: استقرار نظامی دموکراتیک و مردمی، در شکل جمهوری با انتخاب آزادانه اکثریت مردم ایران. در این بند آنچه که حائز اهمیت است، اولاً تاکید بر حق مردم در انتخاب آزادانه مسیر آینده جامعه، ثانیاً تاکید امضا کنندگان بر شکل جمهوری در تمایز با اشکال دیگر، اعم از اسلامی یا پسوند دموکراتیک، یا بازگشت به سلطنت است.

بند سوم به آزادی های سیاسی اعم از آزادی عقیده، بیان، تشکل و تحزب و حقوق دموکراتیک مردم در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، اعم از فردی یا گروهی و تامین این حقوق به کامل ترین شکل آن اختصاص دارد. دامنه آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، بسیار گسترده است و از آزادی احزاب، تا تامین حقوق اولیه و انسانی تک تک آحاد جامعه را دربر می گیرد و تاکید قرار داد بر تامین آنها به کاملترین شکل، مفهومی جز به رسمیت شناختن و تضمین همه حقوق شناخته شده در این عرصه ها ندارد.

بند چهارم، حقوق خلقهای تحت ستم ایران، اعم از آذری، کرد، عرب و ترکمن را در تعیین سرنوشت خود، به رسمیت می شناسد و در عین حال از اتحاد داوطلبانه و آزادانه همه این خلقها در چارچوب ایران دفاع می کند.

بند پنجم، خواستار جدائی دین از دولت، با تاکید بر آزادی عقیده، دین و مذهب است. امضا کنندگان قرارداد، تلفیق دین و دولت را محکوم دانسته، خواستار تفکیک بین این دو هستند. و بر آزادی

بحران اقتصادی ایران ابعاد وسیع تری می یابد

ضرب المثلی قدیمی می گوید: "سالی که نکوست از بهارش پیداست". چشم انداز وخیم اوضاع اقتصادی کشور نیز از آن چه طی فصل جاری صورت گرفته و می گیرد آشکار می شود. سال جدید، برای توده های مردم میهن ما، با موج تازه ای از گرانی آغاز میشود. در راه افتادن این موج جدید نیز دولت، با افزایش بهای گروه زیادی از کالاها و خدمات دولتی، نقش اول را ایفا می کند. افزایش قیمت کالاها و خدماتی چون فولاد، سیمان، برق، تلفن، سیگار و... که در بودجه سال ۱۳۷۷ مصوب مجلس پیش بینی شده است، از ابتدای سال جدید به اجرا گذاشته می شود (اتحادکار، شماره ۴۷)

افزایش مجدد بهای فرآورده های نفتی، در چارچوب برنامه دوم اقتصادی رژیم، از ۱۶ فروردین به اجرا درمی آید. قیمت این قبیل فرآورده ها تا ۲۵ درصد بالا می رود. بر همگان آشکار است که، در شرایط حاکم، بالا رفتن قیمت سوخت افزایش قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز مردم را به همراه خواهد داشت.

از بیستم فروردین ماه، طبق تصمیم بانک مرکزی، نرخ فروش ارز به مسافران از حدود ۳۰۰ تومان به حدود ۴۸۰ تومان افزایش می یابد. به دلیل کمبود درآمدهای ارزی، دولت خود را ناگزیر به اتخاذ این تصمیم می بیند. اما این تصمیم نیز، علاوه بر آن چه که در قالب قانون بودجه ۱۳۷۷ گنجانده شده، گام دیگری در جهت تضعیف رسمی ارزش پول ملی است و تبعات آن نیز آشکار. در فاصله ی چند روز پس از افزایش رسمی نرخ ارز مسافری، بهای دلار در بازار "آزاد" از حدود ۵۰۰ تومان، در اواخر سال گذشته، به ۶۰۰ تومان و حتی ۶۳۰ تومان صعود می کند. دلالی ارز رونق مضاعفی می یابد. علاوه بر دلان، واردکنندگان و غیره، گروه دیگری از واحدهای صنعتی دولتی یا خصوصی که موفق به دریافت سهمیه ارزی نمی شوند برای تامین نیازهایشان به بازار "غیررسمی" و یا "آزاد" ارز رو می آورند. روند صعودی بهای ارزها، چنان که خواهد موجود نشان می دهد، باز هم ادامه خواهد یافت مگر آن که گشایش غیرمترقبه ای در بازار جهانی نفت و، متعاقباً، در درآمدهای نفتی دولت به وقوع پیوندد. ناگفته پیداست که در شرایط موجود، افزایش نرخ ارز، به نوبه خود، موج وسیعی از گرانی و تورم قیمت ها را به دنبال خواهد داشت که اثرات آن از هم اکنون ملموس است.

طبق تصمیم دولت، بهای نان در سطح کشور از اوایل اردیبهشت بالا می رود. افزایش بهای نان، در انواع و مناطق مختلف، بین ۲۰ تا ۵۰ درصد است. در وضعیت فقر گسترده ی موجود، نان، به

واقع، قوت لایموت گروه کشیری از خانوارهای محروم و زحمتکش را تشکیل می دهد. بالا رفتن بهای نان، بی تردید، به معنی تحمیل محرومیت بیشتر بر این دسته از خانوارهاست. اما، گذشته از آن، افزایش قیمت مایحتاج عمومی مانند نان، سوخت، برق و آب، بلافاصله به قیمت سایر کالاها و خدمات نیز منتقل می شود. طی هفته های اخیر بهای گوشت، پیاز، سیب زمینی، هزینه های ایاب و ذهاب، مسافرت و... در غالب شهرهای کشور به طور چشمگیری بالا رفته است. کمبود و گرانی اجناس و ارزاق عمومی شتاب تازه ای گرفته است. احتکار، دلالی و بورس بازی در این زمینه نیز، که از ویژگی های بارز اقتصاد بحران زده ایران است، طبعاً روند گرانی را باز هم شدت خواهد بخشید. تورم افسار گسیخته به عنوان یکی از عوارض بحران حاکم، گذران زندگی را بر خانوارهای کارگری و اقشار زحمتکش و کم درآمد بسیار دشوار و یا غیرممکن خواهد کرد.

رکود و کساد می جاری، عارضه دیگری از این بحران، از سوی دیگر، گروه های کثیر دیگری از کارگران و زحمتکش را از کار و فعالیت و کسب درآمد محروم خواهد ساخت.

رکودی که در دوره اخیر رویه گسترش نهاده، در اواخر سال گذشته و اوایل سال جاری تشدید گردیده و بخش های بیشتری از فعالیت اقتصادی را در بر گرفته است (اتحادکار، شماره ۴۸). کاهش درآمدهای ارزی، در پی تنزل شدید قیمت نفت در بازار جهانی، به این کساد و رکود هر چه بیشتر دامن زده است. درآمدهای حاصل از صدور نفت خام، چنان که می دانیم، از طریق تامین بخش عمده ی ارز برای واردات و سهم بزرگ درآمدهای بودجه دولت، هم چنان موتور محرک اقتصاد ایران محسوب می شود. بودجه پیشنهادی دولت به مجلس، یکبار به دلیل کاهش بهای بین المللی نفت مورد تعدیل قرار گرفت و رقم درآمدهای نفتی دولت در سال جاری حدود ۱۶ میلیارد دلار تصویب شد. اما خود دولت نیز یکبار دیگر ناگزیر به تجدید نظر در این مورد شده است. زیرا که، با ادامه قیمت های فعلی نفت در بازار جهانی، تحقق رقم مذکور قطعاً امکان پذیر نخواهد بود و درآمدهای نفتی، احتمالاً، میلیی در حدود ۱۰ میلیارد دلار خواهد شد. مشکلات چرخاندن چرخ های اقتصاد جامعه ۶۰ میلیونی و اداره دستگاه عریض و طویل دولتی با این میزان از درآمدهای نفتی، کاملاً آشکار است و نیازی به شرح و بسط طولانی نیست. پیش از این، در سال های ۶۷-۱۳۶۵، درآمدهای حاصل از صدور نفت و گاز به کمتر از ۱۰ میلیارد دلار پایین رفته بود، تنگناهای شدید ناشی از این امر،

که در آن هنگام به بهانه جنگ از جانب رژیم توجیه و به توده های مردم تحمیل می شد، اقتصاد کشور را کاملاً فلج کرده بود. این مسئله، به سهم خود، یکی از عواملی بود که گردانندگان جمهوری اسلامی را ناچار به پذیرش آتش بس و پایان جنگ ویرانگر کرد.

افت درآمدهای نفتی، همراه با حیف و میل و خاصه خرجی های رایج در دستگاه حکومتی، مسلماً اعتبارات "عمرانی" دولت را باز هم پایین می آورد. تعطیل و توقف بخش بزرگی از طرح های "عمرانی" در سال جاری نشانه روشنی از این امر است. این طرح ها نیز به صدها طرح و پروژه کوچک و بزرگ دیگر که در سال های اخیر به صورت نیمه کاره و ناتمام رها شده اند، افزوده می شود. تقلیل هزینه ها و تعطیل کارهای "عمرانی" (با توجه به سهم و نقشی که دولت در مجموعه اقتصاد کشور دارد) موجب تشدید بیشتر رکود و کساد می جاری شده و خواهد شد.

بر پایه گزارش های موجود، کساد و رکود در حال حاضر گریبانگیر اغلب رشته های صنعتی است. به طور مشخص، صنایع نساجی، لوازم خانگی، خودرو سازی، محصولات کانی غیرفلزی، مصالح ساختمانی، گروه زیادی از واحدهای تولیدی انواع محصولات غذایی و دارویی، و... با کاهش تولید و فعالیت روبرو هستند. تشدید کمبودها و تنگناهای ارزی، این بخش از فعالیت های تولیدی را که شدیداً به واردات مواد اولیه، قطعات یا تجهیزات وابسته هستند، با رکود بیشتری در مساه های آینده روبرو خواهد ساخت. کساد و رکود در بخش مسکن و ساختمان نیز اکنون بارزتر شده است. تداوم و تشدید رکود در این بخش که پیوندهای زیادی با سایر بخش های فعالیت اقتصادی دارد، بی تردید بر این بخش ها نیز تاثیرات منفی برجای خواهد گذاشت.

یکی از پیامدهای اصلی و ناگزیر این رکود، گسترش دامنه اخراج هاست. اخراج و بیکار کردن کارگران شاغل در واحدهای صنعتی و طرح های عمرانی که از سال قبل روندی چشمگیر یافته بود، در ماه های اخیر ابعاد وسیع تری به خود گرفته است. دسته دسته از نیروها شاغل، به دلیل نبود مواد اولیه، به بهانه کمبود اعتبار، زیر عنوان "تعدیل نیروی انسانی" و نظایر این ها، از واحدهای خصوصی و دولتی اخراج گردیده و به انبوه چند میلیونی بیکاران موجود در جامعه ما افزوده می شوند. کارگران و زحمتکشان در برابر این موج تازه اخراج ها مقاومت می کنند. اما نبود تشکلهای آزاد و مستقل آنان به همراه سرکوب شدیدی که از جانب ارگان های مختلف حکومتی اعمال می شود، مقاومت و مبارزه آنان را از شریخی لازم محروم

می‌کند. در مقابل بحران اقتصادی که روز به روز ابعاد گسترده تری یافته و تعمیق می‌یابد، گردانندگان رژیم جز آن که باز هم توده های محروم و زحمتکش را به "قناعت" و "پرهیز از اسراف" و یا "صبر و تحمل" بیشتر فرا بخوانند، عملاً سیاست مشخصی ندارند.

یکی از اقدامات دولت، به منظور مقابله با کاهش درآمدهای نفتی توسل به، استقراض بوده است. در اواخر سال گذشته، دولت اقدام به فروش ۲۵۵ میلیارد تومان "اوراق مشارکت" به مردم کرد. چنین کاری در بودجه سال جاری نیز پیش بینی شده است. صرف نظر از این که دولت چگونه و از کجا قادر به بازپرداخت این قروض و بهره آنها در سال های آتی خواهد بود، این کار، با در نظر گرفتن گذران زندگی اکثریت وسیع مردم در حال حاضر، منابع چندان زیادی را برای تامین هزینه های دولت فراهم نخواهد کرد. منابع گردآوری شده نیز، برخلاف ادعاهای مسئولان دولتی، غالباً مصروف هزینه های جاری خواهد شد و نه اجرای طرح های "عمرانی"، استقراض از خارج نیز، که به میزان حدود ۶ میلیارد دلار، در بودجه سال جاری پیش بینی شده است، در صورت تحقق، گشایش چندانی در این گره فروبسته اقتصادی به وجود نخواهد آورد. اقدامات دولت در این زمینه، بیش از پیش، در

معرض انتقادهای و کشمکش های جناح های متخاصم درون حکومتی قرار خواهد داشت.

تلاش های انجام شده از جانب ایران و سایر کشورهای عمده صادرکننده نفت به منظور جلوگیری از تنزل و تثبیت نسبی بهای بین المللی نفت، در شرایط حاکم بر بازار جهانی، تاکنون به جایی نرسیده است. حتی اقدام برخی از این کشورها در مورد تقلیل حجم نفت صادراتی (و از جمله اعلام کاهش ۱۴۰ هزار بشکه در روز در نفت صادراتی از سوی جمهوری اسلامی) نتوانسته است بهبود چشمگیری در بازار نفت و مالا افزایش درآمدهای نفتی صادرکنندگان پدید آورد. در مورد صادرات غیرنفتی هم (که اکنون نیز به عنوان یکی از راه های مقابله با بحران جاری از طرف مسئولان دولتی طرح و تبلیغ می شود) با توجه به کمبود و نابسامانی های اساسی ساختار اقتصادی و عملکرد گذشته، نمی توان امید چندانی را در جهت تخفیف بحران ارزی موجود انتظار داشت. ارزش کل صادرات غیرنفتی کشور در سال گذشته حدود ۳ میلیارد دلار بوده که نسبت به سال قبل از آن نیز بیش از ۳ درصد کاهش داشته است.

نه فقط ادامه کشمکش های سیاسی و تشدید آن طی دوره اخیر اتخاذ سیاست و خط مشی روشنی را در عرصه ی اقتصادی و مقابله با بحران حاد جاری دشوار کرده است، در درون دولت خاتمی نیز

در مورد چگونگی برخورد با این بحران و عوارض عمده ی آن، هیچ طرح روشن و یا اتفاق نظری وجود ندارد. به عنوان مثال، بنابه نوشته مطبوعات حکومتی، میرحسین موسوی، آخرین نخست وزیر جمهوری اسلامی و "مشاور عالی" رئیس جمهوری فعلی، با ارسال نامه ای به خاتمی، ضمن ابراز نگرانی از روند گرانی کالاها پیشنهاد کرده است که "سیستم توزیع متمرکز کالاها اساسی" (یعنی جیره بندی) دوباره برقرار شود. مسعود روحانی، رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه مشاور دیگر رئیس جمهوری (که از اجرا کنندگان اصلی سیاست "تعدیل اقتصادی" در سال های پیش بوده است) متقابلاً ادامه اجرای سیاست مذکور را به عنوان "راه حل" مطرح کرده است. در مورد مشکل بیکاری نیز، جدا از لفاظی های همیشگی و یا تشکیل کمیسیون ها و کمیته های بی حاصل، هیچ اقدام عملی صورت نگرفته و هیچ طرح و تدبیر حتی موقتی نیز ارائه نشده است.

تداوم منازعات سیاسی درون حکومتی، به نوبه خود، باعث تشدید و گسترش بحران اقتصادی جاری خواهد شد و ادامه و شدت یافتن این بحران نیز، نه فقط بر منازعات مذکور بلکه بر روند جنبش های توده ای و تحولات عمومی سیاسی آینده نیز تاثیرات مهمی بر جای خواهد گذاشت.

نامه وارده

اعتراضات مردمی و بحران اقتصادی ره به کجا می برد؟

در روزهای اخیر شاهد گزارشاتی از اوضاع عمومی بویژه اقتصادی کشورمان هستیم و به نقل از شاهدان عینی، مردم پس از انتخابات همواره منتظر تغییرات کمی و کیفی در اوضاع اجتماعی و زندگی روزمره اشان هستند. اما هر روز که می گذرد اوضاع نه تنها برایشان فلاکت بارتر و بدتر می شود، بلکه هیچ گونه معجزه ای هم از این حضرات به مسند قدرت رسیده حاصل نمی گردد و بویژه مردم شهرستان ها و نقاط محروم کشور از فشار اقتصادی عاصی گشته و به تنگنا رسیده اند. هیچ بارقه ی امیدی برایشان متصور نیست، چشم به تهران دوخته اند، جناح های حاکمیت کاملاً به پر و پای یکدیگر می پیچند و هر یک از جناح های قدرت طلب در مقابل این بحران عظیم و فراگیر عاجز مانده اند و همواره عملکرد دیگری را عامل کارشکنی می دانند. درگیری و تظاهرات طرفداران هر جناح با شعارهای: خاتمی، خاتمی حمایت می کنیم و یا مرگ بر بنی صدر و یا این که کرباسچی شهردار تهران آزاد باید گردد، به شغل قبلی خویش ابقا باید گردد، موج فزاینده ی تضادها و نارضایتی عمومی را به نمایش می گذارد.

اگرچه طی دو دوره ی انتخاباتی ریاست جمهوری، رفسنجانی روبه صفت فقط توانست با وعده وعبید و حرف های امیدوارکننده به خیال خود مردم را سرگرم کند، اما امروز مردم و دول خارجی نفع طلب، خاتمی را در موقعیتی قرار داده اند که گرچه برخلاف نیت باطنی اش (که فقط همسویی ریاکارانه با خواست های به حق مردمی قدرت سیاسی را به نفع او تفویض گرداند) لاجرم مجبور است چهره ی ارتجاعی خود را با ماسک مردم دوستی موقتا حفظ نماید، او سر زده به مکان های عمومی می رود، از موسسات بازدید می کند از بیماران عیادت بعمل می آورد و به درد دل ها گوش می کند. هواپیماهای مسافری ایران مملو از توریست های آلمانی و اسپانیایی و دیگر کشورهاست و به همین منظور به مامورین فرودگاه گوشزد شده است که با مسافرین برخوردار انسانی داشته باشند. زنان و دختران تا حدودی با آرایش و موهای رنگ شده که چند تار آن هم از روسری بیرون است در انتظار عموم مشاهده می شوند به افراد پیر و از کار افتاده هر ۶ ماه مبلغ ۳۰ هزار تومان بابت مواد غذایی داده می شود. اما همه ی این ها ظاهر قضیه است درون جامعه آبهستن تحولی عظیم و تاریخی است که طومار این رژیم به غایت ارتجاعی و خرافانی را به طور قطع و یقین در هم خواهد پیچید چرا که بحران و نارضایتی عمومی، فساد و بیکاری، دزدی

و کلاهبرداری، عدم بهداشت و تغذیه بحدی است که هر روز امید مردم بیشتر و بیشتر به یاس می کراید و اگرچه به حالت انتظار بسر می برند اما در عین حال هم متوجه هستند که از این کهنه هم دودی برنمی خیزد و در این مقطع از تاریخ، این مهم بر نیروهای چپ و انقلابی ایران است که با انسجام و اتحاد عمل خود ضمن پافشاری بر تحقق خواست های مردمی مبارزه ی طبقاتی را از هر طریق ممکن در داخل کشور دامن بزنند و آنانی که به رفم دلخوش داشته اند بدانند هر گونه بهبود در اوضاع مردم و یا ایجاد مشاغل و... مستلزم هزینه و بودجه کلان است که طبق گفته مسئولین با این همه دله دزدی و قروض خارجی دست دولت بسته است. در این جا ضروریست نگاهی بیندازیم به قیمت چند قلم از کالاهای اساسی در سال جدید که هم چنان رو به افزایش است: گوشت (مخلوط) کیلویی ۱۷۵۰ تومان، قند کیلویی ۳۰۰ تومان، تخم مرغ شانه ای ۸۰۰ تومان، شیر پاکتی ۲۰۰ تومان، موز کیلویی ۱۵۰۰ تومان،... در ضمن طی چند روز اخیر قیمت بنزین از لیتری ۱۶ تومان به ۲۰ تومان افزایش یافت. دلار دولتی که قبلاً ۳۰۰ تومان بوده، تقریباً ۴۸۰ تومان است. مارک ۲۷۰ تومانی به ۳۰۰ تومان رسیده است.

دنیا

تظاهرات مردم در جنوب تهران

حادثه مرگ تاسف انگیز یک دستفروش، در روز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت، منجر به تظاهرات گسترده ای از سوی توده های مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی شد.

در پی تهاجم ماموران 'مبارزه با سد معبر' شهرداری تهران (منطقه ۱۸) به منظور برچیدن بساط دستفروشی ها در محله 'پل ساوه' در نزدیکی جاده قدیم کرج در جنوب غربی تهران، جوان دستفروشی بنام الیاس نوروزی که سوار بر وانت و به همراهی همکار خود می خواست از دستگیر شدن به وسیله ماموران شهرداری و مصادره سرمایه ناچیز کسب و کار روزانه خود فرار کند، طی یک تصادف دلخراش کشته شد. جسد دستفروش جوان ساعت ها در صحنه تصادف باقی ماند.

مردم محل و رهگذران با مشاهده این صحنه و با اطلاع از این رویداد بسیار متاسف شدند. دسته دسته از آنان در محل حادثه گرد آمدند و شروع به دادن شعارهایی علیه شهرداری و مسئولان رژیم کردند. گروه زیادی از دانش آموزان منطقه نیز به جمع آنان پیوستند به طوری که تجمع مردم به تظاهرات بزرگی تبدیل گردید. تظاهرکنندگان که تعداد آن ها بیش از ۵ هزار نفر گزارش گردیده، جاده تهران-کرج را مسدود کردند. در این هنگام ماموران امنیتی و انتظامی رژیم وارد ماجرا شده و سعی در پراکندن معترضان نمودند. مردم خشمگین در برابر تهاجم ماموران رژیم مقاومت کرده و با پرتاب سنگ و آجر و شیشه آن ها را ناکزیر به عقب نشینی ساختند. تظاهرکنندگان ضمناً به ساختمان شهرداری منطقه نیز حمله کرده و آن را در هم ریختند. درگیری مردم معترض با ماموران انتظامی رژیم ساعت ها ادامه داشت. در این تظاهرات شعارهایی علیه رژیم و مسئولان آن و از جمله خامنه ای سر داده شد.

حرکت اعتراضی بیکاران در دزفول

روز یکشنبه، ۶ اردیبهشت، حدود صد نفر از کارگران بیکار دزفول که موفق به یافتن کاری نشده بودند به اداره 'کار و تامین اجتماعی' این شهر حمله کرده و با پرتاب سنگ و شکستن شیشه ها، خساراتی به ساختمان این اداره وارد کردند.

حرکت اعتراضی کارگران هنگامی آغاز شد که کارخانه دولتی قند 'کارون' واقع در شهر شوشتر، که از طریق اداره مذکور اقدام به استخدام تعدادی کارگر محلی کرده بود، فقط بخش محدودی از جویندگان کار را استخدام و باقیمانده آن ها را در بلا تکلیفی رها کرد.

خبر این حرکت اعتراضی کارگری، که غالباً در مطبوعات درج نمی شود، در برخی از روزنامه های حکومتی نیز بازتاب یافت. روزنامه 'همشهری' با چاپ این خبر، از قول یکی از مسئولان اداره کار نوشت که 'سهمنه این شهر در تامین کارگران مورد نیاز شرکت 'کارون' فقط حدود ۹۰ نفر بوده، در حالی که بیش از ۲۰۰ نفر متقاضی کار در این مورد وجود داشت'. این روزنامه، به نقل از منابع 'مطلع' هم چنین نوشته است که 'ناآرامی های' کارگری در شهرهای شوش و اندیمشک نیز بروز کرده است و این 'نگرانی' وجود دارد که این قبیل حرکات سایر شهرهای منطقه را هم در بر بگیرد. استان خوزستان، با وجود سرخورداری از امکانات طبیعی و تولیدی گسترده، از جمله استان هایی است که سطح بیکاری در آن ها بسیار بالاست.

طرح اسلامی کردن مراکز پزشکی و درمانی

کلیات طرح 'انطباق امور اداری و فنی موسسات پزشکی با موازین شرع مقدس' در جلسه علنی دوم اردیبهشت مجلس به تصویب رسید. هدف از تصویب و اجرای این طرح 'اسلامی کردن' یعنی جداسازی کامل زن و مرد، اعم از کارکنان و بیماران، در مراکز بهداشتی و درمانی کشور است.

در صورت تصویب جزئیات این طرح، در کلیه موسسات پزشکی (بیمارستان ها، آزمایشگاه ها، درمانگاه ها و ...) دولتی و خصوصی، اقدامات تشخیصی، درمانی، جابه جایی بیماران و غیره بایستی توسط کارکنان هم جنس انجام بگیرد. تنها در موارد ضروری، به تشخیص بالاترین مسئول مرکز با رعایت ضوابط شرعی و حضور یکی از کارکنان هم جنس یا یکی از محارم بیمار، می توان از کادر پزشکی غیرهمجنس استفاده کرد. طرح جداسازی شامل کلیه کارکنان این قبیل مراکز، اتاق های رختکن، اتاق های اداری و سایر قسمت ها نیز می شود. به منظور اجرای این طرح، مجازات های کوناگونی نیز از جریمه و

لغو پروانه تا تعطیل موسسه و یا اخراج مسئول آن نیز پیش بینی شده است.

هنگام بررسی این طرح، نماینده ی دولت با عنوان این که 'آیین انطباق' با موازین شرعی از سال ۶۷ تصویب و به اجرا گذاشته شده است، آن را غیرضروری اعلام کرد.

تصویب کلیات طرح مذکور اعتراض گروه های زیادی از دانشجویان پزشکی و پزشکان را برانگیخته است. حدود دو هزار تن از دانشجویان با تجمع در مقابل دانشکده پزشکی اصفهان و با سردادن شعارهایی چون 'ایران افغانستان نیست!' و 'تحریر تاکی ایسی قانونی تا کی!'. اعتراض خود را نسبت به آن طرح آشکار کردند. در دو کردهمایی و کنکره پزشکی و جراحی که در هفته های اخیر برگزار شده، گروه زیادی از پزشکان مخالفت خود را در مورد جداسازی زنان و مردان در مراکز درمانی ابراز کرده اند.

لازم به یادآوریست که در اواخر فروردین نیز کلیات طرحی زیرعنوان 'منوعیت استفاده ابزاری از زن در مطبوعات' به تصویب مجلس رژیم رسید که ضمن آن محدودیت ها و سانسور مضاعفی در مورد زنان و مسائل و خواست های آنان، در نظر گرفته شده است. این طرح که به صورت الحاق یک بند به قانون مطبوعات مطرح گردیده، مقرر می دارد که 'استفاده ابزاری از زن در تصاویر و محتوا، ترغیب به تشریفات و تجملات، ایجاد تضاد بین زن و مرد از طریق دفاع خارج از

اطلاعیه درباره

تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران

امروز چندین هزار نفر در مقابل دانشگاه تهران تجمع نمودند و دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات از طرف دفتر تحکیم وحدت، بدنبال دستگیری کرباسچی، برای اعلام حمایت از دولت خاتمی و محکوم نمودن دستگیری شهردار تهران، دعوت شده بود، اما دولت خاتمی خواستار لغو تظاهرات شده بود و دفتر تحکیم وحدت هم برگزاری آن را منتفی اعلام کرده بود. برخلاف انتظار دولت، امروز صبح هزاران نفر، به سوی دانشگاه تهران روانه شده و در مقابل درب آن جمع شده بودند.

جمعیت تظاهرکننده در مقابل دانشگاه تهران، مورد حمله اوباش حزب اللی و نیز یورش نیروهای انتظامی قرار گرفت. رژیم برای جلوگیری از گسترش دامنه تظاهرات، نیروی ویژه ضد شورش را به کار گرفته بود. نیروهای رژیم، در درگیری خود با تظاهرکنندگان، برای ازهم پاشاندن آنها، از گاز اشک آور نیز استفاده کردند.

اختلافات بین جناح های رژیم، که بدنبال دستگیری شهردار تهران، دوباره تشدید شده است، هم چنان بستری است که مردم با استفاده از آن، اعتراضات خود را آشکار می کنند. طی ماههای اخیر، بارها تظاهرات طرفداران خاتمی در دانشگاه تهران، با سردادن شعار آزادی، به تظاهرات علیه کل رژیم تبدیل شده است. دولت خاتمی با توجه به این واقعیت نیز، علیرغم تحت فشار بودن، همه تلاش خود را بکار گرفته بود که تظاهرات امروز صورت نگیرد، چرا که امکان از کنترل خارج شدن آن پیش از همیشه بود.

تظاهرات امروز نشان داد که دولت خاتمی نیز، قادر نیست جلوی تظاهراتی را بگیرد که ظاهراً بنام حمایت از او، اما در واقع علیه اختناق حاکم بر جامعه ما برگزار می گردد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۵ فروردین ۱۳۷۷

۱۴ آوریل ۱۹۹۷

موازین شرعی و قانونی از حقوق زن و ... توسط مطبوعات' خلاف قانون مطبوعات و جرم محسوب می شود.

تهدیدات فرمانده سپاه

رحیم یحیی اصفوی، فرمانده کل سپاه پاسداران رژیم، طی سخنانی در یک کردهمایی در قم، تهدیدات تازه ای علیه دولت خاتمی و برخی عناصر سرشناس آن مطرح کرد. وی ضمن حمله شدید به وزیر ارشاد دولت خاتمی، به طور تلویحی، وی و وزیر کشور او را که در لباس روحانی است و از قانون کربایی حرف می زنند، متافق دانست. فرمانده سپاه با تاکید بر این که سپاه پاسداران تنها یک ارکان نظامی نیست بلکه ارکانی عقیدتی- نظامی است، مخالفان ولایت فقیه را به بریدن زبان و مرگ تهدید کرد.

تهدیدات فرمانده سپاه موجب واکنش شدید برخی محافل و مطبوعات حکومتی و از جمله روزنامه 'سلام' شد که خواستار ارائه توضیحات در مورد این تهدیدات گردیدند. در پاسخ آن ها، نخست روابط عمومی سپاه پاسداران، انعکاس اظهارات فوق در مطبوعات را تحریف شده و نادرست اعلام کرد. سپس فیروزآبادی، رئیس کل ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، اطلاعیه ای صادر کرد و گفت که سخنان فرمانده سپاه که در یک جمع تخصصی و علمی بر زبان آمده، تحریف شده است.

افزایش بهای نان

به دنبال تصمیم دولت مبنی بر افزایش قیمت آرد تحویلی به نانوایان، بهای نان در سطح کشور از اوایل اردیبهشت رو به افزایش نهاد. ازدیاد قیمت آرد از طرف دولت ظاهراً به عنوان یکسان سازی نرخ آرد تحویلی در شهرها و روستاها صورت گرفته است. هر چند دولت اعلام کرده که قیمت آرد را کیلویی ده ریال بالا برده است، لکن قیمت انواع نان در شهرها و مناطق مختلف به میزان خیلی بیشتری بالا رفته است. این افزایش قیمت رسمی در برخی موارد به ۵۰ درصد نیز بالغ می شود. چنان که مثلاً بهای یک قرص نان (لواش) معمولی در بعضی از مناطق به ۱۰۰ ریال رسیده است.

تایید حکم سنگسار مرتضی فیروزی

'دیوانعالی' جمهوری اسلامی اجرای حکم سنگسار در مورد مرتضی فیروزی، روزنامه نگار ایرانی را تایید کرد.

سر دبیر سابق نشریه انگلیسی زبان 'ایران نیوز'، پس از چند ماه ناپدید شدن، در یک محاکمه غیرعلنی به اتهام 'جاسوسی' و 'زنا' به اعدام و مجازات سنگسار محکوم گردیده بود. اما در پی اعتراضات بین المللی و دخالت برخی از مسئولان حکومتی، پسر وند وی به دادگاه تجدیدنظر ارسال شده بود. روزنامه 'قدس' در ۱۵ اردیبهشت گذشته خبر صدور مجدد حکم سنگسار فیروزی را منتشر کرد، در حالی که چند روز پیش از آن روزنامه 'نگار و کارگر' گزارش کرده بود که وی در دادگاه تجدیدنظر از اتهامات وارده تبرئه شده است. 'دیوانعالی' در ۲۰ اردیبهشت حکم سنگسار او را مورد تایید قرار داد. در تهران، شایعات گوناگونی راجع به اتهام زنا که به وی نسبت داده شده ولی هیچ توضیح رسمی پیرامون آن منتشر نشده است، بر سر زبان ها است.

اطلاعیه

کرباسچی آزاد شد

غلامحسین کرباسچی که روز پانزدهم فروردین ماه، بعد از یک بازرسی بازداشت شده و به زندان اوین فرستاده شده بود، امروز آزاد شد. خبرگزاری جمهوری اسلامی ساعت ۱۹ امروز، خبر تشکیل ستاد پشتیبانی از او را از قول 'یک منبع آگاه در نمایشگاه' تهران امروز در وزارت کشور تکذیب کرد. همچنین اعلام نمود که ستاد حمایت از کرباسچی که در وزارت کشور تشکیل شده بود، با شنیدن خبر آزادی او منحل شد.

دستگیری کرباسچی، موضوع جنگ قدرت در داخل رژیم و آغاز حمله جناح رسالت و خامنه ای علیه دولت خاتمی و مدافعین آن بود. اما آزادی او، برخلاف سکوت خاتمی و از جمله رفسنجانی، محصول واکنش مردم و آمادگی آنها در استفاده از شکاف جدید در داخل رژیم بود. آمادگی ای که تظاهرات دیروز در تهران، علیرغم مخالفت خاتمی با آن، نشانه بارز آن بود و کرباسچی قبل از همه، آزادی خود و رهائی از زندان و شکنجه شرکای خود در حکومت را مدیون هست آنهاست.

دعوت سران رژیم، بخصوص خاتمی به آرامش، نشان دهنده هراس آنها از امکان تبدیل شدن اعتراضات علیه قوه قضائیه، علیه کل رژیم است. ما ضمن دفاع از حقوق انسانی و اولیه هر شهروندی در برابر تجاوز رژیم به این حقوق، معتقدیم که با آزادی شهردار تهران که خود یکی از مسئولین رژیم است، هیچ تغییری در سیاست های سرکوب دستگاه قضائی جمهوری اسلامی رخ نداده است و مردم ما باید در مبارزه اشان علیه رژیم، خواستار آزادی زندانیان سیاسی کشور شوند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۶ فروردین ۱۳۷۷

۱۵ آوریل ۱۹۹۷

'کانون نویسندگان ایران' (در تبعید)، طی اطلاعیه ای، ضمن محکوم کردن صدور حکم سنگسار در مورد فیروزی، خواستار لغو کلی مجازات ماقبل قرون وسطایی سنگسار شده است.

از طرف 'انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران' درباریس نیز مراسمی در میدان تروکادرو برگزار شد و طی قطعنامه ای که به امضای چند کانون دمکراتیک دیگر هم رسیده بود، اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی و از جمله صدور حکم سنگسار مرتضی فیروزی محکوم گردید.

مصاحبه فرج سرکوهی در آلمان

روزنامه نگار و نویسنده سرشناس ایران، فرج سرکوهی، سرانجام موفق به بازرس گرفتن گذرنامه خود و مسافرت به خارج از کشور شد. گذرنامه وی، پس از آزادی از زندان، به مدت چند ماه ضبط شده بود بدون آن که دلیلی 'قانونی' برای آن ارائه شود. سرکوهی در ۱۶ اردیبهشت وارد فرانکفورت شد و در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. در این

مصاحبه، وی با اشاره به این که حمایت از آزادی او، حمایت از آزادی بیجان بوده است، از همه نویسندگان، شخصیت ها، نهادها و کانون هایی که جهت آزاد شدن او تلاش کرده اند، تشکر کرد. وی هم چنین از دولت های عضو "اتحادیه اروپا" و از جمله آلمان و سوئد نیز که به گفته او سهمی در آزاد شدن وی داشته اند، سپاسگزاری نمود.

سرکوهی در این مصاحبه اظهار داشت که تلاش و مبارزه نویسندگان در ایران برای الغای سانسور است. وی با اشاره به خواست آزادی و دمکراسی مردم در انتخابات ۲ خرداد گفت مردم می خواهند که اخبار در رسانه ها منتشر شده و نشریات چند صدایی بشوند. به گفته وی این نگرانی در ایران وجود داد که دستاوردهای بزرگ مردم از دست برود.

در جریان مصاحبه فرج سرکوهی اعلام شد که وی، به عنوان مهمان "پارلمان نویسندگان"، به مدت یک سال در آلمان اقامت خواهد داشت. وی در مصاحبه دیگری که روز بعد از ورود به آلمان، با رادیوی بین المللی فرانسه، انجام داد بر نکات مذکور در بالا مجدداً تاکید کرد.

خبرهای کوتاه

* کارگران کارخانه "ذوب فلزات"، واقع در استان یزد، به دلیل عدم پرداخت دستمزدشان توسط کارفرما در ماه های گذشته، دست به اعتصاب زدند. بخش بزرگی از کارگران این واحد طی دو ماه گذشته حقوقی دریافت نکرده اند. کارفرما تلاش کرد که با مذاکره با نمایندگان کارگران به این اعتصاب پایان دهد. اما مذاکرات میان آن ها به نتیجه ای نرسیده است.

از سوی دیگر ده ها نفر از کارگران معدن زغال سنگ طبس، در برابر فرمانداری این شهر اجتماع کرده و نسبت به اخراج و بیکار کردن شان اعتراض نمودند. کارگران این معدن، حدود ۹ ماه است که بدون پرداخت هیچ گونه غرامتی از کار خود اخراج شده اند.

* حرکت اعتراضی دانشجویان پرستاری که از تهران آغاز شده بود، در هفته های اخیر به برخی دیگر از مراکز دانشگاهی گسترش یافته است. اعتراض دانشجویان دانشکده پرستاری تهران هنگامی شروع شد که وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی درصدد اجرای "طرح کارورزی" (که اجازات زیادی را در مورد دانشجویان معمول می دارد بدون آن امکانات آموزشی و رفاهی ضروری را تامین نماید) برآمد. صدها نفر از دانشجویان مراکز آموزش پرستاری و تکنیسین اسطاق عمل، در شهرهای زنجان، اراک، اصفهان و... در مخالفت با اجرای طرح مذکور دست به اعتصاب تعطیل کلاس ها و یا تحصن زدند.

* برای سومین بار، طی دو ماه گذشته، گروه زیادی از کسبه و اصناف نجفآباد روز شنبه ۵ اردیبهشت مغازه های شان را بستند و بازار را تعطیل کردند. بر پایه اعلامیه هایی که در تهران و اصفهان پخش شده، در پی دو اعتصاب قبلی در این شهر، نیروی انتظامی تعدادی از کسبه و افراد شرکت کننده در اعتصابات را بازداشت کرده اند. در اعتصاب اخیر، علاوه بر رفع محدودیت های اعمال شده در مورد آیت اله منتظری، آزادی دستگیرشدگان نیز جزو خواست های معترضان بوده است. به نوشته روزنامه ها، فرزند منتظری طی نامه ای خطاب به مردم نجفآباد، از قول پدر خویش از آنان خواسته است که به اعتصاب ادامه ندهند.

* علیرضا محجوب، نماینده مجلس و دبیرکل "خانه کارگر" رژیم، در گفتگویی مطبوعاتی، اعلام کرد که "اوضاع نابسامان اقتصادی" صنایع کشور را از سال گذشته تاکنون با رکود مواجه کرده و حتی تعدادی از واحدهای صنعتی را در آستانه تعطیلی قرار داده است. وی اذعان کرد که، به واسطه ی همین اوضاع، "برخی از واحدها مدت هاست که نتوانسته اند حقوق کارکنان خود را پرداخت کنند".

* محمدستاری فر، مدیرعامل "سازمان تامین اجتماعی" در "همایش صاحب نظران و مدیران تامین اجتماعی"، با اشاره به عدم تعادل شدید بین درآمدها و هزینه های این سازمان، وضعیت مالی فعلی این نهاد را چنین توصیف کرد: "در صورت بروز یک بحران اقتصادی، یا شرایط ویژه دیگر، سازمان تنها می تواند برای حدود ۳-۴ ماه از تعهدات خود را بپردازد". وی و سایر مسئولان این سازمان، این مسئله را ناشی از افزایش هزینه های درمانی، دریافت مالیات از طرف دولت و امثال این ها قلمداد کردند.

اعتراف صریح مسئولان تامین اجتماعی در مورد وخامت وضع مالی این سازمان، در شرایط کنونی، عمدتاً از آنجا ناشی می شود که در حال حاضر طرح های بازنشستگی زود هنگام در مورد کارهای سخت و زیان آور و نیز در مورد خیرنگاران، مطرح گردیده است که طبعاً هزینه های جاری آن سازمان را افزایش خواهد داد. ولی هیچ کدام از این مسئولان به دلایل اصلی این بحران مالی اشاره نکرده اند که چگونه دخالر عظیم این سازمان که از محل حق بیمه های دریافتی از کارگران گرد آمده بود، به جای سرمایه گذاری مناسب، صرف هزینه های مصرفی و حیف و میل شده، و یا چرا بدهی کلان دولت به این سازمان در مورد حق بیمه سهمیه دولت، تا به حال وصول نشده است و... قابل توجه است که تعداد بازنشستگان مستمری بگیر از این سازمان در حال حاضر فقط حدود ۳۵۰ هزار نفر است. با افزایش طبیعی تعداد آن ها در سال های آینده، این سازمان قطعاً با مشکل پرداخت همین مستمری ماهانه ناچیز بازنشستگان نیز روبرو خواهد گشت.

* کامیونی حامل قطعاتی از تجهیزات مربوط به نیروگاه اتمی بوشهر که ظاهراً آن ها را به مقصد تهران و جهت کنترل بازرینی و یا تعمیر حمل می کرده است، روز یکشنبه ۲۰ اردیبهشت در اصفهان ربهوده شد. تاکنون اطلاعات بیشتری راجع به مشخصات کامل قطعات مزبور و یا چگونگی سرقت آن ها از طرف ارگان های مسئول رژیم منتشر نشده است. وزیر انرژی اتمی روسیه، که طرف قرارداد ایران در طرح ساخت و تکمیل نیروگاه مذکور است، اعلام داشته است که قطعات به سرقت رفته دارای هیچ گونه خطری به لحاظ تشعشعات رادیواکتیو نیست.

* یک هیات اقتصادی و بازرگانی ۴۰ نفره، شامل نمایندگان از سوی ۳۰ شرکت و موسسه فرانسوی، به منظور بررسی امکانات گسترش روابط و سرمایه گذاری، در ۱۹ اردیبهشت (۹ مه) به تهران رفت. در بین این هیات، نمایندگانسی از چند بانک و کمپانی بیمه فرانسوی، شرکت های ساختمانی و اتوموبیل سازی، شرکت داشتند. اعضای این گروه،

ضمن اقامت چند روزه خود در ایران، از جمله با مرتضی الویری، مشاور خاتمی و دبیر "مناطق آزاد" اقتصادی، دیدار و دربارہ امکان سرمایه گذاری مشترک در این قبیل "مناطق" گفتگو کردند.

از سوی دیگر، دو مقام دولتی آلمان، به منظور مذاکره پیرامون بهبود مناسبات بین جمهوری اسلامی و آلمان، به ایران سفر کردند. سفر این هیات دیپلماتیک به دنبال مسافرت رسمی و نیمه رسمی دو گروه قبلی از این کشور به ایران انجام می گیرد. در همین رابطه، رئیس قوه قضائیه رژیم در مورد پرونده تبعه آلمانی (که به اتهام زنا در ایران محاکمه شده) نیز اعلام کرد که احتمال عفو وی از طرف "مقام رهبری" وجود دارد.

* در اجلاس وزاری خارجه "گروه هشت" (۷ کشور بزرگ صنعتی و روسیه) که پیش از برگزاری اجلاس سالانه سران این کشور در لندن برگزار شد، تحولات سیاسی اخیر ایران "مثبت" ارزیابی و اظهار امیدواری شده است که جمهوری اسلامی در مورد مسئله صلح فلسطین و اسرائیل هم آمادگی بیشتری برای همکاری نشان بدهد. گفته می شود که مسئله تحولات ایران و هم چنین نحوه ی برخورد نهایی دولت آمریکا در مورد شرکت های اروپایی که در ایران اقدام به سرمایه گذاری می کنند، در اجلاس سران این ۸ کشور بررسی خواهد شد.

اطلاعیہ

مرتضی فیروزی دوباره محکوم به مرگ شده است!

بنا به خبری که در روزنامه قدس به چاپ رسیده است، مرتضی فیروزی سردبیر سابق یکی از نشریات رژیم، بار دیگر محاکمه و این بار به سنگسار محکوم شده است. نامبرده، قبلاً در دادگاه دیگری در پشت درهای بسته، محکوم به اعدام شده بود، بدون آن که روشن شود جرم وی چیست. این حکم مورد اعتراض واقع گشت و دیوان عالی کشور مجبور به لغو حکم اعدام وی شد. اما از قرار معلوم، دادگاه تجدید نظر وی نیز، تفاوت چندانی با دادگاه قبلی نداشته، این بار نیز، بدون اعلام دلایل محکومیت، وی را به مرگی فجیع تر، از طریق سنگسار محکوم نموده است.

ما محاکمات در جمهوری اسلامی را که مخفیانه و بدون حضور هیات منصفه صورت می گیرند و در آنها حق برخورداری از وکیل مدافع برای متهمین زیر پا گذاشته می شود، محکوم نموده، خواستار علنی بودن دادگاه مرتضی فیروزی و برخورداری وی از تمامی حقوق در دفاع از خود هستیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۷

مه ۱۹۹۸

خلع ید از روحانیت و جدایی دین از دولت

کیومرث

تحلیل درست از مسائل بین المللی و شرایط کنونی ایران، مجموع نیروهای اپوزیسیون چه در خارج و چه در ایران باشد، بنابراین نیاز امروز جامعه استفاده از تاکتیک هایی است که راه را برای اهداف استراتژیکی ما باز نماید. تکیه بر شعارهای استراتژیکی جایی برای اتخاذ این یا آن تاکتیک سیاسی منعطف در این با آن مقطع مشخص سیاسی باقی نمی گذارد و در تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی جاری ناتوان می ماند و باید توجه داشت که سرنوشتی رژیم و یا حتی خلع ید از آن نه به راحتی و نه یک شبه و نه به دست یک و دو گروه و به تهایی حاصل نمی شود. برای بدست آوردن آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم باید از کوره راه ها و تاکتیک های متفاوتی عبور کرد. اما آن چه که مهم است چگونگی کاربرد این تاکتیک ها و کاربرد سیاست هایی است که در عمل با آن روبرو هستیم، تغییر در سیاست های گذشته خود و چنانچه می خواهیم تغییری در شعار محوری سازمان یعنی سرنوشتی جمهوری اسلامی بدهیم نباید این طور برداشت شود که نمی خواهیم جمهوری اسلامی را سرنوشت کنیم و به فرم چشم دوخته ایم. واقعیت این است که ساختار سیاسی کشور را مجموع روحانیون اعم از ولی فقیه آن، شورای تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی که بیشتر روحانی و با روحانیون بدون عمامه هستند و با دادگاه های کشور که در رأس آن ها روحانی حکم اعدام صادر کردند و یا ارکان های متفاوت و با اتمه جمعه تشکیل می دهد.

بر همین اساس شعار خلع ید از روحانیت و جدایی دین از دولت باید شعار محوری ما باشد. این شعار در کلیت خود فرقی با شعار سرنوشتی جمهوری اسلامی ندارد. چرا که با فروپاشی این ساختار عملا شیرازه حاکمیت جمهوری اسلامی از هم می پاشد و چرا جدایی دین از دولت باید تکمیل کننده این شعار یعنی خلع ید از روحانیت باشد به این خاطر که ما با هر گونه دولت دینی که در خود خصلت دیکتاتوری دارد تعیین و تکلیف کرده باشیم. رفقای که طرح می کنند خلع ید از ولایت فقیه باید به این نکته توجه نمایند که کل ساختار سیاسی جامعه را روحانیت تشکیل می دهد و در مجموع کل روحانیت مسبب اصلی نابسامانی های جامعه است و ولی فقیه هم نماینده این مجموعه می باشد. بنابراین امکان این وجود دارد که جمهوری اسلامی در شرایطی قرار بگیرد که برای بقا خود از ولی خود بگذرد و یا این که بر اساس طرح منتظری ولی فقیه فقط ناظر امور مملکتی باشد.

طرح شعار خلع ید از روحانیت و جدایی دین از دولت بنابه این که از زوایایی با بعضی از نیروها شبیه است، نباید ما را به یک سازمان بی هویت مثل اکثریت و نیروهایی از این قبیل تبدیل نماید و با طرح این شعار نباید این گونه برداشت شود. بقیه در صفحه ۱۲

مقدس به آن نگرست. آن هم در جامعه ای با ساختار مذهبی صددرد صد. به همین دلیل در طرح تعریف سوسیالیسم ارائه شده از طرف کمیته مرکزی کلمه کمونیسم حذف شده.

امروز تحولات پرشتابی در میهن مان در حال شکل گیری است. مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و ارتجاع حاکم بر آن وارد مرحله جدیدی شده، اعتراضات پراکنده در شهرهای مختلف در اشکال مختلف آن اعم از اعتراضات صنفی، کارگری حرکات و سازماندهی دانشجویان کشورمان در مخالفت با رژیم، اعتراضات آشکار دگراندیشان، درگیری های شدید بین جناح های حکومتی و مهمتر از همه شکست بزرگ خامنه ای و طرفدارانش در انتخابات دو خرداد نمونه های بارز حرکت ها و اعتراضاتی است که می توان گفت در مجموع روندی است که با توجه به جو حاکم بر کشورمان، روندی مثبت است. اگرچه نیروی رهبری کننده این گونه حرکت ها در حال حاضر نیروهایی است که عمدتا در داخل کشور وجود دارند و نقش سازندهی احزاب و سازمان های در خارج نقش بسزایی نیست و امروز با توجه به این تحولات، نقش نیروهای مترقی از اهمیت ویژه ای برخوردار است تا روند این اعتراضات را در مسیر منطقی تر هدایت نمایند و مانع از به انحراف و سرانجام به شکست کشاندن این حرکت های اعتراضی شوند. متأسفانه هنوز هستند افراد و با سازمان هایی که این گونه تحولات را نادیده گرفته و آن ها را به این شکل که هیچ تحولی با وجود جمهوری اسلامی امکان پذیر نبوده و تنها به شعارهایی که هیچ گونه راهکشی در جامعه نبوده تکیه کرده و می کنند.

اما آنچه که مسلم است، کشور ما به یک تحول بنیادین که عرصه های گوناگون زندگی مردم را در برگیرد نیازمند است. این گونه تحولات در چارچوب انقلاب اجتماعی امکان پذیر است. شرایط برای چنین تحولاتی زمانی فراهم می گردد که تضادهای موجود در جامعه به حدی رسیده باشند که دیگر همزیستی آن ها در کنار هم ممکن نباشد. کشور ما در مسیر آماده شدن چنین تحولاتی کام برمی دارد. و امروز هدف از مبارزه مردم ایران، تحولات بنیادین در رژیم جمهوری اسلامی است که مهمترین مانع این چنین تحولی در شرایط کنونی میباشد. پس برچیدن بساط رژیم ملاحا مقدمه استقرار دموکراسی و آزادی و از این راه شرایط مناسب برای پیشرفت کشور به سوی استقرار عدالت اجتماعی در جامعه مهیا می گردد. مردم این تحولات بنیادین با اشکال مختلف و با به کار بردن شیوه هایی برای کام به کام به عقب راندن رژیم به کار پی می گیرند. در مرحله کنونی مردم با عمل خود راه رویارویی ممکن و قابل اجرا و بدون تش های منفجر شونده به درگیری های احتمالا حاد را برگزیدند. طرح شعارها و سیاست های ما هم باید بر اساس

کنگره سازمان از دو زاویه مهم قابل توجه می باشد. نکته اول تحلیل از شرایط کنونی ایران، بخصوص بعد از انتخابات دو خرداد که هم قبل و هم بعد از آن روندی را طی کرده که نمی توان به سادگی از آن گذشت.

نکته دوم: طرح مباحثی چون سوسیالیسم شعار محوری سازمان یعنی سرنوشتی و یا چیز دیگری به جای آن. موضوع ائتلافات سیاسی و خط مشی ما با توجه به اوضاع کنونی ایران، کلا مباحثی هستند که تعریف و تحلیل از آن ها از زوایایی با گذشته تفاوت دارد. طرح اینگونه مباحث نه یکباره، بلکه قبل از کنگره قبلی سازمان از طرف برخی از رفقا مطرح ولی اینبار از سوی کمیته مرکزی ارائه شده است. آن هم با توجه به مجموع روانشناسی تشکیلات. طرح مباحث کنگره در مجموع یک نوع نگرانی در بین اعضا و هواداران سازمان را دامن زده که نمود آن را در نوشته های اتحادکار شماره ۴۸ می توان بخوبی دید.

از جمله این نگرانی ها این است که همواره کردن از چهارچوب های تفکرات گذشته، هر چند در مواردی هم غلط کار ساده ای نبوده و نیست. بخصوص اگر در جامعه ای با فرهنگ مذهبی رشد کرده باشی. در این صورت اگر هم مل باشی هنوز ریشه های فرهنگی مذهبی در عرصه های مختلف زندگی سیاسی مان بدون تاثیر نبوده و نیست. به این صورت طرح شعارهایی که به نظر انقلابی تر و تند و تیزتر است، آن هم در خارج از کشور و یا سینه سپر کردن برای کمونیسم آن هم با تعریفی نامشخص و یا این که اگر مطرح می شود که از تاکتیک در خدمت استراتژی باید برای کاربرد مبارزه استفاده کرد و یا این که دفاع از رفرمی که به نفع مردم و در واقع در خدمت استراتژی باشد و این که مردم آن را با مبارزه بدست آورده باشند و یا طرح مسائلی این چنین قبل از این که بخواهد مورد ارزیابی دقیق و با درکی از مسائل گذشته و حال و این که امروز در کجای دنیا قرار داریم و سوسیالیسم و کمونیسم در چه مرحله ای، بیشتر می خواهیم تعریف هایی ارائه دهیم که از احساسات سیاسی استفاده شود تا یک ارزیابی منطقی و این که با این درک که مردم ایران امروز گرفتار چه مسائلی هستند را فراموش می کنیم.

واقعیت این است که سوسیالیسم یک ایده آل است و بدون دست یابی به آن دست یابی به عدالت اجتماعی امکان پذیر نیست. اما آیا طرح چه مسائلی و یا موضوعاتی امروز برای جامعه مان ضروری تر و کاربرد بیشتری دارد؟

شعار آزادی، کار، حق تشکیل سندیکا، آزادی انتخابات، حل مسئله زنان و غیره یا شعار کمونیسم و سوسیالیسم، م. ل. نه یک اعتقاد مذهبی و نه مجموعه ای از جزئیات لایتغیر نیست. نه دکم بلکه علم است و سیستم فکری رشد یافته است به همین دلیل نباید برای آن ارزش مطلق قائل شد و به مثابه چیزی جامع و

باز هم درباره شعارها و وظائف ما

فرید

بخش دوم و پایانی

۲- رفرم و سرنگونی

موضوعی که در مقاله انتخابات دوم خرداد... بر روی آن تاکید شده است، مساله مبارزه برای رفرم ها و برخورد ما با آن است. هم این تاکید مورد سوال قرار گرفته است و هم نقد از سیاست ما. در این عرصه شعاع سوالات یکسان نیست، ولی جهت همه آنها یکی است. ایجاد تقابل بین مبارزه برای رفرم ها با مبارزه برای سرنگونی. رفیق بهنام، برخورد به مقاله انتخابات دوم خرداد... در زمینه رفرم ها را با یک مقدمه آغاز می کند و می نویسد:

'در این مطلب، بدون آن که اشاره مستقیمی به امکان یا عدم امکان اجرای اصلاحات موعود دولت خاتمی طرح شود، شرح مفصلی راجع به رفرم ها و ضرورت مبارزه برای آنها، نوشته شده است.'
در وهله اول روشن نیست که چه رابطه ای بین شرح مفصل راجع به رفرم ها و ضرورت مبارزه برای آنها، با اشاره مستقیم به امکان یا عدم امکان اصلاحات دولت خاتمی وجود دارد. ولی ادامه بحث رفیق، علت این بی توجهی ما را روشن می کند. او در بخش دیگری از نوشته اش، بعد از اشاره به این که جمهوری اسلامی رژیمی اصلاح ناپذیر است، می نویسد:

'اما همین رژیم می تواند در اثر فشار اعتراض و مبارزه توده ها و یا در تلاش برای طولانی تر کردن عمر خود، پاره ای اصلاحات را در عرصه های محدود و معینی به اجرا درآورد.' (تاکید از من)
همین توضیح رفیق هم، به اعتراض اول او مفهوم می بخشد. با حرکت از این فرض که رفرم ها، اموری در حوزه توانستن رژیم هستند، بدیهی است که اول باید از امکان یا عدم امکان اجرای آنها از طرف حکومت و یا این با آن فرد حکومتی آغاز کرد و مستقیماً نیز به آن اشاره کرد. اما مقاله انتخابات دوم خرداد... از این پیش فرض که رژیم می تواند یا نمی تواند حرکت نکرده است، لذا نیازی هم به اشاره مستقیم یا غیرمستقیم به توانستن یا نتوانستن خاتمی ندیده است.

مساله رفرم ها و مبارزه برای آنها، نه امر توانستن یا نتوانستن رژیم، بلکه موضوع مبارزه با آن و تحمیل این یا آن خواسته مردم در محدوده معینی و مجبور نمودن رژیم به عقب نشینی در آن عرصه است. کردن گذاشتن به این یا آن خواست مردم از طرف یک

بعد از سال های سال قایم شدن پشت دیوار شعار سرنگونی، آستین ها را بالا زده، برای رسیدن به این سرنگونی، حال که مردم قدم به صحنه گذاشته اند، آن هم در این وسعت، می خواهد عملاً درگیر این مبارزه شود. این تکان هم به نفع مردم است و هم قبل از همه به نفع خود جنبش ماست. اگر قرار است از لاک خود درآمده، وارد صحنه مبارزات واقعی شود و علت وجودی خود را نه در اعتقاد به این یا آن شعار، بلکه با حضور در این یا آن عرصه از مبارزات جاری مردم و عمل نمودن به یک سیاست واقعی و نه واهی توضیح دهد. عبارتی دیگر، دخالتگری را در عمل تجربه کند.

رفیق بهنام می گوید:

'عدم استفاده از ظرفیت ها و امکانات مبارزاتی موجود در جهت بهبود شرایط زیست و کار توده های مردم و ارتقای سطح مبارزه آنها برای برچیدن بساط رژیم، راهی درست و کاری عاقلانه است.'
و بلافاصله می افزاید:

'توهم پراکنی نسبت به ظرفیت ها و امکان اصلاحات در چارچوب رژیم نیز، به همان اندازه، اگر نه بیشتر، نادرست و نابخردانه است.'

چرا 'استفاده' یا 'عدم استفاده' از ظرفیت ها و امکانات مبارزاتی مردم؟ این استفاده یا عدم استفاده را با چه معیاری می تواند عاقلانه باشد یا نه؟ اگر قرار است بساط رژیم برچیده شود، که باید همان مبارزات مردم بکنند، وگرنه هیچ کس دیگری که قرار نیست به نمایندگی از مردم، این بار را از دوش آنها بردارد و به یمن آن خود بار دیگری بر دوشان شود. پس مفهوم این استفاده چیست؟ اما ادامه مطلب رفیق بهنام، وقتی که به 'توهم پراکنی' نسبت به امکان اصلاحات در چارچوب رژیم می رسد، پاسخ سوال ما را می دهد.

'عدم استفاده از ظرفیت ها و امکانات مبارزاتی مردم... غیرعاقلانه است، اما به همان اندازه هم توهم پراکنی نسبت به ظرفیت ها و امکان اصلاحات در چارچوب رژیم... نابخردانه است.' (تاکید از من)

رفیق بهنام مردم را به مبارزه برای رفرم ها یعنی تحقق خواست های خود در چارچوب جمهوری اسلامی دعوت نمی کند، اما عدم استفاده از ظرفیت ها و امکانات مبارزاتی آنها را نکوهش می کند. در عین حال توهم پراکنی نسبت به امکان پذیری اصلاحات مورد نظر مردم را، نابخردانه می داند. حاصل سیاست مورد نظر رفیق، فقط می تواند یک چیز باشد: انتظار! مردم را باید برای برچیدن بساط رژیم دعوت کرد، عدم استفاده از ظرفیت مبارزاتی آنها در این رابطه غیرعاقلانه است. اما در عین حال امکان توهم پراکنی نسبت به امکان اصلاحات در چارچوب رژیم نابخردانه است. در فاصله برچیدن بساط رژیم و موقعیت فعلی مردم، در این سیاست خالی است. بیهوده نیست وقتی که ما می نویسیم: 'جریاناتی وجود دارند که تحقق هرگونه شعاری در این زمینه را به فردای بعد از جمهوری اسلامی حواله می دهند.'
در عین تائید، بلافاصله اضافه می کند:

رژیم استبدادی، نه اقدامی داوطلبانه و نه تدبیری از سر اختیار برای طولانی تر کردن عمر خود است، بلکه محصول اجبار شرایط و مقتضای توازن قوا به نفع مردم است. کما این که شاخص شرایط سیاسی امروز جامعه ما، نه عروج خاتمی در حکومت، بلکه شکل گیری و برآمد جنبش اعتراضی مردم در بطن جامعه است که امثال خاتمی را نیز در حکومت موقعیت می بخشد و از کنج عزلت بر راس حکومت پرتاب می کند و برعکس صاحبان قدرت دیروز حکومت را، یکی پس از دیگری از دور خارج می کند. چرا نباید به منشا قدرتی فکر کرد که خاتمی نیز با دست اندازی بر خواسته های آن، ارج و قربی یافته و در جنگ قدرت رژیم موقعیت پیدا کرده است و به جای آن خود را در این مغالطه گرفتار ساخت که آیا خاتمی می تواند یا نمی تواند.

تاکید ما، بر توجه جدی تر به مساله مبارزات جاری مردم برای احقاق حقوق اولیه خود که الزام مشروط به تحقق شعار سرنگونی نیستند و هدف برآوردن خواست های روزمره آنها را دنبال می کنند، فقط مساله شرایط نیست. هرچند فشار شرایط فعلی، خود عامل مضاعف دیگری برای زدودن زنگار کهنه از سیمای سیاستی در این زمینه است که بخشا هم مبارزه برای رفرم ها را مردود نمی داند. هم از اتخاذ سیاست روشن درقبال چنین مبارزه ای عاجز است. هم از مطالبات مردم دفاع می کند و از آنها می خواهد که برای بدست آوردن آنها متشکل شوند. هم از امکان ناپذیری تحقق آنها در چارچوب جمهوری اسلامی داد سخن می دهد و ناهمخوانی جمهوری اسلامی با یک حکومت دموکراتیک را، به امکان ناپذیری تحمیل این یا آن خواست مردم به رژیم تاویل می کند. در مورد توان رژیم در تحمل یا عدم تحمل آن می نویسد و فراموش می کند که چه رژیم بتواند، چه نتواند اصلاح کند، تنها راه مقابله با رژیم تشدید مبارزات مردم برای مطالبه همین اصلاحات و تحمیل آنها به حکومت علیرغم میل، توان و تحمل آن است. تنها از این طریق هم هست که می توان مردم را بعنوان عامل تغییر و نیروی ایجاد جامعه ای متفاوت و نظامی دموکراتیک، هم بسیج نمود و هم در صحنه تحولات اجتماعی فعال نگاه داشت.

وظیفه جنبش سیاسی، حضور در مبارزات مردم، تامین وسائل تقویت آنها، تدارک سیاسی برای موفقیت آنها با بسیج نیرو برای مجبور نمودن رژیم به عقب نشینی در برابر آنهاست. ما با شرکت در این روندها و جهت دادن به آنها در ابعاد ممکن آن است که قادر خواهیم شد بعنوان نیروی تحول در جامعه، در مسیر رهائی از نکت جمهوری اسلامی، نقشی ایفا کنیم. از همین رو نیز مبارزه برای رفرم ها، نه فقط مغایرتی با خواست تغییرات انقلابی و بنیادی در جامعه ندارد، بلکه تنها مسیر ممکن برای یک نیروی سیاسی، در رسیدن به چنین تغییراتی است و درک این امر برخلاف تصور رفیق بهنام، نه پس روی بلکه پیشرفتگی جنبش ما، از قضا در همین امروز است که

در مقابل "جریانات دیگری در بین اپوزیسیون وجود دارند که به طرز اصلاح ناپذیری به اصلاح پذیری جمهوری اسلامی دل بسته اند." (تاکید از من)

البته رفیق بهنام می داند که ما از حضور این جریانات مطلع هستیم و هیچکدام از آن جریانات وجود جمهوری اسلامی را در تناقض با هر نوع دموکراسی و اصولاً جامعه دموکراتیک نمی دانند و در استراتژی سیاسی خود نیز براندازی آن را شرط گذار جامعه به دموکراسی تلقی نمی کنند. بلکه می خواهند جمهوری اسلامی را دموکراتیک نمایند. ولی جریانات دیگر که تحقق هر مطالبه ای را به فردای بعد از سرنگونی حواله می دهند، سخن از مبارزه برای رفرم ها را "توهم پراکنی" دانسته و مبارزه برای رسیدن به چنین مطالباتی را سازماندهی نمی کنند. اتفاقاً از این نظر با گروه دیگری دارای اشتراک عمل اند. چگون طالبین دموکراتیزه کردن جمهوری اسلامی، اصولاً کاری با مردم ندارند، آنها متحدین خود را در درون رژیم جستجو می کنند. آنها هم مردم را به تحمل فرا می خوانند، تا شرایط تحول از بالا فراهم بشود، مثل گروه دیگر که برای مبارزات مطالباتی مردم، نه اهمیتی قائل است و نه خود را در آن درگیر می کند، چون از قبل به "اصلاح ناپذیری" رژیم اعتقاد پیدا کرده است. این قبیل مبارزات فقط زمانی مورد استفاده اند که در خدمت هدف برجیدن بساط رژیم درآیند.

رفیق بهنام اگرچه تحقق شعارهای مطالباتی مردم را به فردای بعد از جمهوری اسلامی، حواله نمی دهد، اما در استدلال تفاوت چندانی با این جریانات ندارد. او از ما می پرسد:

"آیا پایه های چنین جامعه ای (جامعه دموکراتیک) در بطن استبداد جمهوری اسلامی و در مبارزه با آن و در نفی آن شکل می گیرند، نهادینه شده، بنیان جامعه دموکراتیک را می سازند؟ آیا چنین رفرمی در چهارچوب این رژیم، امکان تحقق دارد؟ یا آن که استبداد جمهوری اسلامی مانع از نهادینه شدن پایه های جامعه دموکراتیک می شود؟"

پاسخ در خود سوال نهفته است. کما اینکه سوال آخر، که جواب رفیق بهنام به دو سوال دیگر است. من از همین سوال که در عین حال جواب هم هست شروع می کنم. استبداد جمهوری اسلامی فقط مانع نهادینه شدن پایه های جامعه دموکراتیک نیست، این استبداد، مغایر هر تحول دموکراتیک در جامعه است. ولی این امر به مفهوم آن نیست که هیچ مبارزه ای برای رفرم در چهارچوب این رژیم، امکانپذیر نیست. ما برای آن وجود نداریم که به مردم بگوئیم چه چیزی امکانپذیر نیست. حضور ما برای آن است که ثابت کنیم، مبارزه با جمهوری اسلامی امکانپذیر است و اگر مردم اراده کنند، نه فقط می توانند خواسته های خود را بر رژیم تحمیل کنند، بلکه نهادهای ویژه خود را فارغ از اراده حکومت ایجاد نمایند، حتی خود حکومت را به زباله دانی تاریخ بسپارند. مردم یک شبه خواب نما نمی شوند که صبح به خیابان ها بریزند و

بگویند از امروز دیگر جمهوری اسلامی نه! آنها این نتیجه را در جریان رشد و ارتقا مبارزات جاری شان و در شرایطی می گیرند که در مقابله با رژیم دست بالا را پیدا کنند و نیروهای سیاسی در تسهیل رسیدن مردم به این حد از توانائی می توانند نقش مهمی ایفا کنند. به شرط آن که مردم را به امکان پذیری مبارزه برای مطالباتشان فرا بخوانند، نه امکان ناپذیری تحقق آنها.

۳. ولایت فقیه و حق انتخاب مردم

موضوع دیگری که بعد از انتشار مقاله انتخابات دوم خرداد... سوال برانگیز شد، تاکید بر حق انتخاب مردم و طرح لغو ولایت فقیه بود. انتخاب این شعار به هیچ وجه اتفاقی نبود، تاکید بر آن بعد از دوم خرداد، برای ک. م. طبیعی بود. حرکت مردم در روز انتخابات، دو هدف را نشانه گرفت. اول، ولی فقیه و جناح او، و از این رهگذر، اصولاً نهاد ولایت فقیه، دوم هدف دخالت در معادلات قدرت درون رژیم، از طریق آرا خود. این روند، از خرداد سال گذشته تاکنون، سیر صعودی داشته است. موفقیت مردم در دوم خرداد متوقف نشده است، به رشد جنبش های اعتراضی در این یا آن بخش از جامعه دامن زده است. امروز دیگر، در شرایطی که حتی هر تظاهرات حکومتی هم، بعد از درگیری با حزب الله، با شعار مرگ بر ولایت فقیه ختم می شود، فکر می کنم نیازی به استدلال نباشد که چرادر این شعار بعد از دوم خرداد درست بود.

برخلاف تصور برخی رفقا، مبارزه با ولایت فقیه، بمثابة یک شعار محوری و اعاده حق انتخاب مردم، جایگزین سرنگونی نیست، اما در مبارزه برای برجیدن بساط رژیم، حلقه واسط مهمی است. درست به همان اندازه که امروز طرح سرنگونی رژیم در خیابانها و بسیج حول آن، هنوز دشوار و تا حدی غیرممکن است، به همان اندازه دادن شعار مرگ بر ولایت فقیه آسان و عملی و بسیج کننده است. امری که خود تدارک طرح سرنگونی و بسیج حول آن است و با گسترش دامنه جنبش مردم، تبدیل مرگ بر ولایت فقیه به مرگ بر جمهوری اسلامی، چندان دشوار نیست. وجه دیگر این شعار یعنی اعاده حق انتخاب مردم، متوجه نه فقط حذف ارکان های غیرانتخابی، بلکه قبل از همه، بسیج برای سازماندهی و ایجاد تشکل های مستقل توده ای، دخالت آنها در سرنوشت خویش است.

نیاید فراموش کرد که مساله اصلی در طرح یک شعار، اولاً همخوانی آن با شرایط، ثانیاً تاثیر آن در پیشرفت جنبش مردم و قدرت بسیج کنندگی آن، ثالثاً در خدمت اهداف استراتژیک جنبش بودن آن است.

مبارزه علیه ولایت فقیه و اعاده حق انتخاب مردم، شعاری است که با خواست مرحله رشد مبارزات مردم کشور ما، انطباق دارد، در شرایط امروز راهگشاست و در خدمت تضعیف جمهوری اسلامی از طریق زیر ضرب بردن پایه اصلی آن، یعنی نهاد ولایت فقیه و از این نقطه نظر در جهت نفی کامل آن و ایجاد

زمینه حضور آزاد مردم در صحنه سیاسی جامعه با خواست حق تعیین سرنوشت آن است.

رفیق بهنام، از ما سوال کرده است:

"چرا بایستی امروزه حق انتخاب مردم در تمامی سطوح و یا لغای ولایت فقیه به عنوان شعار محوری مطرح شود؟"

سپس اضافه کرده است:

"آیا در ناصیه جمهوری اسلامی در شرایط مشخص امروز، امکان چنین رفرم هایی دیده شده است؟"

در بالا به این که چرا باید لغو ولایت فقیه و اعاده حق انتخاب مردم شعار محوری ما باشد، پرداخته شد، توضیح هم داده شد که در "ناصیه" چه کسی دیده شده که چنین شعاری باید داده شود. ولی اگر قرار باشد امکان دادن شعار در "ناصیه" رژیم دیده شود، مگر ما در طول حداقل شانزده سال گذشته در ناصیه جمهوری اسلامی، امکان رفتن دیده ایم که شعار سرنگونی آن را می دهیم. وانگهی چرا باید شعارها را بر اساس دیدن این یا آن امکان در جمهوری اسلامی اتخاذ کرد؟

بنای اتخاذ شعارهای ما نه مشاهده ناصیه رژیم بلکه روند جنبش مردم و الزامات پیشرفت آن است. دلیل طرح شعار مبارزه با ولایت فقیه و اعاده حق انتخاب مردم هم چیزی جز این نیست.

بقیه از صفحه ۱۰

خلع ید از روحانیت و

که در طیف این گونه نیروها قرار گرفته ایم. در این بین باید سیاست های مان را به شکلی تعیین نمایم که با نیروهای طیف رفرمیسم صف بندی کامل داشته هم برای خود و هم برای مردم. تعیین سیاست های مان باید از زوایای مختلف مبهم و سردرگم نباشد و از صراحت کافی برخوردار باشد. و معلوم شود جایگاه سازمان در سیاست های ائتلافی به چه نحوی می خواهد پیش رود.

طرح سیاست ها براساس این شعار نباید در بطن خود روای فعالیت در ایران را در چهارچوب رژیم ملاحظا و چشم به تحولات درون حاکمیت و انتظار انقلاب از امثال خاتمی را به دنبال داشته باشد بلکه سیاست های ما باید در مسیر حضور بیشتر مردم در حرکت های اعتراضی و تشکل هایی باشد که علیه جمهوری اسلامی صورت می گیرد. تا نقش هدایت و رهبری این گونه حرکت ها به سمت منطقی خود سوق داده شود و در مجموع حمایت از روندی که رژیم را به عقب نشینی و می دارد. اما آن چه که مسلم است طرح پیشنهادی مباحث مختلف از طرف کمیته مرکزی کامی مثبت ارزیابی می شود اگرچه شرکت کلیه رفقا و نقد و بررسی آن ها کمکی است به این که نکات مهم و با گره هایی که فردای تصویب آن ها در کنکره می تواند مشکل زا باشد را حل خواهد کرد. بنابراین ضروریست که رفقای که می خواهند در کنکره شرکت نمایند روی کلیه مباحث و با یک ارزیابی دقیق از آن ها در کنکره شرکت نمایند تا کنکره ای موفق تر از گذشته را داشته باشیم.

جمهوری اسلامی و پایان ایدئولوژی انقلاب اسلامی

عیسی صفا

حفظ کرده است. یک بار دیگر بر روی این خصوصیات تاکید کنیم.

جمهوری اسلامی در لحظه حاضر رژیم دیکتاتوری روحانیت متکی بر ولایت فقیه است.

جمهوری اسلامی یک رژیم دیکتاتوری است و به خشن ترین شیوه مخالفان سیاسی خود را سرکوب می کند، سرکوب همه و هر گونه آزادی های سیاسی، اجتماعات، سندیکاها و انجمن های مستقل، سرکوب نویسندگان و هنرمندان، ممنوعیت مطبوعات و نشر کتاب، زندان، شکنجه و اعدام مخالفین، اقدام به ترور رهبران سیاسی در خارج از کشور بیانگر ماهیت ثابت و دایمی این دیکتاتوری است. دیکتاتوری مهمترین خصلت ج.ا است. اما این دیکتاتوری از سایر نمونه های دیکتاتوری در جهان متفاوت است. این دیکتاتوری بوسیله روحانیت شیعه و در واقع الیگارشوی روحانیت اعمال می شود. تعبیر معینی از اسلام ابزار ایدئولوژیک روحانیت حاکم را تشکیل می دهد. این تفسیر ویژه بر پایه "ولایت فقیه" قرار دارد. بنابر این در مبارزه سیاسی ما با دیکتاتوری روحانیت متکی بر ولایت فقیه روبرو هستیم. ظاهراً در مبارزه با ولایت فقیه وحدت نظر وسیعی در بین اپوزیسیون وجود دارد. کنار گذاشتن ولایت فقیه (اکثریت)، طرد باد رژیم ولایت فقیه (حزب توده)، الغای ولایت فقیه (نظر کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق) و... آن چه که در بسیاری از نظریات میثنی بر مبارزه با ولایت فقیه بعنوان سمت اصلی ضربه مشخص نیست روند عملی از بین رفتن ولایت فقیه است. معلوم نیست چه نیرویی باید ولایت فقیه را کنار بگذارد یا طرد کند و یا القا کند. در "شعارهای تاکتیکی و وظائف ما" (نظر کمیته مرکزی اتحاد فدائیان خلق) شعار: "الغای ولایت فقیه و به رسمیت شناختن حق انتخاب مردم" مطرح شده است. حق انتخاب مردم بطور واقعی و دمکراتیک نیازمند شرایط کاملاً

دموکراتیک در جامعه یعنی آزادی احزاب سیاسی، شانس و امکانات مساوی و تناسب برای مبارزه انتخاباتی است. آیا با تسلط جمهوری اسلامی امکان انتخابات واقعاً آزاد و دمکراتیک وجود دارد؟ به نظر می رسد کمیته مرکزی بلون کار جمعی و عمیق مطالبی تهیه کرده که پر از تناقض و اشتباهات فاحش است. اگر قرار باشد در کنگره وقت ما صرف حک و اصلاح این مسئله باشد، وصله و پینه ای میهم و بی پایه به خط مشی سیاسی ما تبدیل خواهد شد. اساس این نوشته تکیه بر تضاد جمهوریت و ولایت و بنابر این تکیه بر انتخابات در مقابل انتصابات در چارچوب نظام جمهوری اسلامی

نشانگر عامی گری سیاسی اپوزیسیون است. انتخاب خاتمی، انتخاب بین بد و بدتر نیست. این انتخاب غیرمنتظره بیانگر تغییرات عمیق در جامعه است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی دیگر در جامعه ایران مسلط نیست و برتری قوا به ضرر این ایدئولوژی است. خاتمی بیانگر عقب نشینی ایدئولوژی انقلاب اسلامی و یکی از نمایندگان آنست، اما نه رادیکال ترین نماینده آن.

صورت انقلاب اسلامی یکی از اهداف بلندپروازانه خمینی بود. این شعار تاکنون هر گاه جنبه عملی و جدی بخود گرفته، مشکلات بزرگی برای ج.ا ایجاد کرده است. درگیری با کشورهای عربی خلیج فارس، تحریک آمریکا با شعارهای میان تهی، صدور تروریسم و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی فقط به انزوای ج.ا منجر شده است. محکومیت رژیم ج.ا در دادگاه میکنونس و واکنش دول اروپایی برای قطع رابطه با ایران، یکی از عوامل مهم رای وسیع مردم به خاتمی بود. مردم بخوبی می دانستند که فشار اقتصادی و جو خفقان و سرکوب سنگین تر، در صورت عملی شدن قطع رابطه با اروپا و تحریم یکپارچه ج.ا به وسیله غرب، در انتظار آن هاست.

انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن بیانگر انزوای مفرط اپوزیسیون است. درصد بالای آرای خاتمی و استقبال مردم از شرکت در انتخابات نشانگر بی اعتنائی به سیاست تحریم بود. بدقت ریاضی معلوم شد که تحریم بی اثر بوده است. برآستی اپوزیسیون چپ و دمکرات چه تعدادی اعلامیه تحریم در میان مردم ایران پخش کرده بود؟ میلیون ها اعلامیه لازم بود تا مردم بین تحریم و شرکت فکر کنند. ابعاد انزوای ما غنول آساست. امری که اپوزیسیون چپ مایل به فراموشی و مخفی کردن آنست، کنگره ما باید عمیقاً برای خروج از انزوای سیاسی راه حل های عملی و رادیکال ادامه دهد.

انتخابات، نتایج آن و استراتژی سیاسی

در فاصله دو کنگره تغییرات سیاسی مهمی در ایران رخ داده است. توافق عملی و فکری غیر قابل انکاری پدیدار گشته که رژیم ولایت فقیه به رهبری خامنه ای با شکست بزرگی در جامعه روبرو شده است. این شکست قبل از هر چیز یک شکست ایدئولوژیک است. جناح خامنه ای که قصد داشت با به قدرت رساندن ناطق نوری قدرت دولتی را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی یکدست و منجمس کند، در مقابل تحرك "ملت" برای کریز از تبدیل شدن به یک "امت" دایمی و ابدی، با شکاف بزرگتری در قدرت دولتی روبرو شد.

خمینی به عنوان بنیان گذار انقلاب اسلامی، مانند هر بنیان گذار دیگری، مشکلات عدیده ای برای پیروان خود ایجاد کرده بود. خمینی با به قدرت رساندن روحانیت، عملکردی کاملاً متفاوت در مقابل روحانیت و اسلام قرار داده بود. به چنگ آوردن قدرت سیاسی و تشکیل حکومت اسلامی بوسیله روحانیت یک انقلاب در نقش و عملکرد روحانیت اسلام بود. از همان آغاز بخشی از روحانیت از تبدیل اسلام به ایدئولوژی حکومتی بیمناک بود. هراس از این بود که شورش های احتمالی مردم در مقابل حکومت معادل شورش در مقابل اسلام باشد. و این چنین نیز شد.

انتخاب غیرمنتظره خاتمی با رای گسترده مردم، یک تغییر سیاسی مهم در جامعه ایران بود. بدون تغییر ایدئولوژی در جامعه، تغییر سیاسی غیرممکن بود. پیروزی خاتمی قبل از هر چیز به معنای پایان ایدئولوژی انقلاب اسلامی در جامعه است. جمهوری اسلامی با سرکوب همه آزادی های اجتماعی و فردی و تحمیل یک ایدئولوژی عصر حجر بر جامعه ایران که تشنه گسترش دمکراسی بود، در عین حال سرمایه ایدئولوژیک خود را بی مجابا بر باد می داد. مردم ایران در دو دوره حکومت رفسنجانی معنای اختلاف و تضاد در درون دستگاه قدرت جمهوری اسلامی را تجربه کرده بودند. هر دوره ای از اختلافات رفسنجانی - خامنه ای در حکم زنگ تفریحی بود که می بایست به بهترین شیوه مورد استفاده قرار گیرد. دستگاه خلافت خامنه ای نه امروز، بلکه در سال های گذشته نیز، تهاجم فرهنگی غرب، تهاجم به اسلام را فریاد کشیده بودند. آن ها نیز شکاف محلود درون نظام را خطرناک دانسته و خواهان پاسبان دادن به آن بودند.

انتخاب خاتمی با رای گسترده در مقابل ناطق نوری آن چنان که از تحلیل اپوزیسیون برمی آید انتخاب بین بد و بدتر است. چنین قضاوتی بیش از هر چیز

سوسیالیستی از موازنه های سیاسی جهانی، یکباره امکان ادامه سیاست اصلی خارجی خود را که معلق زدن بین شرق و غرب بود از دست دادند. از طرف دیگر حداقل کادرهای اقتصادی جمهوری اسلامی شاهد سقوط و پایان برخورد ایدئولوژیک در نظام شوروی بودند. جهانی شدن، عامل اقتصادی که مهمتر از همیشه عمل می کند به رهبران ج.ا. نشان داد که اقتصاد فقط مال خرها نیست (خمینی بعد از انقلاب گفت که اقتصاد مال خراست!) و یسا حداقل این خرها شامل آیت اله و حجت السلام های محترم نیز می شود! بپس حال باید متوجه بود که عقب نشینی از شعارهای انقلاب اسلامی معادل اراده آلترناتیو دمکراتیک از طرف خاتمی نخواهد بود.

۴- اپوزیسیون واقعی رژیم ولایت فقیه نه جناح خاتمی، بلکه احزاب و سازمان های سیاسی، نویسندگان و هنرمندان و شخصیت ها، انجمن های دمکراتیک زنان در تبعید هستند. جناح خاتمی باید اپوزیسیون واقعی را به رسمیت شناخته و در جهت ایجاد رابطه و همکاری با اپوزیسیون بطور علنی پیشگام شود. تنها در چنین مرحله ای اپوزیسیون می تواند یک سیاست واقعی و روشن نسبت به جناح خاتمی اتخاذ کند.

سرنگون باد رژیم ولایت فقیه!
جمهوری اسلامی فقهاتی نابود باید گردد!
جمهوری مردمی ایجاد باید گردد!

فقیه، یعنی سرنگونی دیکتاتوری روحانیت متکی بر ولایت فقیه، فرا خواند! در چنین مبارزه ایست که سرنوشت جناح خاتمی روشن خواهد شد. مبارزه جدی سیاسی در شرایط کنونی یعنی تدارک قدرت دوگانه، یعنی تدارک سنگ دیگر آسیاب. باید همه اشکال مبارزه و بویژه تظاهرات، اعتصابات و شورش های خیابانی را علیه رژیم ولایت فقیه تشویق کرد. تضاد بین جمهوریت (اگر قرار باشد این جمهوری مردمی باشد) و ولایت یک مشکل تئوریک نیست. حل این تضاد در گرو یک تشکل عملی، یعنی بسیج نیرو است. در جریان این مبارزه موضع ما نسبت به جناح خاتمی باید چگونه باشد؟ برخورد ما باید مشروط به موارد زیر باشد:

۱- جناح خاتمی باید به مبارزه واقعی و رادیکال با جناح ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن اقدام کند.

۲- جناح خاتمی باید به مردم تکیه کرده و مانع مبارزه آن ها علیه رژیم ولایت فقیه نشود.

۳- وظیفه اصلی جناح خاتمی در شرایط کنونی پس گرفتن شعارهای انقلاب اسلامی و یا تعدیل کردن آنهاست. بیهوده نیست که خاتمی دو حرکت مهم و مستقل و سرزندی نظری خود را در جریان کنفرانس اسلامی تهران و مصاحبه با CNN به نمایش گذاشت. هر دو مورد عقب نشینی از شعار صدور انقلاب اسلامی بود.

شکست اردوگاه سوسیالیستی از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ ایدئولوژیک تاثیر مهمی بر مواضع رهبران ج.ا. گذاشته است. رهبران ج.ا. با حذف اردوگاه

است. این نظریه ایست عمیقاً راست روانه که شعار استراتژیک سرنگونی ج.ا. را فقط به عنوان دکور صحنه بیدک می کشد. در نوشته مرکزیت "همه شعارهای تاکتیکی" دفاع حق انتخاب مردم در مقابل انتصاب است. در دو سال آینده (یعنی فاصله دو کنگره، چون که نباید فراموش کرد که هر برنامه ی سیاسی دو سال بیشتر اعتبار ندارد و با تشکیل کنگره، برنامه جدید مطرح می شود) کدام انتخاب مهم در پیش است که ما "همه شعارهای تاکتیکی" خود را بر آن اساس قرار دهیم؟ کسست فاحش بین "همه شعارهای تاکتیکی" در چارچوب جمهوری اسلامی و شعار استراتژیک سرنگونی فقط از دید تهیه کنندگان "شعارهای تاکتیکی و وظایف ما" پوشیده مانده است.

تناقضی که کمیته مرکزی دچار آن شده یک تناقض واقعی است. دیکتاتوری ولایت فقیه و جناح خاتمی درون نظام ج.ا. ساختار قدرت سیاسی را تشکیل می دهند. خاتمی با رای وسیع مردم و علیرغم تمایل جناح خامنه ای به قدرت دست یافته است، نمی توان از مردم ایران خواست که هر کسی را که اخیراً به قدرت رسانیده اند از اریکه قدرت بزیر کشند، یعنی سرنگون کنند. شرایط عینی و ذهنی انقلاب برای سرنگونی کل رژیم وجود ندارد. (مردم خواهان سرنگونی جناح خاتمی نیستند) اما آیا شرایط سرنگونی ولایت فقیه هم وجود ندارد؟ در جریان انتخابات دوم خرداد مردم ولایت فقیه را "کنار گذاشته، طرد و لغو کرده اند" اکنون باید مردم را به مبارزه قطعی و نهایی با رژیم ولایت

دمکراتیک ایران تنها در یک نقطه لاینحل مانده است و آن ماده ی پنج بیانیه است که بر روی مسئله ملی است.

دوستان! برگزارکنندگان کنگره ی سوم سازمان!

با توجه به تحركات اخیر دانشجویی در دانشگاه های تهران، تبریز و اردبیل در رابطه با مسئله ملی، با توجه به جریانات درگیری ملت و دولت در تبریز بر سر انتخابات مجلس پنجم و... و با توجه به اعتقاد سازمان مبنی بر حق تعیین سرنوشت خلق ها: پیشنهاد می کنم کنگره ی سوم سازمان قطعنامه ای جداگانه در رابطه با مسئله ی ملی در ایران قبول کند و بر اعتقاد خود در حق تعیین سرنوشت خلق ها پافشاری ورزد. و هم چنین همکاری و همیاری سازمان با جریانات ملی اعم از ترک و کرد و بلوچ و ترکمن که در خارج از کشور مشغول فعالیت هستند در برنامه های آتی سازمان جای مناسب خود را پیدا کند و در نشریه ی اتحادکار منعکس گردد.

واحدی اسلام می زد و بر هر مخالف ملی سرپوش زمخت خود را می نهاد، اکنون دریافته است که انکار این حقیقت که ایران کشوری است متشکل از ملیت های متفاوت و طبعاً نیازهای ملی آنان باید بر طرف گردد، جز دامن زدن به آن اثر دیگری نخواهد داشت. ایجاد دانشکده ی زبان و ادبیات کردی در کردستان و چاپ نشریاتی از قبیل ناوین، سرو و اصحاب انقلاب از طرف ارکان های دولتی و ایجاد کلاس های زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه های تهران و تبریز بصورت غیررسمی و هم چنین چاپ مجله ی ترکی "بول" از طرف موسسه ی کیهان و "اسلامی بیبرلیک" از طرف سازمان تبلیغات اسلامی چرخش سیاست سرکوب عریان رژیم در قبال مسئله ملی بود. هر چند که این به اصطلاح شگرد جمهوری اسلامی در تنش های درون حکومتی خود به خود رو به زوال گذاشت، با این همه اپوزیسیون ملی ترک و کرد آگاه تر از این بود که به این دامچاله ها بیافتند. از طرف دیگر نگاهی به صف بندی اپوزیسیون ایرانی اعم از چپ و راست در خارج از کشور نیز گواهی بر نقل مسئله ملی در مناسبات فیما بین است. بیانیه ی مشترک سازمان فدائیان (اکثریت) با جمهوریخواهسان و حزب

پیشنهادی به

کنگره ی سوم سازمان

اتحادفدائیان

ر.هادی قاراچای، طی نامه ای، پیشنهادی در مورد موضوعات مطروحه در کنگره سازمان مطرح کرده که خلاصه ای از آن جهت اطلاع ذیلا درج می شود دوستان!

ضمن تبریک بمناسبت سومین کنگره سازمان بعنوان هوادار و به عنوان کسی که حداقل نشریه "اتحادکار" را با شور و شوق و با اشتیاق کسی که انگار محصل دستان خود را می خواند می خوانم. گزارشی در مورد ایران و مسئله ملی تقدیم کنگره سوم سازمان می کنم.

مسئله ملی حداقل در شرایط کنونی دارای چنان وزن و اعتباری است که دیگر کسی را یارای انکارش نیست. حتی رژیم آخوندی نیز که زمانی دم از است

در رابطه با سیاست ائتلافی

مهدی فتاپور

انتشار قطعنامه های پیشنهادی به کنگره سازمان اتحاد فدائیان خلق و سازماندهی مباحثه آزاد در این رابطه گامیست مثبت و شایسته تأیید و تقویت، مباحث نظری، سیاسی جنبش چپ امروز در مرزهای یک سازمان واحد باقی نمانده و متعلق به کل جنبش چپ است. برای کسانی که سال ها در شاخه های مختلف فدائیان مبارزه کرده اند، مباحثی که در درون هر یک از این شاخه ها در جریان است متعلق به خود آن ها و بخشی از تاریخ آن هاست.

در این مقاله با قصد مشارکت در این ابتکار سازمان اتحاد فدائیان خلق، چند نکته در مورد پیش نویس مصوب کمیته مرکزی سازمان در رابطه با سیاست ائتلاف و همکاری با دیگر نیروهای سیاسی منتشر شده در شماره اخیر نشریه اتحادکار طرح گردیده و امیدوارم با انتشار آن در نشریه اتحادکار، امکان مشارکت نیروهای غیرعضو سازمان اتحاد فدائیان را در این مباحثات فراهم آورد.

در این پیش نویس سمت سیاست ائتلافی سازمان با هدف ایجاد آلترناتیو دمکراتیک چنین تعیین گردیده است.

۱- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، استقرار یک دولت موقت انقلابی و فراخوان مجلس موسسان، چگونگی موضع گیری در قبال این چند جمله یکی از پراهمیت ترین مباحث کنگره آینده سازمان فدائیان بوده و کلیه سمت گیری های سیاسی سازمان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. در این چند جمله چند حکم پراهمیت طرح گردیده:

۱- نیروی مخالف سیاسی در شرایط کنونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی است.

۲- سیاست عملی سرنگونی رژیم است.

۳- تغییر رژیم از طریق قیام توده ای، شکل گیری دولت موقت و تشکیل مجلس موسسان صورت خواهد گرفت (و یا باید از این راه صورت گیرد).

۴- جبهه پیشنهادی سازمان از معتقدین به احکام فوق تشکیل خواهد شد.

این احکام جوهر سیاستی است که در تمامی سال های اخیر تحت عنوان سیاست سرنگونی رژیم طرح گردیده، متأسفانه بدلیل پیش داوری ها و اتهامات متقابل نظیر 'بی اعتمادی به مبارزه توده ها و اتکا به نیروهای حاکم' و یا از سمت دیگر 'بی اعتقادی به مبارزه مسالمت آمیز و تقدیس قهر' این امکان فراهم نگردیده که این مباحث در شکلی منطقی مورد گفتگو قرار گرفته و در تصحیح و تکمیل خط مشی کل جنبش چپ مورد استفاده قرار گیرد.

راجع به احکام اول و دوم در یک سال اخیر مقالات متعددی در نشریه اتحادکار درج گردیده، مطلب ارائه شده توسط کمیته مرکزی سازمان تحت عنوان انتخابات دوم خرداد، شعارهای تاکتیکی و وظایف ما، بدرستی بر مرکزی بودن تضاد جمهوریت و ولایت تأکید می کند. مطالب طرح شده در آن مطلب با احکامی که می

تواند از قطعنامه فوق الذکر نتیجه گیری شود در تضاد بوده و در صورتی که در کنگره سازمان تمرکز مبارزه علیه ولایت فقیه پذیرفته شود، قطعنامه مزبور نیز طبیعتاً می بایست منطبق با این سیاست تصحیح گردد. بهمین دلیل تمرکز این مقاله بر نتیجه گیری سوم (و به تبع آن چهارم) می باشد.

سازمان اتحاد فدائیان بدروستی بر این اعتقاد است که نیروهای چپ می بایست در راه شکل دهی جمهوری دمکراتیک که یکی از مشخصات آن جدایی دین از دولت است مبارزه کرده و هر گونه رژیم مذهبی (اسلامی) را نفی می کند. تمامی مباحث مطرحه در رابطه با خط مشی سیاسی چگونگی پیشبرد مبارزه در راه دست یابی به دمکراسی است. پیش نویس طرح شده مسیر این تحول را تا انتها دقیقاً تعیین می کند. سرنگونی رژیم، تشکیل دولت موقت و تأسیس مجلس موسسان.

به چه دلیل این مسیر تنها مسیر تحول به یک جامعه دمکراتیک در ایران است؟ در پانزده سال اخیر پیش از ۲۰ تحول سیاسی در کشورهای با رژیم دیکتاتوری با ماهیت های مختلف در جهان رخ داد و شکل طرح شده توسط پیش نویس تنها در یک کشور یعنی رومانی رخ داد. به چه دلیل در ایران مسیر انقلاب بهمین یا رومانی تنها مسیر تحول به یک جامعه دمکراتیک است و تحول از طریق یک مبارزه سیاسی- توده ای و چندین فراز و نشیب و تحول در قدرت سیاسی آن گونه که در ده ها تحول سیاسی در جهان رخ داد و بدون یک قیام ضربتی توده ای ناممکن است. اگر تحول از مسیری جز قیام و جابجایی ضربتی قدرت رخ دهد، اساساً دولت موقتی تشکیل نخواهد شد و تغییر قوانین نه از این مسیر بلکه از کانال اشکال دیگری پیش خواهد رفت.

بر خلاف برخی استدلال های طرح شده در سال های اخیر مبنی بر آن که رهبران جمهوری اسلامی از قدرت دست نخواهند شست و بدون اعمال قهر و قیام توده ای تحول در ایران ناممکن است، نه ژنرال های آمریکای جنوبی و نه حاکمان آفریقای جنوبی هیچ یک دواطلبانه قدرت را واگذار نکردند. جابجایی قدرت در همه این کشورها نتیجه یک مبارزه و حاصل تغییرات مداوم تعادل نیرو در سطح جامعه بود. تحولات یک سال اخیر بروشنی اثبات کرد که در این زمینه ایران جزیره ای متمایز از سایر کشورهای جهان نیست. مبارزه توده ای و تغییر تعادل نیروها در ایران نیز مثل همه کشورهای جهان شرایطی نوین پدید می آورد و نیروهای حاکم تنها نیروی تعیین کننده تحولات جامعه نیستند. کسانی که هر گونه تحول جز راه قیام را برای ایران ناممکن می دانند، بر خلاف تمایل خود در تکیه به توده ها و بها دادن به مبارزات آنان در عمل دشمن را قدرت مطلق پنداشته و به مبارزات جاری جامعه کم بها می دهند.

ما به عنوان سازمان های سیاسی ضرورتی ندارد خود را در مقام پیشگو قرار داده و مسیر تحول را تعیین کنیم. ما وظیفه داریم که سمت خود را روشن نموده و تعیین کنیم که در چه جهتی در تغییر تعادل نیرو در جامعه خواهیم کوشید. ما وظیفه داریم از مبارزات جامعه تسویری واقعی ارائه داده و در جهت تقویت این مبارزات کوشیده و در حد توان خود در سمت دهی این مبارزات بکوشیم. تاکتیک ها و اشکال مبارزاتی و

سازماندهی ما بر مبنای شرایط تعیین خواهد شد. ما باید توضیح دهیم که هر تاکتیک ما چگونه بر تعادل نیروها در جامعه موثر بوده و چگونه در جهت گسترش ایده های ما در میان مردم تأثیر می بخشد. مسیر تحول را این مبارزات تعیین خواهد کرد و نه پیشگویی های ما. پیشگویی مسیر و اتخاذ تاکتیک بر آن اساس ما را به یک شکل از مبارزه و یک شیوه از سازماندهی محدود خواهد کرد و متأسفانه مطلق کردن مسیر بگونه طرح شده در سمت قطعنامه پیشنهادی در شرایط مشخص جامعه ایران تنها یک خطای ساده نیست. این سیاست امروز با مبارزات جاری جامعه ما در تناقض قرار دارد.

امروز نیروهای سیاسی منجمله نیروهای چپ در داخل کشور در راه گسترش اصلاحات می کوشند. آن ها موفقیت های یک ساله اخیر را پیروزی خود می دانند و در راه گسترش آن تلاش می کنند. امروز هر نیروی سیاسی با حد پیوند و تلاشش در راه تقویت این جنبش محکم می خورد. قطعاً این جنبش با فراز و نشیب پیش خواهد رفت و خواست ها و اشکال نویسی از مبارزه در دستور قرار خواهد گرفت. ولی آن چه قطعی است، مبارزه در راه یک جامعه دمکراتیک، امروز از طریق تقویت مبارزات کنونی که اصلاحات را هدف مقدم خود قرار داده، امکان پذیر است. اگر در گذشته مطلق کردن مسیر می توانست ما را تضعیف کند، امروز در شرایط کنونی جنبش این خطا ما را به طور کامل از مبارزات مردم جدا خواهد کرد.

هستند کسانی که این مسیر را تنها امکان نمیدانند بلکه آنرا مسیر مطلوب میندازند. چنین خطائی بمراتب از خطای اول بزرگتر و زیانبارتر است. قهر و خونریزی مطلوب ما نیست. ما نیروهای چپ تعیین کننده تحولات نیستیم ولی در حد سهم خود با تمام توان خود خواهیم کوشید قهر و خونریزی را مانع شده و سعی خواهیم کرد تحول از طریق مبارزات سیاسی پیش رود. بر خلاف تئوری های پیشین ما همه تجربیات نشانگر آن بوده که تحولی که در جریان یک مبارزه سیاسی و چندین تحول در قدرت تحقق یابد، امکانات وسیع تری برای سازماندهی تشکل های مردمی و گسترش آگاهی توده ها فراهم نموده و امکان حفظ دستاوردهای دمکراتیک بیشتر است. در جریان تحول ضربتی و درگیری های قهرآمیز همواره کسانی که به ناآگاهی توده ها تکیه کرده و شعارهای عوام فریبانه پیش می کنند، امکانات بیشتری خواهند داشت.

جبهه ای که ما می بایست شکل دهیم می بایست نه بر مبنای توافق در تعیین مسیر تحول بلکه بر مبنای هم نظری در رابطه با جامعه آینده ایران (آزادی های سیاسی، برابری زن و مرد، عدم تمرکز، جدایی دین و دولت) و بر مبنای اعتقاد به شرکت در مبارزه جاری در جامعه و تقویت روندهای دمکراتیک بنیان گذاری کرد. پیشنهاد شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان نه تنها اتحاد با بخش بزرگ نیروهای دمکرات و میانی جامعه را ناممکن می سازد، بلکه این سازمان را از اتحاد با همه نیروهای هم فکر ما که امروز در داخل کشور بگونه دیگری مبارزه می کنند و چنین سیاستی را تأیید نمی کنند محروم می سازد.

یک صدمین سال تولد برشت

برشت هنرمندی انقلابی

اسمال یک صدمین سال تولد برتولد برشت، یکی از بزرگترین نمایش نامه نویسان معاصر جهان است. در بسیاری از نشریات ادبی و غیرادبی، به این مناسبت، مقالاتی پیرامون برشت و کارهای وی منتشر شد. ما نیز بر آن شدیم تا از این فرصت استفاده کرده و بخش ویژه ای را به برشت اختصاص دهیم.

پیرامون هر هنرمند بزرگ، نقد و دیدگاه های گوناگون وجود داشته و خواهد داشت. برخی آثار آن ها را در زمره بهترین کارهای ادبی قرن می دانند. برخی برعکس با این نظر مخالفند. در مورد برشت این مسئله شدیدتر و وسیع تر است. برشت قبل از هر چیز یک هنرمند سنت شکن و سرکش بود. نبوغ بی نظیری در کار تئاتر همراه با دیدگاه اجتماعی وی، که مارکسیستی بود، باعث شد تا در کار تئاتر سنتی یا متداول تحولی بوجود آورد. وی با سنت های تئاتری در افتاد و کوشید تا بجای تئاتری احساساتی یا دراماتیک، تئاتر عقلانی و واقعی را خلق کند. در این راه از انتخاب سوژه، نحوه نگارش، انتخاب گفتگوها تا مراحل تکنیکی کار چون صحنه پردازی، نورپردازی، موزیک و غیره سبک و روش خاص خود را بکار گرفت. وی در جستجوی یافتن تئاتری تأثیرگذار و تغییردهنده، تئاتر برشت را خلق کرد. همین جستجو و کنکاش باعث شد تا نظرات پیرامون وی بسیار متفاوت باشد.

برشت قبل از هر چیز یک انسان انقلابی بود. برشت در جستجوی شناختن و یافتن بود. وی به تغییر اعتقاد داشت و معتقد بود که هنرمند باید از نبوغ و استعداد خود در راه تغییر جهان استفاده کند. برشت همانگونه که در شعر 'انقلابی' خود تصویر می کند، در بحرانی ترین شرائط حیات جامعه آلمان، درشراطی که فاشیسم غالب بود، هرگز یاس و تردید به خود راه نداد و با تمام قدرت و با استفاده از انرژی بی پایانش، از طریق کار هنری، شعر و نمایشنامه سعی در شکستن سکوت و افشای واقعیت چهره پلید فاشیسم و سرمایه داری حامی آن کرد. و دقیقاً در همین سال ها است، دهه سی و چهل میلادی، که وی برجسته ترین آثار تئاتری خود را چون 'تس بزرگ و فقر رایش سوم'، 'زن خوب سچوان'، 'اریاب پوتیتلا و نوکرش ماتی'، 'زندگی کالیله'... را خلق می کند.

برشت به مبارزه طبقاتی اعتقاد داشت. اگر چه هرگز عضو هیچ حزب و سازمان چپی نبود، ولی به مارکسیسم اعتقاد عمیق داشت. جوهره این اعتقاد در غالب کارهای برشت وجود دارد

. به همین دلیل نیز در دوره هایی آثار برشت مشمول سانسور شد. برشت یک مارکسیست انقلابی بود و همچون هر مارکسیست انقلابی خواهان تغییر. هنر برای وی یک ابزار کار و مبارزه بود. چه آنگاه که نمایشنامه می نوشت و چه آنگاه که شعر می سرود. خود وی در جایی در مورد شعر گفته است:

اوزان خیلی منظم، مانند هر صدای دیگری که در فواصل منظم تکرار شود، همواره تأثیر لالائی گونه و خواب آور ناخوشایندی بر من می گذاشت آدم در نوعی خلصه فرومی رود... از نظر من بیان هشیارانه به هیچ روان چنان که غالباً گمان می رود با شعر آشتی ناپذیر نیست... من هرگز این احساس رانداشتم که این به معنای دور شدن از شعر است. زیبایی شناسی حاکم می خواست شعر را صرفاً محدود به بیان احساس کند، اما شعر معاصر که من می دیدم چنگی به دل نمی زد.

و فکرنمی کردم که زیبایی شناسی معاصر هم خود چندانی بهتر از آن باشد. در نتیجه این امکان پیدا شد که راه های جدیدی برای برخی از کارکردهای اجتماعی شعر یافته شود. امروز آثار برشت به ۴۲ زبان زنده دنیا ترجمه شده است. و تاکنون تیراژی بیش از هفتاد میلیون نسخه داشته اند. آثار برشت نه تنها در آلمان پس از گوته، بالاترین اجرا راداشته است، بلکه تأثیر مستقیم بر تئاتر بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه اروپا داشته است. امروزه بدون استثنا و مداوماً در یکی از تئاتر های اروپا، یکی از نمایشنامه های برشت در حال اجرا است.

بسیاری از آثار برشت به زبان فارسی ترجمه شده است. برخی از نمایشنامه های وی نیز تاکنون به روی صحنه رفته است. همچون 'تسه دلاور و فرزندان' و 'آرزوهای سیمون ماسار' و...

از آثار برشت که تاکنون به فارسی ترجمه شده می توان از: 'زندگی کالیله'، 'آرزوهای سیمون ماسار'، 'اریاب پوتیتلا و نوکرش ماتی'، 'تسه دلاور و فرزندان'، 'آنکه آری و آنکه گفت نه'، 'دایره کچی قفقازی'، 'کله کرد ها و کله تیز ها'، 'اِپرای دویولی'، 'استنا و قاعده'، و... نام برد.

امروزه آثار برشت هم چنان تازگی و موضوعیت خود را دارد. تازمانی که استثمار وی عدالتی وجود دارد، تازمانی که ارباب پوتیتلاها وجود دارند، برشت نیز حضور دارد.

برتولد برشت در سال ۱۸۹۸ در 'اوکسبورگ' آلمان، در یک خانواده بورژوازی به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، وارد دانشگاه مونیخ برای رشته پزشکی شد. در سال ۱۹۱۸ و در هنگام جنگ جهانی اول به خدمت سربازی رفت و تا پایان جنگ در بیمارستان های نظامی پشت جبهه کار کرد.

برشت از همان ابتدای جوانی، کار ادبی خود را آغاز کرد. در ابتدا شعر می گفت و اشعارش را برای سربازان زخمی در بیمارستانها می خواند. در بیست و یک سالگی، نخستین نمایشنامه اش را بنام 'بعل' نوشت. یک سال بعد دومین نمایشنامه را با نام 'آوی طبل' در دل شب' را نوشت و سرزده جایزه 'گلیست' شد. و سپس نمایشنامه 'در جنگل شهرها' را نوشت.

از سال ۱۹۲۵، وارد مرحله جدید از کار ادبی خود شد. وی بنا نوشتن نمایشنامه 'آدم آدم است' دوران طرح 'تئاتر حماسی' خود را آغاز کرد. در فاصله سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۳، که بنسبت روزی کار آلمند هیتلر، ناگزیر از ترک آلمان شدند، جمعاً ۱۴ نمایشنامه نوشت. نمایشنامه هایی چون 'اِپرای دویولی'، 'عظمت و انحطاط شهر مازگربی'، 'زان مقدس کشتارگاه ها'، 'استنا و قاعده'، 'اقدامات انجام شده'...

در سال ۱۹۳۲ آلمان را ترک کرد و ابتدا به داننمارک و سپس به فنلاند و نهایتاً در سال ۱۹۴۱ به آمریکا رفت و تا ۱۹۴۷ در آمریکا زندگی کرد. برشت در تمام این سال ها به خلق آثار ادبی خود ادامه داد. بسیاری از برجسته ترین آثار برشت در این دوران خلق شده است. 'کله کرد ها و کله تیزها'، 'تس بزرگ و فقر رایش سوم'، 'محاکمه لورکولوس'، 'زن خوب سچوان'، 'اریاب پوتیتلا و نوکرش ماتی'، 'آرزوهای سیمون ماسار'، 'دایره کچی قفقازی'، 'زندگی کالیله'، 'تسه دلاور و فرزندان'...

وی در این سال ها موفق شد بسیاری از این آثار را خود در کشورهای مختلف به روی صحنه بیاورد.

در سال ۱۹۴۷ برشت آمریکا را ترک کرد و به آلمان شرقی بازگشت. در سال ۱۹۴۹ با همکاری همسرش 'هلنا واینگل' گروه تئاتری 'برلیتر آسامیل' را بنیان گذاشت. 'هلنا واینگل' همسر برشت، خود یکی از بهترین بازیگران تئاتر آلمان بود. وی از زمان جوانی در کار ادبی برشت و در کنار تجربی او در تئاتر و یافتن سبک تئاتری جدید برشت همراه و همگام بود.

در سال ۱۹۵۴، برشت تئاتر 'شیف بوئردام' برلین را گرفت و گروه تئاتری خود 'برلیتر آسامیل' را در آنجا مستقر کرد. و به اجرای نمایشنامه های خود، آنگونه که انتظار داشت و می خواست مشغول شد.

آخرین نمایشنامه ای که نوشت 'روزهای کمون' بود که در سال ۱۹۵۰ به رشته تحریر درآمد. برشت در دهم اوت ۱۹۵۶ برای آخرین بار 'زندگی کالیله' را با گروه تئاتری خود به اجرا درآورد و چهار روز بعد در ۱۴ اوت، درگذشت.

برشت علاوه بر کار تئاتر، شاعر بود و شعر می گفت. از وی علاوه بر نمایشنامه ها، چندین دفتر شعر و یک ومان 'کسب و کار آنای ژول سزار' و تعدادی داستان باقی مانده است. علاوه بر این ها، برشت نوشته های فراوانی پیرامون هنر و دیدگاه های مختلف هنری و سبک کار خویش به جای گذاشته است.

گفتگویی با محسن یلفانی درباره برشت

بر این باور بودیم که صفحات "ویژه صدمین سالگرد برشت"، بدون گفتگو با دست اندرکاران تئاتر ایران، کامل و زنده نخواهد بود. خوشبختانه محسن یلفانی، چهره شناخته شده تئاتر ایران، دعوت ما را برای گفتگویی پذیرفت. گفتگو بسیار طولانی شد و حاصل کار خارج از توان ما برای چاپ کامل مطلب. مطلب زیر که خلاصه ای از آن گفتگو است، از نظر خوانندگان می گذرد.

محسن یلفانی از نمایشنامه نویسان و کارگردانان شناخته شده ایران است. یلفانی کار نمایش نویسی را از اواخر سال های سی آغاز کرد. "آدم های کوچک" در سال ۱۳۳۹ نوشته شد که تاکنون چاپ نشده است. سپس "آقای آربین و خانواده اش"، ۱۳۴۱، که در تئاتر سنگلج اجرا شد. به دنبال آن "فراری"، "ناسازگاری"، "همراهان"، ۱۳۴۲، و "کارمندان روز جمعه" ۱۳۴۴ انتشار یافت. "فرد متوسط"، ۱۳۴۶ و "تله"، ۱۳۴۷. "آموزگاران" را در سال ۱۳۴۹ منتشر کرد و "دونده تنها" را در سال ۱۳۵۱. در فاصله این سال ها دو بار به زندان افتاد. پس از خروج از زندان در سال ۱۳۵۶، "در ساحل"، "در نامه کانون نویسندگان ایران منتشر کرد. پس از آن، نمایش "ملاقات" را در سال ۱۳۵۷ نوشت. نمایش نوروز پیروز است در سال ۱۳۶۴ درباریس به اجرا درآمد. "قوی تراز شب"، ۱۳۶۳ / "بن بست"، ۱۳۶۴ / "در آخرین تحلیل"، ۱۳۶۷ / "در یک خانواده ایرانی"، ۱۳۷۲ / و "انتظار سحر" در سال ۱۳۷۴ در خارج از کشور منتشر شد. بزودی نیز تازه ترین کار وی، "مهمان چند روزه"، منتشر خواهد شد. علاوه بر کارهای تئاتری، یلفانی ترجمه و تالیف نیز کرده است صدا و بیان هنریش، سیر تحولی سینما، دیکتاتوری و توسعه در ایران، بلشویک ها، چکاوک. همزمان مقالاتی نیز پیرامون مسائل کوناگون در نشریات به چاپ رسانده است. یلفانی امروز از همکاران نشریه چشم انداز است که درباریس منتشر می شود.

س- آقای یلفانی از این که دعوت ما را پذیرفتید
مقدمت بسیار متشکریم. برشت بعنوان یک نمایشنامه
نویس و شاعر بزرگ چه در جهان و چه در ایران چهره
مشهور و برجسته ای است. امسال صدمین سال تولد
وی است و به همین اعتبار پیرامون وی بحث و گفتگو
بسیار صورت گرفته است. در آغاز این مصاحبه می
خواستیم مقدمات نظر شما را درباره برشت بدانیم.

ج- نخستین نکته ای که باید در مورد برشت به
یادداشت این است که تصویری که معمولا ما از او
داریم و او را به عنوان نویسنده ای مبارز و معتقد به
یک مشی سیاسی معین ("مارکسیسم") می
شناسیم و گمان می کنیم که در تمام زندگی خود
بدان وفادار ماند و براساس آن کار و فعالیت خلاق
خود را سامان داد، فقط یکی از جنبه های شخصیت
پر جنبه، پربار، پیچیده، پرتنوع و حتی متناقض او
را تشکیل می دهد. خود این جنبه، یعنی گرایش یا
اعتقاد به مارکسیسم نیز در زندگی و آثار برشت،
نیز، آنقدرها که بسیاری از کوشندگان و علاتمندان
سازمان های سیاسی چپ تصور می کردند، ساده و
یک دست نبود. رابطه ی برشت با مارکسیسم، در
بخصوص با احزاب کمونیست یا نیروهای چپ،
معمولا بسیار پیچیده و پر مسئله بود. علت این امر
نیز، گمان می کنم، شخصیت بسیار نیرومند،
پراستعداد و مستقل برشت بود که نمی توانست
توانایی و خلاقیت خودش را در چارچوب یک نظریه،
و طبیعتا در محدوده ی خط مشی یک حزب
سیاسی محدود کند. به عبارت دیگر، او، به عنوان
یک هنرمند، برای خود چنان اقتدار یا مرجعیت یا
اتوریته ای قائل بود که می توانست با نظر داشتن به

شیوه ی کار یا هدف و منظوری که خود می پسندید
و می فهمید و انتخاب می کرده بنویسد. نکته جالب
در این میان این است که برشت خود داوطلبانه
مایل به همکاری با سازمان های کمونیستی چپ
بود، ولی همین همدلی و علاقه هم از به وجود
آمدن مسئله و ناسازگاری جلوگیری نمی کرد.

اما مهم این است که به خاطر داشته باشیم که برشت
را صرفنظر از علاقه و توجهش به مارکسیسم، یکی
از بزرگترین شاعران و نمایشنامه نویسان قرن بیستم
دانسته اند. (گمان می کنم اول بار ژان پل سارتر بود
که، کمی پس از مرگ برشت، از او به عنوان
بزرگترین نمایشنامه نویس قرن نام برد.)

برشت کار سرودن شعر را از کودکی- سیزده، چهارده
سالگی- آغاز کرد و از همان اولین شعرهایش،
چنان استعداد و توانایی ای از خود نشان داد که
برخی، او را از لحاظ درخشش و قدرت آثار دوران
نوجوانی اش با "رمبو" مقایسه کرده اند. از حدود
بیست سالگی نمایشنامه نویسی را هم شروع کرد و
به سرعت به چهره ی مشهور و مورد توجهی در
تئاتر آلمان تبدیل شد. بعد از چند نمایشنامه که
عمدتا تحت تاثیر سبک اکسپرسیونیسم نوشته شده
بود، در سال ۱۹۲۸ "اپرای سه بولی" را نوشت که
محبوبیت فوق العاده ای پیدا کرد، تا آنجا که تا
زمان روی کار آمدن هیتلر، یعنی تا ۱۹۳۳، به طور
مرتب نمایش داده می شد. و در تمام کشورهای
آلمانی زبان و کشورهای اروپایی شرقی هم اجرا شد.
به طور همزمان دو فیلم هم از روی آن ساخته شد.
یکی به زبان آلمانی، در یکی هم به زبان فرانسوی.
بدین ترتیب برشت از اواسط دهه ی بیست شخصیت
مهم و معتبر تئاتر آلمانی زبان محسوب می شلو

او این اهمیت و اعتبار را در طول سه دهه یعنی تا
سال مرگش در ۱۹۵۶ هم چنان حفظ کرد و حتی بر
آن افزود. اعتبار و شهرت برشت بعد از مرگش اوج
تازه ای گرفت و دنیای غرب- بخصوص کشورهای
انگلیسی زبان و فرانسوی زبان- گویی برای جبران
توجه نه چندان جدی ای که در دوران زندگیش نسبت
به او داشتند، به اصطلاح او را دوباره "کشف"
کردند. در واقع در سال های شصت و هفتاد میلادی
بود که برشت با حضور پربار و پرسر و صدای خود،
صحنه های تئاتر کشورهای غربی را اشتغال کرد و
آثار و نظریات و عقایدش، که هیچ وقت هم خالی از
جنجال و هیاهو نبود، موضوع بحث های پایان
ناپذیر در محافل روشنفکری قرار گرفت.

علت این توجه دوباره به برشت را باید در آغاز یا
باززایی نوعی جنبش چپ اروپایی، از میانه ی دهه
ی شصت دانست که، بخصوص این روزها که
سالگرد جنبش ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه را برگزار می
کنند، دلایل و زمینه هایش کم و بیش برای همه
آشناست. خصلت برجسته ی این جنبش جدید چپ،
رویکرد تازه و مستقل آن به مارکسیسم- بخصوص
استقلال آن نسبت به مارکسیسم به اصطلاح سنتی
صادر از اتحاد شوروی- بود، و نفوذ فوق العاده
اش در محیط روشنفکری و در میان جوانان، بهر
حال، اینجا طبعاً جای پرداختن به کم و کیف این
جنبش نیست. تنها می خواهم بگویم که از طریق
این جنبش و بر بستر فکری و ذهنی ای که این
جنبش ایجاد کرده بود، دوباره برشت مورد توجه
قرار گرفت. از یک لحاظ این جنبش هم به دنبال
سخنگوییان و نمایندگان می گشت و هنرمندی، با
سابقه و اعتبار برشت، بخوبی می توانست یکی از

تماشاگر به سرعت مجذوب نمایش می شود و خود را با قهرمان یا قهرمان نمایش یکی می پندارد و خود را به نمایش می سپارد در نتیجه قدرت شناخت و داوری اش را از دست می دهد. برشت معتقد است که صحنه تئاتر را باید همچون یک آزمایشگاه تلقی کرد و با صحنه ها- یا فصل های- نمایش باید به عنوان یک تجربه ی مورد بررسی برخورد کرد. به همین علت است که نمایش را به صحنه ها یا فصل های کم و بیش مجزا و مستقل از هم تفکیک می کند. از همین جاست که اغلب واژه ی "اپیزودیک" را در کنار واژه ی "حماسی" برای توضیح سبک خود بکار می برد. همین تقطیع

نمایش به صحنه های

مجزا و مستقل هم در

مقابل شویوه ی

دراماتیک قرار می

گیرد که اساس آن

ایجاد یک ساختمان

منسجم و یک پارچه

است که یک منحنی

اوج گیرنده تراکم و بار

عاطفی و هیجانی آن

را تعیین می کند...

برشت برای رسیدن به

هدف اصلی خود،

یعنی وادار کردن

تماشاگر به اندیشیدن

و تعقل و جلوگیری از

یکی شدن او با

قهرمان یا ماجرای

نمایش از شگردهای

استفاده می کند که به

تناوب بدان "فاصله گذاری" یا "یگانگی سازی" نام می دهد.

در توضیح فشرده ی این شگرد یا شیوه باید ابتدا به خاطر داشت که منظور برشت از alienation

effect به کلی با مفهوم این اصطلاح نزد مارکس متفاوت است. مارکس "یگانگی" یا "از خود

یگانگی" را یکی از آثار شوم و زیان بار نظام سرمایه داری می دانست که باعث جدایی و

یگانگی فرد از محصول کارش و در نتیجه از خودش می شد. حال آن که منظور برشت از این

اصطلاح یک فرآیند مثبت و مفید در تئاتر است که به آن تماشاگر با فاصله گرفتن از موضوع و

شخصیت ها و یا با بیگانگی شدن با آن ها (به عبارت دیگر با جلوگیری از یکی شدن و جذب شدن در آن

شرح ماجراها و پهلوانی های قهرمانان اسطوره ای است؛ نیست، و برشت آن را به معنای "روایی" یعنی شرح و بیان ساده و منظم داستان نمایش، با پرهیز از اوج و فرودهای عاطفی و هیجانی، که از ویژگی های ساخت "دراماتیک" است، به کار می برد. در واقع برشت سبک حماسی (یا روایی) را در مقابل شیوه ی دراماتیک قرار می دهد که از زمان ارسطو، اساس ساختمان نمایشنامه را تشکیل می داده و در طول تاریخ کامل تر و موثرتر شده است.

برشت معتقد است که ساخت دراماتیک، به علت قدرت و تاثیر هیجانی و عاطفی آن، تماشاگر را یک سره مجذوب نمایش می کند و عقل و قدرت



تشخیص و شناخت را از او باز می گیرد. در حالی که شیوه ی حماسی یا روایی، که با زبانی منطقی و با شکیبایی و تانی ماجرا را شرح می دهد به تماشاگر امکان می دهد که در آنچه بر صحنه می گذرد غور و دقت کند، دچار احساسات نشود، و همواره در مقابل نیز حادثه یا هر مشکل یا مسئله، در محلوده ی مفروضاتی که درام برای او معین می کند باقی نماند و راه حل ها و بدیل های دیگر را هم جستجو کند و در نظر آورد.

ایراد اصلی برشت به تئاتر معمولی، که آن را گاه ارسطویی و گاه دراماتیک می نامد، این است که در این تئاتر از تماشاگر می خواهند که عقل خودش را هم مثل پالتواش در رخت کن سالن بگذارد و فقط با عاطفه اش وارد تئاتر شود. در این حالت

این سخنگویان و نمایندگان باشد- هر چند که بیش از ده سال از مرگش می گذشت!

در ضمن، تحت تاثیر همین موج جدید توجه به برشت است که ما در ایران هم بالاخره با او آشنا می شویم و ظرف چند سال بخش عمده ای از آثار او به زبان فارسی ترجمه می شود و برای مدتی به صورت یکی از پرخواننده ترین نویسندگان هسارده می آید.

س- همان گونه که شما هم تاکید کردید، برشت یک نمایشنامه نویس بزرگ در سطح جهانی است. خود وی نیز بخشی از آثارش را اجرا کرده است. اصولا تئاتر برشت چیست؟ تفاوت تئاتر وی با تئاترهای دیگر در چیست؟ آیا می توان از مکتب تئاتر برشت صحبت کرد؟

ج- برشت تقریباً از همان اولین نمایشنامه هایش در پی ایجاد و تکمیل و جا انداختن مکتب یا سبک یا شیوه ای خاص در تئاتر بوده است. خود او نام سبک "حماسی" به آن داده است. و این نام نزد صاحب نظران و دست اندرکاران دیگر تئاتر هم پذیرفته شده. برشت برای توضیح این سبک و چگونگی به کار گرفتن آن در عمل- یعنی در اجراهای تئاتری- بیش از هر چیز از خود نمایشنامه هایش استفاده کرده، یعنی کوشیده است که آن ها را با رعایت سبک مورد نظرش- "حماسی"- بنویسد. ولی در عین حال در یادداشت ها و مقاله ها و جزوه های متعددی هم نظریاتش را از این مورد شرح داده که مهم ترین آن ها کتابی است به نام "ارغنون کوچک"- انتخاب این نام بیش از آن که نشانه ی ستایشی از ارسطو باشد، حاکی از مقابله ای صریح و رو در رو با معلم اول در مورد نظریات او در باب نمایشنامه نویسی است.

به جرات می توان گفت که توضیح های طولانی و کشف برشت در مورد سبک تئاتری اش، اغلب آشفته و ناتمام و متناقض باقی می ماند. و در عمل نیز سبک برشت تنها بوسیله ی خود او- بخصوص در آخرین مرحله ی زندگی اش در برلین شرقی- به طور تمام و کمال به اجرا درآمد. و دیگر پیروان و طرفدارانش، چه در نمایشنامه نویسی و چه در اجرا، هر کدام سلیقه و دریافت خود را از نظریات برشت اساس کار خود قرار دادند و به راه خاص رفتند.

در مورد واژه "حماسی" که در فارسی آن را برای واژه "epic" به کار برده اند، باید به یادداشت که منظور معنای دیگر آن که منظومه های بلند در

جا) وقوف و بینش بهتری نسبت به آنها کسب می کند. مثل این که برای بهتر دیدن یک عکس، یا برای "تزدیک تر شدن" به آن باید تا حدی از آن فاصله بگیریم.

برشت برای جا انداختن شیوه ی خود، که آن را در مقابل تئاتر بورژوازی قرار می داد، بر سه دستورالعمل یا سه شگرد تاکید می کرد: یک - انتخاب موضوع فرد سوم، دو - انتخاب صیغه ی ماضی، و سه - بیان توضیحات صحنه و تفسیرهای نمایشنامه نویس، با رعایت این سه دستورالعمل از همان آغاز تمرین های نمایش، برشت تصور می کرد که می توان به گونه ای مستمر به تماشاگر یادآور شد که آنچه بر صحنه می گذرد فقط یک تجربه است و از آن فقط می توان و باید همان نکاتی را گرفت که از یک تجربه یا آزمایش آگاهانه و از پیش اندیشیده و تدارک شده می گیریم.

جز این ها، باید به سبک برشت در مورد جنبه ی دیگر کار تئاتر هم توجه کرد: مثلاً در مورد نحوه ی بازی یا اجرای نقش بوسیله ی هنرپیشه ها، یا در مورد نحوه ی صحنه پردازی و تهیه لباس، یا در مورد نورپردازی، و یا در مورد موسیقی - که این آخری، در سبک برشت جای بسیار مهمی دارد. موسیقی برای برشت آن "ملودی" ملایم و دلنواز و مطلوبی، که به ما کمک می کند تا هر چه بیشتر در احساساتمان غرق شویم و خود را به هیجان ها و زیر و بالاهای نمایش بسپاریم، نیست. موسیقی برای برشت انبوهی صداهای حتی ناموزون است که کویی برای بیدار کردن ما و بیرون کشیدن، از رویاهای مطلوبیمان بکار می رود و یا به ما هشدار می دهد.

متأسفانه توضیح همه ی این نکات فرصت بسیار بیشتری لازم دارد. در این جا همین قدر باید یادآوری کرد که هیچ یک از ابتکارها یا نوآوری های برشت جنبه ی زیبایی شناختی ندارند و از این لحاظ او به هیچ وجه یک نمایشنامه نویس "آوانگارد" محسوب نمی شود. برشت همه ی ابداعات و ابتکارانش را فقط وسایلی در خدمت هدف اصلی تئاتر، یعنی آموزش می دانست.

س- برشت به دلیل خاصی این روش را انتخاب کرد. یقیناً یک منطقی دارد که این روش را انتخاب می کند. طبعاً این روش، در انتخاب سوژه نیز تاثیر داشته است. روش یا نوع انتخاب سوژه وی چگونه بوده؟ رابطه سوژه و بیان تئاتری که برشت به کار می گرفت چه بوده؟

ج- گفتیم که برشت سرودن شعر را از نوجوانی و نمایشنامه نویسی را از جوانی آغاز کرد. بنابر این مدت زمانی بیش از چهل سال به کار خلاق پرداخت. با توجه به شخصیت خستگی ناپذیر، پریار و جامع الاطراف او، و با توجه به فرهنگ و دانش وسیعی که داشته به آسانی می توان دریافت که موضوع های انتخابی او از تنوع و کثرت فراوانی برخوردار است. برای این که تصور کم و بیش جامع و در عین حال فشرده ای از موضوعاتی که برشت تنها در زمینه نمایشنامه نویسی به آن ها پرداخته به دست آوریم، شاید بهتر باشد که آثارش را تقسیم بندی کنیم. این تقسیم بندی، که طبعاً به تسامح باید آن را پذیرفت، بر دوره های معینی از زندگی او هم تطبیق می کند: دوره ی اول، شامل آثار آغازین و سال های جوانی اوست: "بعل"، "طبل ها در شب" و "از جنگل شهرها" نمونه های آثار این دوره است. این نمایشنامه ها تحت تاثیر مکتب اکسپرسیونیسم، که در آن زمان - سال های بیست - در تئاتر آلمان نفوذ بسیار داشت نوشته شده اند و بیشتر بیان کننده روحیه شورشی و ناسازگار و طغیانگر و حتی آناشستی برشت جوان هستند. کم و بیش در پایان این دوره "آدم آدم است" را می نویسند، که در آن نشانه ها و عناصر اولیه سبک خاص برشت را، چه در محتوی و چه در شکل، باز می یابیم. این نمایشنامه شاید به علت آن که برشت روحیات و گرایش های دوران جوانی را کنار گذاشته بود، اما هنوز بینش و برخورد مطمئن و قابل اتکایی به دست نیاورده بود، مورد تعبیر و تفسیرهای گوناگون و متفاوتی قرار گرفت که در مواردی بکلی مغایر با خواست و هدف خود برشت بود.

دوره ی دوم با آشنایی برشت با مارکسیسم آغاز می شود. بجز آثار مشهوری نظیر "پسرای سه پولی" و "ژان مقدس کشتارکاه" و "ظهور و سقوط شهر ماکاگنی"، ویژگی این دوره روی آوردن او به نوشتن نمایشنامه ای "آموزشی" است، نظیر "استثنا و قاعده"، "اقدامات انجام شده" و "مادر". در این دسته از نمایشنامه هاست که او می کوشد آموخته های مارکسیستی و عقاید کمونیستی اش را در عمل به کار برد و در نتیجه اغلب به صورت یک معلم یا حتی مبلغ - یا آزیستاتور - درمی آید. صرفنظر از برخی ارزش های تجربی در این نمایشنامه ها، به نظر من می توان آن ها را جز ضعیف ترین و ناموفق ترین نمایشنامه های برشت دانست. متأسفانه همین نمایشنامه هاست که باعث مجوییت فوق العاده ی او در میان مبارزان و علاقمندان فعالیت های کمونیستی در ایران شد. در

این مورد، طبعاً لازم است که بیشتر توضیح داده شود.

دوره ی سوم، آثار "بزرگ" برشت را در برمی گیرد، که اغلب در دوران تبعید، (دانسارک، سوئد و ایالات متحده) نوشته شده اند: "سه دلار و فرزندان"، "ارباب پوتیلا و نوکرش ماتی"، "زن نیک سجون"، "دایره ی کچی قفقازی"، "ظهور مقاومت پذیر آرتور و ادنی"، "رویاهای سیمون ماسار"، "زندگی کالیله" و... در این دسته از نمایشنامه هاست که ما در وجود برشت، با یک نمایشنامه نویس بزرگ روبرو می شویم. در این آثار، نه از شتابزدگی های جوانی خبری هست و نه از تحمیل و تصنع آموخته های سیاسی. برعکس، این دسته از نمایشنامه هاسرشار از یک بینش عمیق فلسفی نسبت به جهان و انسان، و آکنده از قدرت شاعرانگی و طنز هنرمندی فرهیخته و پرتجربه است. و می دانیم که نمایشنامه ی بزرگ نمی تواند از خصلت فلسفی و شعر خالی باشد. به نظر من برشت، به عنوان یکی از بزرگترین نمایشنامه نویسان قرن بیستم را باید در این دسته از آثار جستجو کرد که به کلی آثار دوران جوانی و بخصوص نمایشنامه های به اصطلاح آموزشی اش را تحت الشعاع قرار داده و پشت سرگذاشته اند.

س- سوال پیرامون انتخاب سوژه بود. برشت چگونه سوژه را انتخاب کرد؟ می دانیم که حداقل در ایران تئاتر برشت به عنوان یک تئاتر مردمی شناخته شده است. سوژه های برشت رابطه تکاتکی با تفکر سیاسی و اعتقادات وی نداشت؟

ج- بله، مطمئناً می توان گفت که برشت نویسنده ای است که موضوع آثارش رابطه ی تنگاتنگی با تفکر سیاسی و اعتقاداتش داشت و از آن دسته نویسندگانی نبود که گونه ای به اصطلاح "آزاد" و یا به انکا آن چه که بدان "ناخود آگاه" می گویند، می نویسند. او برای هر یک از آثارش هدف و برنامه ی از پیش اندیشیده و آگاهانه ای داشت. و طبعاً عنصر مهم و تعیین کننده در بینش و تفکر او مارکسیسم بود. منتها باید به یادداشت که تلقی او از مارکسیسم نهایتاً یک تلقی بسیار شخصی و مبتکرانه و منحصر به فرد بود و کمتر با مارکسیسم رسمی زمان او تطابقی پیدا می کرد. در این مورد، جدال ها و برخوردها و درگیری های او با محافل و مقام های کمونیست که با او به این یا آن نحو سرو کار پیدا می کردند، بسیار مشهور است. برای نمونه، دو نمایشنامه ی "اقدامات انجام شده" و

"مادر"، که بخصوص به عنوان آثار کمونیستی او شناخته می‌شوند، چندان مورد تایید و استقبال کمونیست‌ها قرار نگرفتند. نمایشنامه اول، که در آن شرح داده می‌شود چگونه یک گروه آژیتاتور کمونیست یکی از اعضای خود را برای این که به دست پلیس نیفتد و زیر شکنجه اسرار گروه را لو ندهد، می‌کشند، از جانب منتقدان وابسته به حزب کمونیست با سردی کامل روبرو شد. این منتقدان به برشت ایراد گرفتند که در ارائه نمونه انضباط حزبی تندروی کرد، و به اصطلاح از "پاپ کاتولیک‌تر شده است." باید به یاد آوریم که این نمایشنامه در آغاز سلطه‌ی استالینیسیم نوشته شد و طبیعی است که نتیجه بگیریم که برشت در آن زمان واقعا نمی‌دانست که "آموزش" هایش چه معنای وخیم و هولناکی می‌تواند داشته باشد.

نمایشنامه "مادر" هم که به علت محتوای آشنا و در عین حال تبلیغی آن از طرف مهم‌ترین گروه تئاتر کارگری ایالات متحده برای اجرا انتخاب شده بود، درگیری‌ها و جدل‌های فراوانی میان برشت و کارگران، بر سر سبک اجرا، که به کلی برای تئاتر آمریکایی آن زمان ناآشنا و نامانوس بود، برانگیخت و کار را به مداخله‌ی حزب کمونیست آمریکا کشاند، که سرانجام باعث شد دیگر برشت را به سالن تمرین راه ندهند و نتیجه‌ی کار هم به هیچ وجه موفقیت‌آمیز نبود.

با این همه تردیدی نیست که برشت خود را یک مارکسیست معتقد می‌دانست و در نهایت هم "ازدوگاه سوسیالیسم واقعا موجود" را برای فعالیت در دوران آخر زندگی‌اش انتخاب کرد. هر چند که امکان زندگی و فعالیت در غرب هم برایش وجود داشت.

در مورد رابطه‌ی برشت با مارکسیسم شاید بهترین توضیح این باشد که او تئاتر را وسیله‌ی آموزش مردمان و از این طریق وسیله‌ی تغییر جهان می‌دانست. و این گفته‌ی مارکس را سرمشق قرار داده بود که "فیلسوفان تا به حال جهان را به شیوه‌های گوناگون تعبیر و تفسیر کرده‌اند، حال آن که هدف، تغییر دادن آن است." چند سالی قبل از مرگش در برابر این سوال که "آیا می‌توان دنیای امروز بر صحنه نمایش تغییر داد؟" جواب داده بود: "آری، ولی فقط به شرط این که دنیا را قابل تغییر بدانیم."

س- در واقع می‌توان گفت که با این توضیحات، برشت نسبت به دیگر نویسندگان، برجستگی‌اش را نشان می‌دهد. یعنی این که چگونه آگاهانه و با هدف معین و با توجه به اعتقادات خودش، آنچه را که می‌

خواهد مطرح می‌کند در واقع در آن جا آن بحث قدیمی، رابطه‌ی ایدئولوژی و هنر، یا این که نویسنده یا هنرمند بطور عام می‌تواند ایدئولوژی خاص داشته باشد و تنها از زاویه‌ی آن کار خود را ارائه کند، مطرح می‌شود. حداقل در مورد برشت می‌توان گفت که نقش و تاثیر ایدئولوژی در کار هنری وی بسیار برجسته است.

ج- بله، کاملا درست است. نقش و تاثیر ایدئولوژی در کار هنری برشت بسیار برجسته است. اما این تاثیر که در آغاز آشنایی برشت با ایدئولوژی مارکسیسم بسیار نیرومند و شتابزده بود، تا آنجا که او را "از پاپ هم کاتولیک‌تر کرده بود"، به تدریج شکل و درجه‌ی متعادل‌تر و معقول‌تری پیدا کرد. و سرانجام در نمایشنامه‌های بزرگش، که قبلا آن‌ها را به عنوان آثار دوره سوم او دسته‌بندی کردیم، ایدئولوژی در جهانی بی‌سبی و شیوه‌ی اندیشگی او جذب و با آن یگانه می‌شود و در نتیجه دیگر به شکل تحمیلی و تصنعی و مزاحم حضور ندارد. که نمونه‌ی این حضور تحمیلی و مزاحم ایدئولوژی همان نمایشنامه‌های "دوره‌ی دوم" یعنی نمایشنامه‌های آموزشی است.

از آنجا که علاقمندان و هواداران نیروهای چپ اغلب از طریق همین دسته از نمایشنامه‌هاست که برشت را می‌شناسند و به او علاقه دارند، شاید لازم باشد که اندکی بیشتر در مورد آن‌ها تامل کنیم:

اساس نظریه‌ی برشت در این نمایشنامه‌ها دو اصل "آموزشی" و "تعقل" است. بدین منظور او از همان آغاز کار، یعنی از هنگام نوشتن نمایشنامه‌های کوشد تا راه بر هر گونه حضور یا تجلی احساسی و عاطفه‌ی بیندود. و طبعاً به هنگام اجرا نیز، با کمک گرفتن از همه‌ی عوامل و عناصر- بازی‌های هنرپیشه، صحنه‌پردازی، نورپردازی، کریم، لباس، موسیقی، و... همین گونه عمل می‌کند. می‌خواهد که تماشاگر با نمایش چنان روبرو شود که مثلا یک افسر راهنمایی و رانندگی با یک تصادف، تماشاگر باید حواسش را جمع کند، باید حواسش را به کار اندازد. شیفته و مجذوب نشود، به آن چه "آقای برشت" می‌گوید خوب توجه کند و دست آخر به نتیجه‌ی نمایش که هم چون یک تجربه‌ی آزمایشگاهی به او عرضه می‌شود، پی ببرد. و با "دست پر" سالن تئاتر را ترک گوید.

اما این همه تاکید بر هدف آموزشی نمایش و این همه تلاشی برای حفظ روند آگاهانه و عاقلانه در برخورد با آن، در واقع نادیده انگاشتن و انکار دلیل

وجودی و کارکرد اصلی تئاتر، و بطور کلی هنر است. که کوه اصلی آن را میل و رغبت خودبخودی- اگر نگوئیم ناخودآگاه- به آفرینش از سوی هنرمند، و به پذیرش از سوی مخاطب، تشکیل می‌دهد. نادیده گرفتن این خصلت خود بخودی، که لزوماً متضمن خوش آمدن و لذت بردن است، خواه ناخواه مخاطب را به واکنش منفی و می‌دارد و از توانایی پذیرش او می‌کاهد، یا به عبارت دیگر، مانع ایجاد ارتسباط مخاطب با اثر هنری می‌شود. چرا که این ارتباط، اگرچه به هیچ وجه از عنصر معقول و آگاه خالی نیست. اساساً از راه عاطفه و احساسی پدید می‌آید.

از طرف دیگر تاکید بر جنبه‌ی آموزشی هنر و اعلام و برملا کردن این هدف و تقلیل دادن تجربه‌ی هنری به یک تجربه‌ی آزمایشگاهی یا یک مشاهده علمی، نادیده گرفتن و زیر پا گذاشتن حاصل و نتیجه‌ی تجربه‌ی هنری، بخصوص در تئاتر، است که در اصطلاحی که ارسطو برای آن وضع کرده، و هنوز به اعتبار خود باقی است، به آن تزکیه ("کاتارسیس") می‌گویند. بالاترین و عالی‌ترین انتظار و توقی که از یک تجربه‌ی هنری می‌توان داشت، همانا تعالی روحی- یا تزکیه- ای است که از طریق درآمیختن و شریک شدن و یکی شدن با اثر هنری حاصل می‌شود، که در عین حال همراه با لذتی است که خودآمیزه‌ای از شادی و آسودگی است. حذف و زدودن این حالات از تجربه‌ی هنری، ناچار هنر را به یک وسیله‌ی خشک و خالی از زندگی تبدیل می‌کند و آن را تا حد موعظه و اندرز و تبلیغات تقلیل می‌دهد.

در این مورد می‌توان و باید با تفصیل بیشتر و با ذکر نمونه‌های مشخص از کارهای برشت صحبت کرد- بخصوص برای کسانی که به این موضوع علاقه دارند- در این جا منظور از این اشاره‌های مختصر این بود که بگوئیم چرا نمایشنامه‌های آموزشی برشت را جز نمایشنامه‌های موفق او نمی‌دانم. اما نکته مهم این است که خوشبختانه برشت در آثار بزرگش به هیچ وجه به این "دستورالعمل‌های آموزشی" وفادار نماند، و اگر چه همه‌ی آن‌ها را نیز با در نظر داشتن هدف و پیام معین و مشخص نوشت، ولی در کار آفریدن آن‌ها در چنان سطحی از آزادی تخیل و آزادگی اندیشه قرار داشت، و از چنان تسلط و مهارت فنی و از چنان بنیه و بضاعت فرهنگی برخوردار بود که هر یک از آن‌ها را می‌توان در زمره‌ی والاترین آثار هنری قرن حاضر به شمار می‌آورد.

به مناسبت یک صدمین سالروز تولد برنولت برشت، بخش هایی از گفتگویی که تیرزا و فرانک هورنیک با گونتر گراس در نشریه تقابلی زمان - ویژه نامه برشت - داشته است را همراه با مطلبی از نادین گردیمر نویسنده دوره که آفرینای جنوبی، پرنده هائره نویسنده در ادبیات سال ۱۹۹۱ را برای خوانندگان نشریه تهیه کرده ایم که با هم آن را می خوانیم.

دیداری با برشت

مصاحبه با گونتر گراس

س: آقای گراس، "دیداری با برشت" محور گفتگوی ماست. به این معنا که از رابطه ای که با آثارش و شخصیتش دارید برایمان صحبت کنید. آیا برشت را شخصا هم می شناختید؟

ج: بله. سال ۱۹۵۲ برشت را در برلین دیدم. سالی که از مدرسه هنر دوسلدورف به برلین بازگشته بودم تا در مدرسه عالی هنر آنجا تدریس کنم. در دوسلدورف بسیاری از موضوعات ضروری - بطور نمونه آن چه که درباره تاریخ جوان آلمان - که من علاقه مندانه در پی اش بودم به پشت صحنه رفته بود و از آن صحبتی نبود. اما در برلین خلاف آن جریان داشت. جنگ سرد مسلط شده بود و روشنفکرانی در مقابل آن صف بندی کرده و ستیزه جویانه به جنگ آن رفته بودند و این روحیه را من می پسندیدم. خودم بعنوان یک شنونده در این بحث های انتقادی شرکت می کردم...

در آن مقطع، همه بزرگان - بویژه در هنر - در برلین شرقی و غربی ساکن بودند و من در میان همه آن ها بیش از همه به دو شاعری که از دوره جمهوری وایمارمانده بودند علاقه داشتم؛ برشت و بن.

آن ها برای من نمایندگان دو آلمان بودند که بعد از ۱۹۴۵ بوجود آمده بود. اما من خیلی زود از هر دوی آن ها به یک اندازه شکفت زده شدم چرا که آن ها خیلی کم در مورد جنایات های گذشته صحبت می کردند. من بعد از جنگ دنبال نقطه انکا و اعتماد بودم. اعتمادی که مواجه با تزویر و دروغ شده بود.

انتظارم از برشت آن بود که حداقل پس از مرگ استالین علنا از استالینسم سخن بگوید چرا که خود وی پس از قیام ۱۷ یونی نوع دیگری به مسائل می نگریست. او نسبت به بسیاری کمونیست های معمولی اطلاع وسیع تری از این تجربه تاریخی داشت. احساس بدی نسبت به او پیدا کرده بودم چرا که او در

یک لحظه تاریخی و تعیین کننده - ۱۹۵۲ - صرفا بخاطر ملاحظات سیاسی برای آلمان شرقی سکوت کرده بود. و هرگز نیز به چنین سکوتی پاسخ داده نشد. این سکوت برآستی امروز نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. چرا که هر دو ایدئولوژی مرگ بار قرن ما، ناسیونال سوسیالیسم و استالینسم تاثیرات خود را به جای گذاشته اند. باید آگاه بود که در آلمان تکرار تاریخ ما را همیشه تهدید می کند و کابوس بازگشت آن تا به امروز نیز با ماست.

و این که، برخی از رقبا و دوستان برشت خود قربانیان جمهوری و ایماز استالین شدند و این نکته تمام آن چیزست که در زندگی نامه اش حضور دارد. من از این امر متعجبم که نه از سوی برشت و نه بن، که به هم نزدیک بودند و بیشتر از همه تمایلات روشنفکران را در تقابل با ناسیونال سوسیالیسم - پس از کسب قدرت هیتلر ۱۹۳۳ - نمایندگی می کردند و تنها شاهدین روشنگر نسبت به بقیه بودند مهر سکوت بر لب نهاده بودند.

من سال ۱۹۴۵ تازه ۱۷ سالم شده بود و به هیچ وجه نمی خواستم به خود بقبولانم که چنین جنایت هایی از طرف آلمانی ها انجام گرفته باشد. تازه سر تبلیغات بعد از جنگ زندانی آمریکایی ها هم شدم.

بعدها برای اولین بار که از رادیو، دادگاه نورنبرگ را دنبال می کردم صحبت های بالدور فرمانده سازمان جوانان هیتلر را در دادگاه شنیدم. او تلاش می کرد بار گناهان سازمان جوانان را کم جلوه دهد اما اقدامات جنایتکارانه آن ها در قتل عام یهودیان برای روشن گردیدند. برای اولین بار بود که تمام آن چه را که اتفاق افتاده بود، در ابعادی نوین باز شناختم و نسبت به آن ها آگاهی یافتم.

به هر جهت من از تاثیراتی که آن رویدادها بر سمت و سوی تفکرات سیاسی ام نهاد نه از کوتفرد بن و نه از برشت بلکه بویژه از بالدور متشکرم. این اولین درک و دریافت من از حوادثی بود که گذشته بود. بعدها با

آنگاه بود که توانستم بخود بقبولانم که تصورات سیاسی ام از همه بیشتر در حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) - یک حزب واقعا خسته کننده و کسالت آور - دیگر به پایان رسیده است.

باورهایم که تا به امروز هم ادامه دارد - به انقلاب نبود. چرا که از ترور که نقشی در انقلاب بازی می کرد به شدت می ترسیدم. آن گونه که ترور را از انقلاب فرانسه تا انقلاب اکبر شناخته بودم. همیشه این گونه می اندیشیدم که تغییرات تنها از راه تطور و لاک پشت وار به دست خواهد آمد و برای توجیه درک و دریافتم نیز از گذشته شاهد می گرفتم. در پایان جنگ، همان طور که قبلا نیز گفتم، ۱۷ سالم بود و خودم را در غرب باز یافته بودم و کسانی در شرایط من که زندگی را در شرق تجربه می کردند پیراهن های قهوه ای جوانان هیتلری را از تن بیرون آورده و در فاصله زمانی بسیار کوتاهی پیراهن های آبی جایش پوشیده بودند. حداقل غرب از این قضیه در مورد جوانانی امثال من صرف نظر کرده بود. من به یک دنیای وحشی پرتاب شده بودم و می بایستی که خودم را حفظ می کردم. مستقل تصمیم می گرفتم و در این راه دو تجربه تاریخی پایه ای برایم طرح بودند که تا به امروز نیز آن ها را با خودم حمل می کنم. اولی، در سال ۱۹۴۶، یک سال پس از پایان جنگ بود. ۹ ماهی بود که در نزدیکی هیلدس هایم در یک معدن مشغول به کار بودم. کاری بدنی که بسیار سخت و وحشتناک بود. در این مدت که کار شیفتی هم بود، خیلی اتفاق می افتاد که برق قطع شود و کارگران با لامپ های کارسیدی خود می نشستند و با هم بحث می کردند. سوسیال دموکرات ها، کمونیست ها و نازی های کوچک هم سن و سال من با هم به گفتگو می نشستند و با هم ستیز می کردند. در این جنگ و دعوا ناکهان این تصور برایم پیش آمد که تکند آخرین مرحله پایانی جمهوری وایمار یک بار دیگر فرا رسیده است. چرا که در کمترین زمان ممکن دیدم که چگونه کمونیست های

سنٹی با نازی ها علیه سوسیال دموکرات ها متحد شده اند و چنین مرادواتی برایم اصلا قابل هضم نبود. و آن جا بود که اولین همدردی با سوسیال دموکرات ها در من بوجود آمد. همان سال ها در 'هانوفر' بمباران شده در یک محل آزاد و میان خرابه ها صدای کورت شوماخر به گوشم خورد. آن طور که او صحبت می کرد کاملا مجذوبم کرده بود و نعره هایی که می کشید مرا متقاعد می کرد که راست می گویند و آغازی بود که بعدها از سوسیال

دموکرات ها فعالانه به حمایت برخاستم. اما از جنبه زیبایی شناسانه هنر که بسیار مورد علاقه من بود سوسیال دموکرات ها دوری میگزیدند و این مسئله مرا مهوت کرده بود. با این وجود بعدها در

و همیشه می اندیشیدم
واژه هایی ساده
ساده ترین آنها نیز
کفایت خواهد کرد
چون به گویم هر چیزی به جهان هست چگونه
قلب هر انسانی باید صد پاره شود از درد
این که روزی خواهی رفت فرو
گر که نخیزی بریا، نستانی حق خود،
نیست محتاج عبارت پردازی، همه کس
حالی اش خواهد شد.

مسائل دیگری روبرو شدم. دلم می خواست که در مورد ترورهای استالینسم از منبع اصلی، یعنی برشت بشنوم و آموزش بیابم.

در زندگی سیاسی ام یک دوره ی طولانی نیاز بود که پروسه شناختم را نسبت به باورهایم به بار بنشانم و

مبارزات انتخاباتی، سوسیال دموکرات‌هایی را می‌دیدم که خیلی کتاب می‌خواندند و با هنر رابطه داشتند.

علت اصلی برای من که جلب حزب سوسیال دموکرات شدم این بود که در سال ۱۹۵۳ در میدان پتسدام قیام کاکری ۱۷ یونی را دیده بودم، قیامی که از طرف دو بلوک از فعالین کارگری آغاز گردیده بود. اعتراض ۱۷ یونی علیه تورم و افزایش سطح زندگی و هم چنین علیه مطالبی بود که 'تریون'، نشریه اتحادیه کارگری در مورد این مضامین نوشته بود. در واقع اتحادیه کارگری در عمل، کارگران را قائل گذاشته بود. من در ۱۷ یونی دیدم که چگونه این حرکت کارگری توسط تانک‌های روسی سرکوب شد. و آن گاه تحریف این قیام را از هر دو دولت آلمانی تجربه کردم.

در آلمان شرقی از این حرکت بعنوان آغاز یک ضدانقلاب که مورد حمایت غرب و با 'شواهد فاشیستی' است نام برده شد و 'گراد آدناور' هم در پارلمان اعلام داشت که اتفاقی یک خیزش مردمی نبوده است.

بعدها خواندم که در این اعتصاب حدود ۳۵۰ هزار نفر شرکت کرده بودند... کارگران از طریق برلین غربی در هینکسدورف توانسته بودند به قسمت شرقی شهر وارد شوند که مورد اصابت گلوله‌های پلیس قرار گرفته بودند و تا به امروز نیز کسی نمی‌داند که چه تعداد کشته شدند. به درخواست کارگران نسبت به حمایت از خواسته‌های شان هیچ نیرویی پاسخ نداد. نه مدافعین حقوق بشر، نه کلیسا، نه تشکیلات و نه روشنفکران به درخواست همکاری آن‌ها پاسخ مثبت ندادند. کارگران کاملا تنها ماندند. همه این قضایا برای من کاملا روشن بود.

س: این طور که می‌توان از زندگی سیاسی شما فهمید برشت تأثیرات ناخوشایندی بر شما داشته است. آیا در عمل و در رابطه با کارهای هنرمندانه برشت و تأثیرش نیز چنین احساسی دارید؟ مداری که او نمی‌خواست و حتی هرگز تصورش را نمی‌کرد؟

ج: طبیعی است که من نماینده‌های برشت را که در برلین روی صحنه آمده بودند را دیده‌ام. به غزل‌های برشت قبلا علاقه مند نبودم. اما همه اشعارش را بسیار مشتاقانه خوانده و حفظ کرده‌ام. هم چنین قطعات تئاتری وی را دیده‌ام اما تأثیر آن‌ها روی کارم بسیار کم بوده است. سال ۱۹۵۶، سالی که بن و برشت مردند من به پاریس رفتم و ۱۹۶۰ دوباره به برلین بازگشتم. در این فاصله 'طیل آهنین' انتشار یافته بود. این کار برشت تنها برایم یک کتاب شعر بود و اشعارش تا آن حد که من می‌شناختم نشانی از رشد درونشان نبود.

اشعار من از سنت اکسپرسیونیست‌های قدیمی الهام می‌گرفت. برشت پس از بازگشتش از تبعید از آمریکا در موقعیتی قرار گرفته بود که هرگز پیش از آن برایش بوجود نیامده بود: به او بعنوان یک شاعر، رئیس مجمع

اهل قلم، تئاتریست و کارگردان از بیرون نگریده می‌شد و به او بعنوان یک نماد غیرستیزه‌جو یک سیستم سیاسی، آوانس داده می‌شد. نقشی که او به‌عهده گرفته بود حدودا با توماس مان در جمهوری و ایماز قابل مقایسه بود. در این دوره شرایط به وی کمک کرد تا نقش واقعی خود را پیدا کند. ایا خود او نمی‌فهمید که موقعیت جدیدش تنها به خاطر این بود که آثارش در اثنای سال‌های تبعید اجازه نشر نیافته بودند و تاوان ممنوعیت آثارش در آن دوره، بیشتر از تولیدی بود که وی در محدوده تئاتری که پیش می‌برد انجام داده بود؟

بله چنین بود و بهایش را نیز می‌بایستی خیلی کران می‌پرداخت. و اگر در این رابطه بخواهی با توماس مان مقایسه اش کنی کمی مشکل است. این که چه نقدی می‌توان به او داشت و یا دیگران چگونه به او می‌نگرند به نظر من با احترام از مردی سخن می‌گویم که بعنوان یک انسان غیرسیاسی شناخته شده می‌نوشت، یک محافظه‌کار و در محدوده یک مخالف دموکراسی، با وجودی که کتاب‌های روشنگرانه زیادی نیز نوشته است، کسی که در دوره جمهوری و ایماز خود را با آن درآمیخت، از جمهوری خطرناک دفاع نمود و در نهایت می‌باید تن به مهاجرت می‌داد. او دقیقا به وظیفه اش آگاه بود. حداقل بعنوان خواننده آثارش او می‌دانست که چه وظیفه‌ای دارد. بچه‌هایش هم او را در پایان تحت فشار قرار داده بودند که در سوئیس بماند. اما او به آمریکا رفت.

او می‌بایست می‌دانست وقتی که باز می‌گردد در آلمان تنها با سرزنش مواجه خواهد شد. برای او روشن بود که ساده نیست که در آمریکا بعنوان تحلیل‌گر رادیویی کار کرده و علیه کشورش قضاوت کند. برشت خیلی زود متوجه شد که سرزمینی که او بدان



مهاجرت کرده است پیروز جنگ، تحت رهبری مک کارتی است. و او تمام این مسائل را به وضوح عنوان نمود. نظراتش در آمریکا و غرب بطور کلی با ناخوشایندی روبرو شد. وقتی که در سوئیس بود خود را کنار نکشید تا سخنان با اهمیتش در جشن کوتاه‌نه تنها در فرانکفورت بلکه هم چنین در وایمار نکه داشته می‌شد. سال ۱۹۵۵ چند ماه قبل از مرگش او در مراسم یادبود شیلر در اشتوتگارت سخن گفت و وایمار آن را تکرار نمود.

من فکر می‌کنم که او عدم جسارت درونی اش را نشان داد درست مثل توماس مان و در غرب تا به امروز نیز مورد حمله قرار می‌گیرد. بیوگرافی‌های نوشته شده درباره برشت اگرچه درخشندگی‌های وی را انعکاس می‌دهند اما روابط سیاسی اش که آزاردهنده و ناخوشایند بوده است در آن‌ها جای ندارد. مسئله اینجاست که تا به امروز همه مدارک و شواهد گواه آنست که توماس مان خود را هیچ گاه بعنوان یک قهرمان تعریف نکرد اما محافظه‌کارانه راه جسورانه‌ای را طی کرد و چنین چارچوبی را من نمی‌توانم در مورد برشت صریحا بگویم. نزد برشت روحیه انتقاد علیه شرایط موجود غایب است. با تجربه‌ای که او داشت قاعدتا می‌بایست خیلی ملاحظه‌گر می‌بود اما وقتی که از سوی اتحادشوروی به آمریکا می‌رود و آن چه که در اعماق استالینسم آن جا عملا پیش رفته و می‌بیند که چه بلایی بر سر دوستانش پیش آمده است سکوت می‌کند. فضایی که به خود باید دروغ گفت تنها به این خاطر که در خط حزب بتوانی بمانی. اگر او حداقل بعد از ۱۹۴۵ یا پس از مرگ استالین این جسارت را پیدا می‌کرد که این شرایط را توضیح دهد حتما از آن توجیحات و سکوت جدا می‌شود.

(...)

س: شما در رابطه با برشت یک بی‌اعتمادی و سوظن را انعکاس می‌دهید. در مورد کسی که ارتباط مشخصی با کمونیست‌ها داشته است و این که از انقلاب می‌ترسیده است. چرا که او یک انقلابی شجاع در خط مقدم جبهه نبوده است. اگر او نمی‌ترسید و یا می‌توانست سخن بگوید شاید جانش در خطر قرار می‌گرفت.

ج: مسلم است که من برشت را از دیگر کمونیست‌ها جدا نمی‌کنم. از خودم همیشه سؤال می‌کنم که چگونه آن‌ها در برابر جنایات استالین عکس العملی نشان ندادند. کمونیست‌های زیادی مدت‌ها همین بازی را ادامه دادند و برخی نیز بعدها شروع کردند که همه آن‌ها را به نام می‌توان نام برد. اقلیت مشخصی در ابتدا در این رابطه صحبت می‌کردند و بیش از همه در جنگ داخلی اسپانیا و ترورهای 'کیا' که در جبهه جمهوریخواهان تجربه شده بود. کستاو رکلر از آن جمله‌اند. برخی نیز تا قیام مجارستان صبر کردند.

اما افرادی نیز مثل آرتور کوستلر در دهه ۳۰ با خشونت‌های استالین در افتادند. و کتاب اول، 'کاتالونیای من' که تا آخر نیز در شرق اجازه انتشار نیافت از آن دسته است. چرا که این کتاب در رابطه با جنگ داخلی اسپانیا نه تنها ترور فالانژها را عنوان کرده بلکه اشاره به خشونت‌هایی دارد که میان نیروهای چپ رخ داده بود.

س: آخرین سوال ما اینست که امروز اگر در موقعیتی قرار گیرید که در میان دسته‌ای کتاب کتاب‌هایی را انتخاب کنید چه کتابی از برشت را برمی‌داشتید؟

ج: مطمئنا برخی از اشعار اولیه و بعدیش، هم چنین تاریخ Kenner و از میان کتاب هایش مشخصا زندگی کالیله را برمی داشتم. من تا به امروز نیز معتقدم که این کتاب یک اثر کلیدی است کتابی که در آن برشت تصویری از خود را به خواننده می دهد. او در این کتاب برای من بخشی از روشنفکران را به تصویر درآورده است. یک نوشته بزرگ از یک نویسنده بزرگ. همایون

"من در شهر آسفالت شده ام، احساس می کنم در خانه هستم."

بعد از گذشت صد سال، برشت هنوز هم حتی در مناطقی از دنیا که هیچ گاه خود در آن جا حضور نداشته و یا حتی درباره آن ها تصویری نیز نداشته، زنده است. سال گذشته در حالی که در زیر باران بر روی درب برتزی تئاتر در برلین ایستاده بودم به این مسئله فکر می کردم. تئاتر برشت- تئاتری که خود سرچشمه اش بود.

سرچشمه جوشان نبوغ که فراتر از زمان و مکان کام برداشته است. جوشی نخستین که سرچشمه هنر، بیداری نوین وجدان ها و آگاهی میان مردمی می گردد که شاید حتی اسم او را هم نمی دانند.

در طول رژیم آپارتاید در کشورم، آفریقای جنوبی، جدایی از دنیایی بیرون به این معنا بود که تئاتر سفید (کارگردانان و هنرپیشگان سفیدپوست که از آن بخش از اجناسی که توانسته بودند علیرغم تحریم بین المللی وارد کشور کنند، استفاده می کردند) حداقل می بایست با این واقعیت روبرو گردد که تئاتر مثل سیگار یا رادیوی ترانزیستوری وارداتی نیست. تئاتر از بطن زندگی مردم می جوشد و نویسندگان، کارگردانان و هنرپیشگان میان همین مردم زندگی می کنند حتی اگر بخواهند با جدایی خدای کورنه شان در چنین ایده ای پرهیز کنند. اکثریت مردم در آفریقای جنوبی سیاهان هستند. تصور می شد که در بهترین حالت می توان تئاتر را به اینان معرفی و برخی از عوامل آن را آموزش داد: یعنی چگونگی بازیگری سیاق و ساختار "وست اند" لندن و "برادوی" نیویورک و در یک کلام الگوی انگلوساکسونی. آنوقت روشن شد که اگر قرار است تئاتر زنده بماند و یا بهتر بگویم اگر می خواهیم تئاتر آفریقای جنوبی داشته باشیم که معنایی داشته یا با زندگی در این کشور رابطه ای داشته باشد باید به جای جستن در خارج از آن چه از میان همین مردم برمی خیزد آغاز کنیم. استعداد مردان و زنان سیاه پوست، خواندن، رقصیدن، پاتومیم و اجرای موسیقی با استفاده از آلات موسیقی اروپایی یا آفریقایی زمینه معینی است و وجود دارد. قبلا این استعدادها صرفا در چارچوب علم مردم شناسی بررسی می شد اما بالاخره درک کردند که اینجا تئاتری زنده وجود دارد که باید

کشفش کرد و خود را وقف آن نمود. تئاتری که تبادل فرهنگی میان فرهنگ سیاه و سفید خواهد بود. اما از کجا باید آغاز کرد؟ دو سفید پوست که دنباله رو سنتی نبودند، یعنی آناتول فوکارد و بارنی سیمون دریافتند که این راه با برشت آغاز می شود. برای استفاده و شکوفا کردن خلاقیت مردم سیاه پوست و احیای تئاتر باید به آنان آگاهی داده و فرصتی داد تا شگفتی خود را از شرایطی که در آن زندگی می کنند ابراز نمایند.

بارنی سیمون دو نفر را که می خواستند نمایشنامه ای را نوشته و به روی صحنه بیاورند هفته ها به میان مردم، به خیابان های شهر، ایستگاه های اتوبوس، کافه های زیرزمینی کتوهای سیاه بوستان فرستاد تا با مردم صحبت کنند و از آنان پرس و جو کنند که احساس آن ها چه خواهد بود اگر یکی از قهرمانان شهید راه آزادی دوباره به میان آنان بازگردد. حاصل این حرکت کار برشت گونه بسیار زیبایی بود به نام "آلبرت، بازگرد!" آرایش صحنه آرامگاه او بود. بازیگران- نویسندگان دو مرد بودند که در کنار آرامگاه او نشسته و با بازگو کردن صحبت های مردم و تبادل تجاب چند ساله اشان نقش آدم های مختلفی را از کانگستر گرفته تا رختشوی بازی می کردند. بازیگران / نویسندگان قبلا هیچ گاه کارهای برشت را نخوانده و یا ندیده بودند. اما شیوه برشت که توسط سیمون معرفی شده بود راه را به روی آنان و برای به روی صحنه آوردن زندگی خود یعنی زندگی سیاهان گشود.

و این فقط آغازی بود در درک استفاده برشت از موسیقی، آوازهای استعاره ای، طنز تلخ، درک از پاسخ تبهکاران به بی عدالتی و از استعمار نه تنها توسط اساتید بلکه به عنوان تکنیکی که فقرا برای بقای خود بکار می گیرند. استفاده از این روش ها معنای تقلید از برشت نبود بلکه این روش ها تنها راه موثر برای بیان زندگی مردم بود. برشت این را می دانست. کشف مجدد روش های او صرفا راه را به سوی تئاتر برای آنان گشود و به زودی در آثار کارگردانان و بازیگران سفیدپوست تفسیر بوجود آمد. امروزه تئاترهای پرشور و حرارت آفریقای جنوبی شاهد استفاده سفید بوستان از زبان حرکات اعضای بدن و استفاده ماهرانه سیاهان از

ابتکارات ساختاری است. برتولت برشت از جنگل های سیاه می آمد و به گفته خودش در پیاده روهای "شهر آسفالت شده" احساس می کرد در خانه است. سیاهان آفریقای جنوبی از کتوهای آپارتاید برمی خیزند و درام زندگی خود را به خیابان های شهرها آوردند بدون آن که بدانند او راهنمایان بوده است.

مهرنوش کیان

در ستایش انقلابی

چون فزونی می گیرد سرکوب چه فراوانند آنان که کناری گیرند : یاس وتردید ، سراغ ایشان می آید . او ، ولیکن ، افزون می شودش شور و امید و دلیریش می افزایش . سازمان میدهد آنگه پیکار بر سر مزد

و یا هم شاید
ر سر وقت غذا ، ساعت کار .
ب ر سر مساله قدرت دولت .
و چنین می پرسد

از
مالکیت :
" از کجا می آئی "
و چنین می پرسد
از

افکار و عقاید
که :
" به سود چه کسید ؟ "

هر کجا هست سکوت ، او به سخن می آید
هر کجا سرکوب است و خفقان -

یا مردم
غیر تقدیر وقضا ، هیچ سخن برلبشان نیست -
می برد نام کنهکاران را ، تا که بدانند مقصر کیست .

هر کجا برسر میزی بنشینند
نارضائی نیز

می نشیند با او برسر میز
می شود طعم غذا بد به مذاق
به نظر می آید تنگی بی حداتاق
به هر آنجا که برانندش ، آشوب و شورش
از پی اش آنجا می راند
و ز هر آنجا که برانندش ، ناآرامی
باز بر جا می ماند

دو ملت، دو دولت

اسد

هستند و در روند صلح در منطقه می توانستند خرابکاری کنند و آن را به تاخیر اندازند. ناگفته پیداست که نیروهای حامل این ناسیونالیسم تنها محدود به مرتجعینی شبیه حماس و لیکود و متعصبین مذهبی یهود نیست. متأسفانه نیروهای چپی نظیر جبهه خلق برای آزادی فلسطین نیز "بر از دست رفتن یکپارچگی ملی و میهنی خلق فلسطین" در برابر "دشمن" و تلاشی انتفاضه و "امتداد و پشتوانه عمیق ملی آن در سراسر میهن عرب" غبطه و تجدید آن ها را در رویا می پردازند. از نظر این رفقا "پیرونده فلسطین از راهروهای سازمان ملل به کشورهای بایگانی کاخ سفید یعنی خانه امن موجودیت صهیونیستی منتقل گردیده است". و... ابه نقل از "روند صلح"، جناره ای فراموش شده- اتحاد کار شماره ۴۹- اردیبهشت ۱۳۷۷. این در حالیست که مسئله فلسطین نه تنها در سطح جهان مطرح است و همبستگی بین المللی را بر انگیزته، بلکه در عتق جامعه اسرائیل نفوذ کرده و هر روز که می گذرد تشکیل دولت مستقل فلسطین که فراتر از قرارداد اسلو است نیروی بیشتری را جذب می کند. در جامعه اسرائیل بازنگری اندیشه های بنیانگذاران آن که تا چند سال پیش در حد ارتداد به حساب می آمد آغاز گشته است. روایت جدیدی از تاریخ تشکیل اسرائیل که از ستم های انجام شده بر خلق عرب فلسطین و تصرف خاک آن ها و مهاجرت دادن اجباری آن انتقاد می کند، رواج می گیرد. پنابه گفته شیمون پرز ۵۶٪ اسرائیلی ها خواستار تشکیل دولت مستقل فلسطین می باشند. این ها داده های جدیدی است که به قرارداد اسلو انجامید و این قرارداد آنها را تحت تاثیر قرار داده است. کشته شدن اسحاق رابین، شکست حزب او و بقدرت رسیدن بنیامین نتانیاهو گرچه می تواند صلح در منطقه را با تاخیر روبرو سازد، اما دیگر هیچ نیرویی را یارای بازگرداندن زمان به عقب نیست. صلح و تشکیل دولت مستقل فلسطین، علیرغم تمایل دولت راست حاکم در اسرائیل که خواستار تداوم آپارتاید دست پخت خرمدسهایی یهود است که حتی در شرایط حاضر دستاوش تا مرفق بخون فلسطینیان آغشته است، در چشم انداز است و نادیده گرفتن این چشم انداز بخصوص از طرف نیروهای چپ فلسطینی، خلق فلسطین را در آستانه تشکیل دولت مستقل خود از توان آن ها محروم می سازد. اگر پنجاه سال پیش کارآمد نبودن نیروهای سیاسی اعراب فلسطین به تراژدی آوارگی آن ها انجامید، این بار آیا این نیروها آن توان و ظرفیت را از خود بروز خواهند داد که دولتی دموکراتیک و مردمی در سرزمین فلسطین ایجاد گردد و آوارگانی که بعد از پنجاه سال به وطن خود باز میگردند زندگی را بی کابوس دیکتاتوری، فساد و فقر آغاز نمایند؟

شدیدترین شیوه های نظامی و ضد انسانی نفی کرد و تو گویی صهیونیسم بر زخم یهودی سرگردان با آوارگی فلسطینیان مرهم مینهد. صهیونیسم که شدیداً به مذهب آغشته و از آن متأثر بود منافع ملی خود را تا حد پایمال کردن منافع ملی فلسطینیان توسعه داد و از ناسیونالیسم آلوده به بنیادگرایی مذهبی یهود، سودای اسرائیل بزرگ زاده شد. بر کسی پوشیده نیست که یهودیان ثروتمند و صاحب نفوذ در جهان و بخصوص امریکا و نیز جنگ سرد میان شرق و غرب و نقشی که دولت اسرائیل در پیشبرد سیاست های غرب در منطقه ایفا کرد، حمایت های بی دریغ سرمایه داری جهانی از دولت یهود را برانگیخت و توازن را به نفع این دولت دگرگون کرد. این توازن نه تنها به پیروزی نظامی اسرائیل در پنج جنگ بزرگ میان اعراب و آن انجامید، بلکه به آن دولت اجازه داد باغی گرانه تمامی مصوبات بین المللی را بدون کوچک ترین دشواری زیر پا گذارد. بر چنین متنی نه فلسطینیان بعنوان یک مجموعه و ملت از دید اسرائیل و ملت یهود موجودیت داشتند و نه موجودیت دولت اسرائیل از طرف اعراب مورد شناسایی قرار می گرفت. تعدی از این قاعده از طرف هر گرایشی در این یا آن کمپ خیانت تلقی می شد. هر طرف نابودی طرف دیگر را خیال پردازی می کرد، تشکیل اسرائیل بزرگ و نابودی دشمن ملت عرب انعکاس این اندیشه هاست.

دیدگاه های جدید

کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱ و توافقات اسلو در ۱۹۹۳ از رویای مختلف مورد بررسی قرار گرفته و نظرات ضد و نقیضی نسبت به آن ها ارائه شده و می شود. در تراژو گذاشتن آن چه این طرف یا آن طرف بدست آورده و متمرکدن سرزمین های حکومت خودمختار... هیچ یک اساس آن چه رویداده است را مشخص نمی سازد. منظور به فراموشی سپردن اهمیت ارزیابی از مضمون واقعی توافقات حتی در جزئیات نیست. آن چه مورد نظر است این است که این موارد نمی توانند تغییرات جدید در اساس مناسبات میان نیروهای سیاسی مورد بحث در منطقه را روشن سازند. آن چه بنحو اساسی رویداده است و در واقع توافقات کنفرانس اسلو نمود آن در شرایط مشخصی از توازن قوا بوده است، آن است که دو طرف موجودیت همدیگر را پذیرا گشته اند. پذیرا شدن موجودیت ملی متقابل در واقع تحول بزرگی است که پروژه تشکیل دولت اسرائیل بزرگ و یا نابودی دشمن ملت عرب را به لحاظ تاریخی پایان یافته تلقی می کند و تشکیل دو دولت برای دو ملت را توسط نیروهای اصلی تشکیل دهنده به پیش می کشد. ناسیونالیسم ضدیهود و یا ضدعرب هر دو به انتهای خط رسیده اند هر چند هنوز قدرتمند

پنجاه سال بعد از تاسیس دولت یهود و تراژدی ملت فلسطین، مسئله فلسطین کماکان یکی از مهم ترین مسائل سیاسی منطقه خاورمیانه و جهان کنونی است که راه حل خود را می جوید، اندیشه های "دشمن اعراب" از یک سو و "اسرائیل بزرگ" از طرف دیگر گرچه هنوز هواداران پرو پا قرصی دارند، ولی بی تردید عمر آن ها بسر آمده و آینده فلسطین و اسرائیل را دیدگاه های جدید رقم خواهند زد که در دو اردوگاه شکل گرفته، رشد کرده و پیروان بسیاری را جلب می نمایند. از پایان جنگ اول جهانی، انگلیسی ها که با فروپاشی امپراتوری عثمانی فلسطین را مستعمره خود گردانده و آن را اداره می کردند، به مدت سی سال با دامن زدن به جنگ میان اعراب و یهودی های ساکن این سرزمین اوضاع را برای فرمانروایی خود فراهم کردند. آن ها از یک سو قول فلسطین را به اعراب داده بودند تا آن ها را علیه ترک ها بسیج نمایند و از سوی دیگر توسط بیانیه بلفور در ۱۹۱۷ ایجاد یک دولت یهود را پیش بینی نموده بودند. با روشن شدن سیاست انگلیسی ها در اختلاف اندازی میان اعراب و یهودی ها به منظور تامین فرمانروایی خویش، مبارزات ضداستعماری یهودی ها و اعراب از ۱۹۲۹ و بخصوص ۱۹۳۶ دامن گرفت. انگلیس برای خلاصی خود از مسائلی که در فلسطین با آن روبرو شده بود، تصمیم درباره فلسطین را به سازمان ملل واگذار کرد. سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ با تقسیم این سرزمین میان یهودی ها و اعراب به نسبت ۵۲٪ و ۴۶٪ تشکیل دو دولت یهود و عرب را تصویب کرد. در ۱۵ مه ۱۹۴۷ که آخرین فرمانروای انگلیسی منطقه را ترک کرد، آژانس بین المللی یهود و نیروهای نظامی آن که آمادگی کامل داشتند، نه تنها بخش تعیین شده توسط سازمان ملل را گرفتند بلکه به قسمت های مربوط به اعراب نیز وارد شدند و تصرف آن ها را آغاز کردند. ۱۴ مه که استقلال اسرائیل توسط داروید بن گوریون اعلام شد، نکتت برای نیمه دیگر ساکنین این خاک آغاز گشت.

در نتیجه این وضعیت، علیرغم درگیری های شدید اعراب فلسطینی، نیروهای نظامی سازمان یافته دولت یهود مواضع خود را مستحکم و فرار توده ای ساکنین عرب منطقه در ابعاد صدها هزار نفری دامن گرفت و بسیاری دیگر نیز به مرور تحت فشار نیروهای یهود مهاجرت اجباری داده شدند. اعراب ساکن منطقه که خانه و کاشانه خود را از دست رفته و مورد تجاوز می دیدند، با دولتی روبرو گشتند که از فرمانروای سابق انگلیسی خطرناک تر بود و آن را دشمن آشتی ناپذیر یافتند. رویای صهیونیسم که بر خورداری از خاک و تشکیل دولت مستقل بود، تحقق یافت در عین حالی که موجودیت خلق دیگری را به

فلسطینی‌ها در پنجاهمین سالروز "نکبت"

نیم قرن بعد از به وجود آمدن حکومت اسرائیل، فلسطینی‌ها هنوز از اشغال نظامی سرزمین خود رنج می‌برند و برای یک حکومت مستقل مبارزه می‌کنند.

چندین هزار کشته، ۳۶۹ دهکده کاملاً نابود شده، ۷۵۰ هزار نفر تبعیدی و مهاجر؛ مهاجرتی که هنوز هم ادامه دارد، دهها هزار هکتار زمین اشغال شده شامل: ۲۴۴۱۶ خانه، ۵۷۴۹۷ آپارتمان، و ۱۰۷۲۹ مغازه و فروشگاه کوچک و بزرگ، که یا صادره شده و یا به کلی از بین رفته است. در مجموع، سه چهارم یک سرزمین برای همیشه نابود شده است، و این همه؛ که از سال ۱۹۴۸ یعنی تاریخ رسمی اعلام تأسیس حکومت یهودی اسرائیل صورت گرفته، بهایی بوده است که فلسطینی‌ها، برای درست شدن دولت اسرائیل پرداختند؛ تأسیس دولتی بیگانه بر سرزمینی که همیشه از آن آنها بوده: فلسطین. در حافظه جمعی اعراب، اعلام استقلال یا به عبارت بهتر، تأسیس اسرائیل توسط داوید بن گوریون در ۱۴ مه ۱۹۴۸، برای همیشه همچون یک فاجعه بزرگ یا بدبختی عظیم حک شده است.

امسال دولت اسرائیل تصمیم گرفت که بزرگداشت حیات خود را رنگ و جلای ویژه‌ای بدهد، رنگ و جلایی که بیشتر در خارج از مرزهای کشور صورت گرفت تا در خود اسرائیل. و همزمان، چهار میلیون فلسطینی ساکن "نوار سبز"، منطقه‌ای که در سال ۱۹۶۷، از نظر بین‌المللی، دولت اسرائیل را از نوار غزه و کرانه غربی رود اردن جدا می‌کرد، نیز اقدام به مرور این "فاجعه بزرگ" کردند. نمایشگاه، فستیوال فیلمهای جدید و قدیم، کنفرانسها و سخنرانیهایی گوناگون، این مصیبت را در اذهان زنده می‌کرد: مراسمی درست در زمان اعلام "فاجعه بزرگ" در ۱۹۶۷، اما فقط در هشت نقطه کاملاً محصور، نقاطی واقع در مساحتی کمی بیش از شش درصد سرزمینهای اشغالی؛ یعنی منطقه خودمختار؛ که اسحاق رابین به دولت انتخابی یاسر عرفات "اعطا" کرده است.

هزینه این مراسم، این مرور فاجعه، بسیار ضعیف است، از فانوسهای کاغذی رنگی و شعر و سرود خبیری نیست. به گفته رامسی ژ. خوری، روزنامه نگار فلسطینی - اسرائیلی "نکبت ادامه دارد": اشغال خاک، خراب کردن خانه‌ها، گسترش آبادیهایی یهودی نشین، بازداشت، تحقیر و توهین. نیم قرن بعد از "فاجعه" ۱۹۴۸، فلسطینی‌ها در برابر بی تفاوتی تقریباً همگانی جهان، از این بی عدالتی و تحقیر و توهین رنج می‌برند. آنها برای برپایی دولت مستقل خود، در تنها یک چهارم آزادمانده از سرزمینشان؛ فلسطین قدیم؛ که تحت قیمومیت انگلستان بود، (نوار غزه و کرانه غربی رود اردن)، مبارزه می‌کنند. و دولت ناسیونال -

مذهبی بنیامین نتانیاو که این نقاط را هم "خاک اسرائیل" می‌داند به فلسطینی‌ها پیشنهاد "بهتری" می‌کند: به نیمی از این یک چهارم باقیمانده رضایت بدهند!

اما مبارزه ادامه دارد. در قعر اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در لبنان، اردن، سوریه و نیز در بین سه میلیون روح آواره که در انتظار "بازگشت" در سراسر جهان پراکنده اند، انتظار "حق" بازگشت، "حق احراز هویت و "حق" جبران تمام مصایب گذشته.

شهروندان درجه دو

در خود اسرائیل هم این مبارزه ادامه دارد، در جایی که ۱۵۰ هزار فلسطینی که در سال ۱۹۴۸ خانه و کاشانه خود را ترک نکردند و امروز به یک میلیون نفر رسیده اند. یک میلیون شهروند "عرب اسرائیلی" که ظاهراً با پنج میلیون همشهری یهودی خود حقوق مساوی دارند، اما در واقع شهروند درجه دو به حساب می‌آیند، شهروندانی بی عزت، بی هویت و به هیچ گرفته شده. اینها ۱۶/۶ درصد از جمعیت کشوری هستند که دولتش می‌خواهد یک "حکومت یهودی" باشد.

طی پنجاه سال، حتی یک وزیر عرب در این حکومت نبوده است؛ تنها چند معاون وزیر کشاورزی و شاید فقط یک قاضی عرب در دیوان تمیز، ییلان شرکت اعراب در این حکومت را تشکیل می‌دهد. در بودجه آموزش و پرورش، که برای اعراب و یهودیها جداگانه تنظیم می‌شود، سهم یک دانش آموز یهود چند برابر یک دانش آموز عرب است. از خدمات عمومی شهری هم فلسطینی‌ها و یهودیها به یکسان برخوردار نمی‌شوند در حالی که در پرداخت مالیاتهای گوناگون با آنها مساوی هستند. نود درصد اعراب اسرائیلی که خودشان ترجیح می‌دهند از آنها به عنوان (فلسطینی‌های ساکن اسرائیل) نام برده شود مسلمان هستند اما مساجد آنها تنها ۱/۸۶٪ از بودجه مربوط به ادیان و مذاهب را دریافت می‌کند (ارقام مربوط به سال ۱۹۹۷ است).

آنها ۱۶/۶٪ از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند اما آنطور که سازمان اسرائیلی دفاع از حقوق بشر (سیک کوی Sikkuy) در آمار رسمی خود ذکر می‌کند تعداد اعرابی که در سازمانهای دولتی کار می‌کنند بسیار اندک است، مثلاً: از ده هزار نفر کارمند شرکت ملی برق فقط پنج نفر عرب هستند و از ۶۴۱ کارمند سرویسهای دولتی و نیمه دولتی سه نفر، از بین ۲۴۰۰ کارمند عالی‌رتبه - سوای سرویسهای امنیتی - فقط ۲۵ نفر عرب در این آمار ذکر می‌شود.

واقعیت این است که در اسرائیل امکان به دست آوردن یک شغل دولتی یا یک خانه دولتی و یا بورس دانشگاهی فقط در اختیار یهودیهاست و

جوانان (عرب ساکن اسرائیل) هرگز نمی‌توانند به آن دست یابند.

امسال، برای اولین بار در طول حیات دولت یهودی اسرائیل، نمایندگان سیاسی عرب در مجلس (Knesset)، (۹ نفر عرب بین ۱۲۰ نماینده پارلمان اسرائیل) تصمیم گرفتند در مراسم مرور و یادآوری مصیبت بزرگ (نکبت) همراه با برادران فلسطینی خود، در سرزمینهای اشغالی، شرکت کنند. این نمایندگان هرگز در جشنهای سالانه تأسیس دولت یهود شرکت نکرده‌اند، مگر در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۰ که زور و فشار رژیم نظامی یهودی بر این مناطق حاکم بود.

عابد انبیتاوی، سخنگوی جامعه اعراب مقیم اسرائیل، می‌گوید: "تا زمانی که فلسطینی‌های اسرائیل از بی هویتی خود رنج می‌برند و تا زمانی که برادران ما در سرزمینهای اشغالی به خودمختاری نرسیده‌اند، چگونه می‌توانیم در جشن پنجاهمین سال به وجود آمدن دولت اسرائیل شرکت کنیم؟"

لوموند، شنبه ۲۵ آوریل ۱۹۹۸
(پاریس کلود)

تظاهرات در دفاع از "حق بازگشت" فلسطینیها

روز شنبه ۱۶ مه ۹۸ (۲۶ اردیبهشت ۷۷) راهپیمایی بزرگی در دفاع از حقوق خلق فلسطین و به ویژه حق بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین خودشان، در پاریس برگزار شد.

در این تظاهرات که به همت چند کمیته و نهاد دموکراتیک برگزار شده بود، حدود ۷ هزار نفر شرکت داشتند. در ۱۰-۱۵ ساله اخیر تظاهراتی بدین بزرگی در حمایت مستقیم از حقوق فلسطینی‌ها در پاریس برگزار نشده بود. در این تظاهرات شعارهایی چون 'پنجاه سال زندگی در اردوگاهها بس است!'، 'حق کفرنامه‌های (سازمان ملل) باید اجرا شود!'، 'حق بازگشت فلسطینیان باید تامین شود!' و 'ما همه فلسطینی هستیم' سر داده شد و سرودهای فلسطینی خوانده شد.

در پایان راهپیمایی، در مقابل 'انستیتوی جهان عرب' صلاح صلاح مسئول امور پناهندگان در شورای ملی فلسطین، لیبلا شهید، نماینده حکومت خودگردان فلسطین در پاریس و چند تن از اعضای کمیته فرانسوی دفاع از حق بازگشت فلسطینی‌ها (که اخیراً از سفری به اردوگاههای پناهندگان در لبنان برگشته بودند) سخنرانی کردند.

طی هفته پیش، تظاهرات و یا مراسم دیگری در همین رابطه، در برخی از شهرهای بزرگ اروپایی برگزار شده است.

جنگ انحصارات مافیایی و آینده سیاسی روسیه

ک. پویان

و به الیگارشسی روسی تعبیر می شود، فاقد هر گونه سابقه سرمایه گذاری است. کلیه بورژواهای کنونی، در حقیقت بورکرات ها و تکنوکرات های عالی رتبه اتحاد شوروی سابق هستند که در جریان احیای بازار آزاد سرمایه داری، با استفاده از موقعیت خود ثروت های ملی را به تصاحب خود در آورده اند.

یکی از معروف ترین دزدهای سرمایه های ملی، نخست وزیر قبلی روسیه، ویکتور چرنومیردین است که نزدیک به ۵ درصد سهام شرکت گازپروم را تصاحب نموده است. شرکت گازپروم ۲۲ درصد تولید گاز طبیعی دنیا را در دست دارد و چرنومیردین با در دست داشتن ۵ درصد سهام این

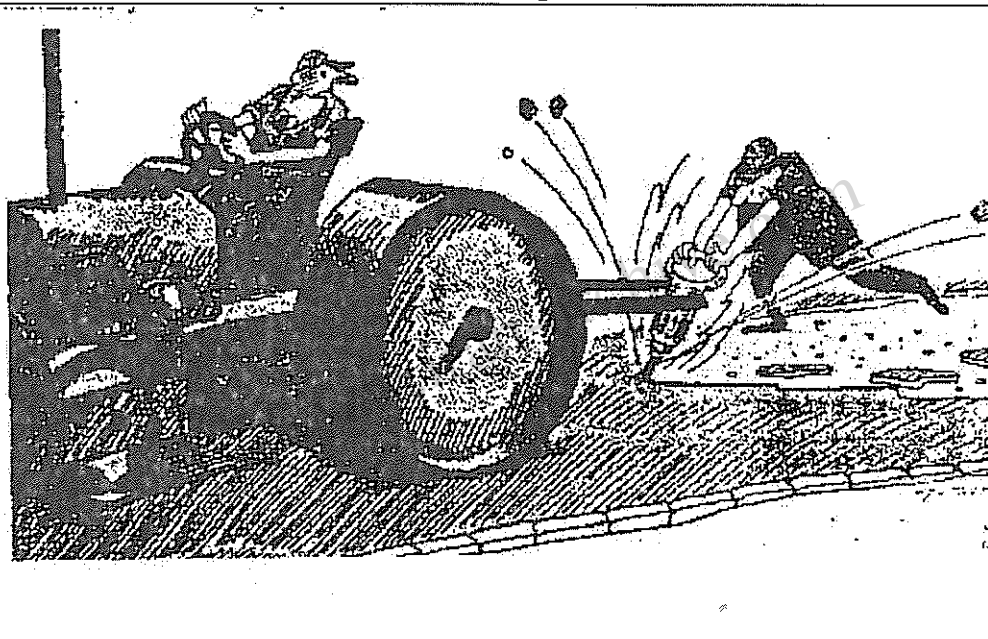
با طرح دلایلی سطحی قصد دارند تا ابعاد فاجعه در سیستم حکومتی کنونی روسیه را از افکار عمومی مخفی کنند.

ریشه های اوضاع کنونی روسیه در ذات نظام حاکم و در بطن رژیم کنونی نهفته است. تحلیل اوضاع سیاسی روسیه، بدون در نظر گرفتن روند تاریخی و مجموعه شرایط کنونی آن سازگاری چندانی با واقعیت نخواهد داشت. کشوری که زمانی زادگاه شوراهای بود، اینک از طرف شبکه های دزدان و غارتگران سابقه دار هدایت می شود. تحلیل کران بورژوا نه تمایلی به بحث در این زمینه ها دارند و نه می توانند حتی با توضیح بخشی از واقعیات، از

چند روز قبل بوریس یتسین بی مقدمه و بناگاه کابینه ویکتور چرنومیردین را از کار برکنار نمود. برکناری شتابزده و برق آسای دولت در کشوری مهم چون روسیه نمی توانست تحولی عادی قلمداد شود و می بایستی دلایلی جدی و قابل قبول برای آن ارائه می شد. ولی یتسین و اطرافیانش نه تنها توجه قابل قبولی عرضه نکردند بلکه با دادن نشان افتخار به نخست وزیر معزول به لاپوشانی دلایل واقعی این تغییر در قدرت سیاسی پرداختند. یتسین پس از عزل صحگاهی چرنومیردین، بلافاصله سرکئی کیرینکو را به پست نخست وزیری منصوب نموده و مجلس دوما را تهدید نمود که

اگر به کابینه جدید رای اعتماد ندهد از اختیارات خود جهت انحلال مجلس استفاده خواهد کرد.

در پی این تحولات سیاسی در روسیه، از جانب محافل کوناگون سیاسی در روسیه و هم چنین آژانس های خبری بین المللی، دلایل متفاوتی در این رابطه طرح شد. عمده ترین این دلایل تاخیر چندماهه دولت سابق در پرداخت دستمزدهای کارگران و کارمندان و کندی سیاست های رفاه اقتصادی در روسیه بود و گویا کابینه جوان و دینامیک می تواند هم مشکل دستمزدها را حل کند و هم با سرعت بخشیدن



شرکت و سرمایه هایی که در سایر موسسات خصوصی شده غضب نموده، جزو کلوب ۲۰ نفره ثروتمندترین روس ها به شمار می رود. در طی دوره ای که او نخست وزیر بود در حالی که پرداخت دستمزدهای کارگران و کارمندان دولت ماه ها به تعویق افتاده بود، شرکت گازپروم به کلی از پرداخت مالیات معاف گردید و در اصل چرنومیردین نیز اقتدار سیاسی نسبتاً طویل المدت خود را به حامیان مافیایی خود که گازپروم را به تصرف خود در آورده اند مدیون است.

کلیه پست های کلیدی مکانیسم دولتی و در راس آن کاخ کرملین از طرف نمایندگان باندهای مختلف مافیائی تصاحب گردیده، مافیای نفتی، مافیای گاز طبیعی، مافیای بانکی، مافیای تسلیحاتی، مافیای مواد مخدر، مافیای صنایع حمل و نقل، مافیای رسانه های گروهی و مافیای صنایع آهن و فولاد بیش از نیمی از کل اقتصاد روسیه را به چنگ خود

روند کنونی اوضاع سیاسی و اقتصادی روسیه که به وخامت اوضاع میشتی اکثریت قریب به اتفاق جمعیت این کشور انجامیده دفاع کنند. برکناری دولت چرنومیردین و نصب کیرینکو به نخست وزیری، دلایلی بسیار ریشه ای تر از کندی برنامه های رفاه اقتصادی و یا حسادت شخصی یتسین را دارد. عطف چنین دلایلی به این تحولات سیاسی به مانند اصرار در دیدن گاه و طفره رفتن از دیدن کوه است.

استخوان بندی رژیم کنونی روسیه را جناح های رقیبی تشکیل می دهند که هر کدام از طرف شبکه های مافیایی معینی حمایت می شوند و این شبکه های مافیایی که تارهای کنترل خود را در تمامی عرصه ها، از سرمایه های مالی و صنعتی گرفته تا رسانه های خبری تنیده اند حاکمان واقعی بر اوضاع سیاسی روسیه محسوب می شوند، بورژوازی نوپای روس که از یک مشت راهزن و غارتگر تشکیل شده

به واگذاری موسسات و صنایع دولتی به بخش خصوصی، اوضاع اقتصادی را بهبود بخشد. حتی برخی ها ادعا کردند که یتسین از نفوذ و قدرت چرنومیردین به هراس افتاده و چون قصد نامزدی مجدد برای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ را دارد جهت حفظ اتوریته خود او را از کار برکنار کرده است.

چنین تحلیل هایی که بر پارامترهای کم اهمیت سیاسی تکیه دارند نمی توانند از تحلیل سطحی فراتر روند. هر کسی با اندکی دقت می تواند به مبارزه بی امانی که جهت قدرت در رژیم حاکم بر روسیه جاری است، مبارزه ای که گاه به تسویه حساب های خونین با بازوکا و تیربار در کوچه ها و خیابان های مسکونی می انجامد پی ببرد. بی شک صاحب نظران سیاسی بورژوازی نیز قادر به مشاهده این اوضاع هستند ولی به عمد و بشکلی هدایت شده

دولت در خروج از لاک دفاعی و مقابله با تعرضات آمریکا نیز مرتبط است. سیاست دولت روسیه در مقابله با تهدیدهای اخیر آمریکا به مداخله نظامی در عراق، در نزدیکی هر چه بیشتر روسیه و چین و جلسه اخیر سران دولت های روسیه و آلمان و فرانسه در مسکو، همگی حلقه هایی از سیاست های اخیر رژیم کرملین می باشند. سیاستی که اولترا لیبرال های روسی، با سر و سامان دادن به روند اقتصادی کشور و نزدیکی هر چه بیشتر سیاسی و نظامی به آلمان و فرانسه در نهایت قصد بلند کردن پرچم فرو افتاده ابر قدرتی روسیه را دارند.

شکونده بودن تعادلات درونی جناح های حاکم بر روسیه، ترجیح دولت آلمان به ادامه رقابت اقتصادی با آمریکا و پافشاری فرانسه که از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی در عرصه های وسیعی به عقب نشینی در مقابل توسعه طلبی های آمریکا مجبور گردیده به پیوند هر چه بیشتر روسیه با اروپای غربی، روند سیاسی رژیم روسیه را بیش از حد آشفته کرده ولی می توان با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر روسیه و توسعه رقابت میان قطب های سرمایه داری نتیجه گرفت که نزدیکی سیاسی - نظامی روسیه و اروپا اجتناب ناپذیر خواهد بود. برکناری کابینه محافظه کار چرنومیردین که به مدارا با آمریکا مشغول بود و تلاش های اخیر دولت روسیه جهت اتحاد مجدد با روسیه سفید و اوکراین نیز حکایت از رویاهای این دولت برای تبدیل شدن به ابر قدرتی جهانی دارد.

نقش حاکمیت خود در چهارچوب این موازنه ها عمل کند اتوریته و موقعیت خود را حفظ خواهد کرد. علت اصلی عزل برق آسای دولت چرنومیردین از طرف یلتسین، در بهم خوردن موازنه قدرت به نفع جناح های رقیب نهفته است و تاخیر در پرداخت دستمزدها یا کسندی آهنگ رفعم اقتصادی قسط دستاویزی برای سرپوش گذاشتن بر این جنگ بی امان جهت غصب باقی مانده ثروت های ملی می باشد و نخست وزیر جدید سرکنی کیرینکو نیز سربازی ساده در عرصه شطرنج سیاسی روسیه است که مهره های مهم تر در پشت سر او صف کشیده اند. با توجه به استقبال بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از کابینه جدید روسیه می توان نتیجه گرفت که کیرینکو به دولت مردانی قدرتمند از جمله مسئول روابط اقتصادی دولت یعنی آنا تولی چوبایس و سیاستمدارانی با ثروت افسانه ای چون ولادیمیر پوتانتین ۳۷ ساله که از جانب محافل اقتصادی اروپای غربی به اولترا لیبرال ها معروف شده اند تکیه دارد و باز هم با یک حساب سرانگشتی می توان نتیجه گرفت که در آینده ای نزدیک روابط روسیه با اروپای غربی بخصوص آلمان و فرانسه وارد مرحله جدیدی خواهد شد.

دولت روسیه در شرایط کنونی قادر به رقابت با هژمونی امپریالیسم آمریکا که داعیه رهبری جهان را در سر دارد نبوده و بحران های سیاسی و اقتصادی پر دامنه ای که با آن روبروست چاره ای جز دست و پا کردن متحدینی قدرتمند در مقابل تاخت و تاز دولت آمریکا پیش روی آن قرار نمی دهد و تحولات کنونی روسیه تا حدی به تلاش های این

در آورده اند و به طور خلاصه می توان گفت مهم ترین بخش های اقتصاد روسیه، از طرف تعدادی شبکه مافیایی که شمارشان از تعداد انگشتان دست ها فراتر نمی رود کنترل می گردد. این شبکه های مافیایی که هسته های مرکزی شان را بوروکرات ها و تکنوکرات های اتحاد شوروی بخصوص مامورین عالی رتبه کا. گ. ب تشکیل می دهند توسط نمایندگان سیاسی خود سمت و سوی سیاست های دولت روسیه را تعیین می کنند. مهم ترین نمایندگان سیاسی این شبکه ها عبارتند از: آنا تولی چوبایس، بوریس برزوفسکی، ولادیمیر پوتانتین، ویکتور چرنومیردین، آلفرد کسوخ، ولادیمیر کوزینسکی، بوریس نمتسوف، سرکنی کیرینکو و آنا تولی کولیکوف.

بعنوان مثال می توان به ولادیمیر پوتانتین که از جمله معروف ترین سیاستمداران و هم چنین بزرگترین ثروتمندان روسیه محسوب می شود اشاره کرد. پوتانتین پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، جزو مشاورین عالی رتبه وزارت تجارت شوروی بود و پس از احیای سرمایه داری مدل غربی در روسیه، ابتدا با غصب سرمایه های ملی انحصاری مالی بنام "اون اکزیم بانک" را و سپس بزرگترین بانک کار روسیه یعنی بانک MKF را تاسیس نمود و بعدها با همکاری با "آنا تولی چوبایس" که در آن زمان وزیر و اکذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی بود موسسه "سویزینوست" را که در زمینه ارتباطات فعالیت می کند تصاحب نمود و سرانجام این که در تابستان ۹۷ با خرید مجتمع صنعتی نیکل "نوریلسک" به جمع ثروتمندان افسانه ای دنیا پیوست. بد نیست بدانیم صنایع نیکل نوریلسک در زمینه تولید نیکل مقام اول را در دنیا دارا می باشد.

شرایط خاص روسیه بگونه ای می باشد که هر اقدام غصب و راهزنی در سطوح بالا، راهزنان درجه اول را در زمره ثروتمندترین افراد جهان داخل می کند، از جمله این راهزنان می توان به بوریس برزوفسکی اشاره کرد. برزوفسکی در اکتبر ۱۹۹۶ با خرید نیمی از سهام شرکت هواپیمایی ایروفلوت که تا چند سال پیش بزرگترین شرکت هوایی جهان بود به کلوب میلیاردها پیوست. برزوفسکی زمانی که به خرید سهام این شرکت اقدام نمود دبیر دوم شورای امنیت کشور بود و پیش از آن نیز سمت های مختلفی را در سطوح بالا بر عهده داشت.

این مثال ها بخوبی اوضاع حاکم بر اقتصاد و سیاست رژیم روسیه را آشکار می کند. بر هم خوردن تعادلات میان مانیاهای حاکم و رقیب بسرعت در عرصه سیاسی مشهود می شود. تغییرات پیاپی ساختار سیاسی دولت در سال های اخیر، در حقیقت انعکاس تغییر موازنه میان این قدرت های مافیایی بوده است و شخص یلتسین نیز جز عاملی برای ایجاد تعادل میان قدرت ها در عرصه سیاسی نبوده و فقط تا زمانی که بتواند به

اطلاعیه درباره

اعتصاب کارگران
کارخانجات ذوب فلزات یزد

بنا به گزارشات رسیده، حدود دو هفته است که کارگران کارخانجات ذوب فلزات یزد، دست به اعتصاب زده اند. خواست کارگران، بازپرداخت حقوق عقب افتاده آنهاست. کارگران این کارخانجات، ماههاست حقوقی دریافت نکرده اند و مذاکرات آنها با کارفرمایان، برای حل این مساله، بی نتیجه مانده است.

خبر این اعتصاب در روزنامه های خود رژیم هم منعکس شده است. مدیر عامل این کارخانجات، طی مصاحبه ای با روزنامه دولتی ایران، تعویق در پرداخت حقوق کارگران را نه فقط انکار نکرده است، بلکه پرداخت آن را رسماً و علناً "به دریافت طلب این کارخانه، از کارخانه های دیگر منوط ساخته است و عملاً بر عدم پرداخت دستمزد کارگران، تاکید نموده است.

ما زورگونی کارفرمایان را محکوم نموده، از خواست کارگران در پرداخت فوری حقوق عقب افتاده شان پشتیبانی می کنیم و خواستار اعلام همبستگی کارگران و نیروهای ترقیخواه با اعتصابیون، علیه قانون جنگل حاکم بر محیط کار در جمهوری اسلامی هستیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱ اردیبهشت ۱۳۷۷

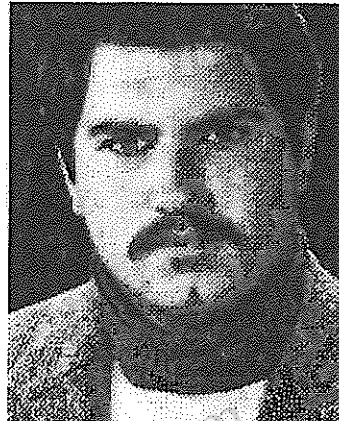
۲۱ آوریل ۱۹۹۷

زندگی نامه رفیق مهرداد چمنی

شماره: یکی از بستگان رفیق مهرداد، شرحی از زندگی و چگونگی شهادت او را برای "اتحاد کار" فرستاده اند که خلاصه ای از آن دیلا درج می شود:

فدایی شهید رفیق مهرداد چمنی در تاریخ ۳۷/۱۲/۱۲ در کردن غرب در یک خانواده ی

روشنفکر و اهل مطالعه دنیا آمد. او در تمامی سال های تحصیل دانش آموزی ممتاز بود و پس از پایان دوره ی دبیرستان در رشته ی مورد علاقه اش بیولوژی به تحصیلات خود در دانشگاه رازی کرمانشاه ادامه داد. در سال ۱۳۵۷ به سازمان چریک های فدایی خلق ایران پیوست و بعنوان دانشجوی پیشگام در سازماندهی مبارزات دانشجویی این استان نقش بسزایی داشت، رفیق مهرداد در



۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ در پادگان قلعه مرغی تهران دوشادوش سایر همزمانش تا فتح کامل پادگان به نبرد ادامه داد و پس از پیروزی انقلاب مجدداً به کرمانشاه برگشت و بعنوان یک کادر برجسته سازمان فعالیت خود را در بخش های مختلف تشکیلات در سطح استان و بویژه در دانشگاه و نقاط محروم در بین کارگران و زحمتکشان ادامه داد در سال ۵۸ او در جهت افشای ماهیت فاشیستی رژیم شکنجه گری جمهوری اسلامی سازماندهی چندین هزار نفری تشیع جنازه ی چریک فدایی خلق سعید عقیقی دانشجوی فیزیک دانشگاه رازی در کرمانشاه را ترتیب داد، (راهپیمایی از کاراژ تا باغ فردوس و مراسم سخنرانی و شعرخوانی در دانشگاه). آگاهی علمی او و برخورد های اصولی اش در امر مبارزه با توجه به روانشناسی توده های زحمتکش منطقه و همین طور متانت انضباط، صداقت انقلابی او محبوبیت رفیق را در بین اقشار مختلف جامعه بالا برده بود. او آناشیسیم و اپورتونیسیم را انحراف در جنبش کارگری می دانست در حالی که قاطعانه درافشای جریان اپورتونیسیم راست اکثریت در سازمان چریک های فدایی خلق می کوشید. او خطاب به زحمتکشان و بویژه کارگران شرکت نفت می گفت: ما اکنون دو جریان متحد ضدکارگری و ضدبشتری را عملاً در پیشروی خود داریم اپورتونیسیم راست و جمهوری اسلامی که در مدار کمک به منافع مالی و امپریالیزم جهانی علیه شما در حرکتند و شما هم اکنون تأثیرات منفی و مخرب این همسویی را مشاهده می کنید. فقط کافی است نگاهی به شعارهای آن ها بیندازید (پاسداران را به

سلاح سنگین مجهز کنید. جناح ضدامپریالیزم رژیم را علیه جنگ با عراق تقویت کنیم). رفیق مهرداد در بدترین شرایط اختناق فعالیت سیاسی خود را هر چه بیشتر و قاطعانه به پیش می برد و سرشار از عشق و شادابی ناشی از ایمان به رهایی طبقه کارگر بود. او شب ها برای پخش اعلامیه از منزل خارج می شد و نزدیکی صبح برمی گشت. روزها بویژه مردم شهر کردن از مطالب و خبرهای جدید که توسط او و یارانش پخش شده بود آگاه می شدند. رفیق مهرداد در جریان مباحثات فکری سازمان از تحلیل های جناح چپ استقبال می نمود و آن را در آن شرایط اصولی می دانست او اتحاد مشروط جناح چپ و اقلیت را سرآغاز نویدبخش و اصولی در جهت کمک به روند مبارزاتی طبقه کارگر ایران دانست و اتحاد اصولی نیروهای چپ ایران را تبلیغ می کرد. رفیق مهرداد در زمستان سال ۶۰ بعلت ضربه خوردن کادرهای سازمان مورد تعقیب قرار گرفت و در نیمه اسفند ۶۰ شهر را ترک کرد و به کرمانشاه رفت. در تاریخ سه شنبه ۶۱/۱/۳ ساعت ۱۰/۵ شب یک اکیپ مشترک پاسدار مسلح (سپاه کردند و کرمانشاه) به فرماندهی شخصی بنام مرادشمی به خانه ای که او در آن زندگی می کرد یورش برد و

او را در مقابل چشمان صادر دستبند می زنند به ستاد مرکزی سپاه پاسداران می برند و در تاریخ ۶۱/۱/۵ هنگامی که صادر برای ملاقات و کسب اطلاع از فرزندش به درب ستاد مرکزی سپاه پاسداران کرمانشاه مراجعه می کند لباس های خیس و خونین فرزند فدایی و قهرمانش را به او تحویل می دهند. خانواده بعد از کسب اطلاع از مرگ وی و این که سپاه قصد ریودن جسد را در پزشکی قانونی کرمانشاه دارد، جهت کالبد شکافی جسد را به پزشکی قانونی تهران منتقل می کنند. سند مرگ او خود کویای شقاوت و بی رحمی و پلشتی جمهوری اسلامی است. شکنجه گران رژیم سراسر نقاط حساس بدن او را به شوک الکتریکی می بندند و با ضربات متعدد کابل برقی او را از پای درمی آورند، رفیق مهرداد بخاطر نجات جان رفقای بسیاری که در تشکیلات فعالیت داشتند مقاومت کرد و شرافتمندانه جان خود را در راه مردم و بویژه طبقه کارگر ایران تار نمود. سپاه پاسداران منطقه با ترفند جهت مانع شدن از تجمع توده های زحمتکش در مراسم خاکسپاری این قهرمان آزادی و رهایی مرتباً از طریق بلندگو اعلام وضعیت فرمز می نمود و آژیر حمله هوایی پخش می کرد اما پیکر این فدایی بر روی شانه های هزاران زحمتکش در تاریخ ۶۱/۱/۶ در کردن بخاک سپرده شد و چنین منقوش است بر سنگ مزارش: به دریای خونت ای شهید، بگذار آزادی شنا کند، "یادش کرامی باد"

۴۹۶۱
۱۳۷۱/۱/۱۱

به: بازپرس محترم شعبه چهارم دادگاه عمومی تهران
از: مرکز پژوهش های قانونی
موضوع:

۶۱/۱۲/۱۲ - ۶۱/۱/۶ نسخه تلخیص شده آزمایشی
موضوع: شناسایی و آسیب شناسی سیستم ارسال علت مرگ مهرداد
فرزند عباس شهرت چمنی با توجه به گزارش معاینه جسد و نتیجه
آزمایشات علت مرگ شوک حاضنه از ایراد ضربات متعدد
به نسج نرم نواحی پشت و کمر و سرین بوده است. رخنه
نامرده در حال قیام بوده و میزان الکترولیت ۸۰ میلیگرم درصد
سانتیمتر کعب خون میباشد. ح

مدیرکل مرکز پژوهش های قانونی - دکتر ملک نیازی

حاج روزنامه رسمی - شماره ۲۳۱ - ۵۵۱۱۱

معرفی کتاب

فراسوی سرمایه

بخش سوم - جلد اول
بحران ساختاری نظام سرمایه

نوشته ایستوان مزاروش

برگردان: مرتضی محیط

انتشارات سنبله - هامبورگ

اتحادکار در شماره ۴۰ (مرداد ماه ۷۶) ترجمه مقاله ای از نشریه مانتری ریویو به قلم جوئل کوول را که به معرفی و نقد اثر درخشان ایستوان مزاروش پرداخته بود، منتشر کرد. بخش هایی از این اثر به همت مرتضی محیط به فارسی ترجمه گشته و تاکنون جلد اول آن منتشر شده است. مرتضی محیط موفق گشته است ترجمه ای رسا و روان از این اثر را در اختیار خوانندگان قرار دهد.

در نقد و معرفی منتشره در شماره ۴۰ اتحادکار این اثر بعنوان 'سنتز بی چون و چرای مارکسیستی در دوران کنونی' معرفی شده بود. 'سنتز بی چون و چرای مارکسیستی در دوران کنونی' نامیدن یک اثر در شرایط بحران تئوریک جنبش سوسیالیستی جهانی در حال حاضر ادعای بزرگی به نظر می آید، هر آینه این اثر مورد مراجعه و مطالعه مستقیم قرار نمی گرفت. بی تردید مطالعه این اثر برای هر خواننده علاقمند به تحلیل مارکسیستی ادعای بزرگ نامبرده را برخوردار از پایه و اساس می نمایاند. آن گونه که مرتضی محیط در مقدمه ای بر کتاب اشاره داشته، قرارداد نوشتن این کتاب بین مزاروش و انتشاراتی 'مرلین پرس' ۳۰ سال پیش امضا شده و در واقع این کتاب محصول حداقل سی سال کار و تحقیق نویسنده است. او که خود استاد دانشگاه های انگلیس و کانادا و مجاری تبار است و بعد از سرکوب جنبش مجارستان توسط شوروی در سال ۱۹۵۶ به غرب مهاجرت کرده است، از موضعی مارکسیستی به نقد سرمایه و به جستجوی آلترناتیو رهایی بخش انسان که در غرب و شرق و جهان سوم به زیر سلطه ساختاری سرمایه کشیده شده، تابع آن قرار گرفته و از محصول کار خود، بیگانه و منفرد در مقابل سرمایه با تمام قدرت همیشه قرار دارد. می پردازد.

تحلیل از تضادهای سرمایه داری جهانی در شرایط کنونی و کرایشات آن در جهت تبدیل بحران های آن و تفاوت های این بحران ها در سایه نوآوری های سرمایه، در قیاس با زمان مارکس، مبنای ارائه چشم انداز آلترناتیو سوسیالیستی است. تحلیل مزاروش از سرمایه که مبتنی بر نظرات مارکس است چارچوب تئوریک نقد او از باصلاح سوسیالیسم استالینی را تشکیل می دهد و ریشه های عمیق شکست در شوروی را که باید مورد توجه نیروهای سوسیالیستی در بازسازی و نوسازی استراتژی رهایی بخش قرار گیرند، ارائه می دهد. تحلیل تئوریک و مارکسیستی سرمایه و شکست تجربه ساختمان سوسیالیسم بی تردید از پیچیدگی بسیار برخوردار است بطوری که نزدیک شدن به آنها اعتماد به نفس یک تئورسین مارکس مانند را می طلبد. اثر منتشر شده از مزاروش به واقع رساله ای است که به شیوه مارکس با مسائل مطروحه برخورد کرده است. مزاروش به نقل از مارکس سیستم ارگانیک سرمایه را سیستمی می نامد که هر رابطه در آن پیش شرط روابط دیگری است. او برای ترسیم تضاد و بحران کنونی سرمایه

داری جهانی و چشم انداز آن سیستم سرمایه را از پیدایش و در تحول تاریخی آن مورد بررسی قرار می دهد. و بدین طریق به خواننده خود امکان می دهد که احکام و استنتاجات نهایی خویش را بر پایه مقدمات ارائه شده در یابد. این خصوصیت اثر مزاروش از آن یک رساله جامع و منسجم فراهم ساخته است. در اهمیت این اثر همین بس که پل سونیزی مارکسیست صاحب نظر آمریکایی آن را بعنوان رساله ای که باید مورد بحث در حوزه های مطالعاتی سوسیالیستی قرار گیرد، مطرح کرده است. ما در اینجا تنها بخش هایی از مهم ترین استنتاجات این اثر را مورد اشاره قرار می دهیم و مطالعه و آموزش و نقد و بررسی این کتاب را به تمامی مبارزین راه سوسیالیسم جدا توصیه می نمایم.

بحران ساختاری نظام سرمایه

سرمایه از طریق تصاحب کار اضافی اجتماعی بطور نامحدود به خودکستری می پردازد و اگر چنین نباشد دیگر سرمایه نیست. این گسترش هدفی برای خود است و هیچ مانعی را، حتی سرنوشت بشریت را برنمی تابد. اما این گسترش تا کجا می تواند ادامه یابد و مرز و سرحد های نهایی سرمایه داری کجاست؟ مارکس با بررسی نظام سرمایه، بحران های دوره ای آن را کشف و تحلیل نموده و بحران های واقعا مدرن را که در آن تضادهای سرمایه خود را به صورت توفان های عظیمی بروز می دهد که نظام را به طور فزاینده به مثابه تیان های جامعه و نفس تولید تهدید می کند، مطرح کرده است. اما از نظر او سرمایه با پشت سر گذاشتن هر دوره از بحران با افزایش دامنه مصرف امکانات جدیدی برای دوره ای نسبتا طولانی از رونق بدست می آورد و بدین طریق به خودکستری ادامه می دهد. او حد و مرزهای سرمایه را در طی این پروسه رونق و بحران بدین صورت ترسیم می نماید که 'خصیلت جهان شمولی که سرمایه به طور مقاومت ناپذیر به سوش حرکت می کند آن را با موانعی با سرشت ویژه خود روبرو می سازد، که در مرحله معینی از تحول آن، به جایی می رسد که به صورت بزرگ ترین مانع بر سر راه این گرایش به شمار می آید و به همین دلیل نیز به سوی تعلیق خود کشیده خواهد شد. مزاروش با اشاره به این که مارکس نمی توانسته است تحولات سرمایه را در دوران بعد از جنگ دوم جهانی مشاهده کند به روند دیگری که سرمایه در پیش گرفته که از ساده ترین و کم خطرترین راه ها تداوم خودکستری خود را ادامه دهد و در نتیجه به مهار بحران مازاد تولید برای مدت ها نائل آمده است اشاره می کند. او در این زمینه قانون کرایشی کاهش میزان بهره گیری (از کالا) را به عنوان شاه بیت تحلیل خود طرح و مورد مطالعه همه جانبه قرار می دهد و بر این اساس نتایج زیر را بدست می آورد.

تحت تاثیر قانون کرایشی کاهش میزان بهره گیری (از کالا)، سرمایه از یک سو به 'کنه سازی با برنامه' و از سوی دیگر به تولید زائد (می پردازد) و با جابجایی تولید با سمت و سوی و هدف مصرف، به 'مصرف' از طریق نابودی و تخریب، اهداف خودکستری تولید را تحقق می بخشد و از این طریق به مهار بحران مازاد تولید برای مدت ها نائل می آید. ... نوآوری واقعی تحولات پس از جنگ در متن مورد بحث ما، به طور دقیق می تواند با جابه جایی از الگوی سنتی مصرف، به نوع بسیار متفاوتی که در آن منافع مجتمع نظامی - صنعتی چیرگی دارد، مشخص شود.

مشخصه اساسی این نظام جدید، عبارت از کاهش نهادی شده ی میزان بهره گیری، هم از نیروهای تولیدی و هم فرآورده ها از یک سو و نابودی و اتلاف بی وقته و بی گیرانه ناگهانی محصولات تولید شده اضافی از طریق تجدیدنظر در تعریف رابطه عرضه و تقاضا در نفس فرآیند تولیدی تجدید سازمان یافته مناسب با آن سوی دیگر است. دقیقا همین جابه جایی عمده در رابطه میان تولید و مصرف است که سرمایه را قادر می سازد در حال حاضر خود را از شر فروپاشی خارق العاده گذشته، مانند فروپاشی پرهیاهوی والستریت در سال ۱۹۲۹ راحت کند. اما از این طریق سرمایه به هیچ رو به طور بنیانی بر بحران ها چیره نشده است، بلکه آن ها را هم از نظر زمانی و هم از جهت مکان ساختاری آن ها در چارچوب کلی نظام، کشدار کرده است. ... باید اذعان کرد تا زمانی که رابطه کنونی میان منافع مسلط و دولت سرمایه غلبه داشته باشد و بتواند خواست هایش را با موفقیت بر جامعه تحمیل کند، هیچ توفان بزرگی با فواصل نسبتا طولانی وجود نخواهد داشت. ... در واقع قله های تاریخی و معروف بحران های دوره ای سرمایه داری - از نظر اصولی - می تواند به طور کامل جای خود را به یک الگوی حرکت خطی دهد. اما خطایی بزرگ خواهد بود، اگر فقدان نوسان های شدید یا نبود غرش توفان های ناگهانی را به مثابه نشانه رشدی سالم و قابل دوام تفسیر کنیم نه به مثابه یک رکود پیوسته که نمایانگر خصیصه بحرانی مترکم، هر روزی، کما و بیش دائم و مزمن با دورنمای نهایی یک بحران ساختاری هر چه عمیق یابنده تر.

سرمایه دلواپس تولید در نفس خود نیست. نگرانی اصلی سرمایه، معطوف به خود - بازتولید است. به اینگونه تلاش مقاومت ناپذیر سرمایه برای جهان شمول شدن نیز تنها معطوف به گرایش گسترش جهانی آن به نفع خود - بازتولید است و نه تولیدی هدف مند و از نظر انسانی ثمربخش. سرمایه داری معاصر، در تناقض کامل با پیکربندی اجتماعی به طور عمده سازنده سرمایه در دوره زندگی مارکس، به مرحله ای رسیده است که گسیختگی بنیانی میان تولید اصیل و واقعی و خود - بازتولیدی سرمایه، دیگر نه یک امکان دور دست که یک واقعیت بی رحم، با بی آمدهای به غایت ویران گر برای آینده است.

فروپاشی شوروی

مزاروش، در تحلیل از فروپاشی شوروی، بارها بر تضاد سرمایه با سرمایه داری اشاره می کند و با طرح این که سرمایه می تواند بدون سرمایه داری به بازتولید خود پردازد تاکید می ورزد. از این جا به تحلیل هایی که شکست تجربه شوروی را ناشی از بوروکراتیسم می دانند ایراد می گیرد و بوروکراتیسم را خود حاصل تداوم نظام سرمایه در شوروی می داند.

در فراسوی چنین شکست هایی، پیامدهای بالقوه سرنوشت ساز حفظ مناسبات سرمایه در هر یک از انواع ممکن سیستم های مابعد سرمایه داری، هشدار برای آینده نیز هست. زیرا درست همان گونه که سرمایه در قرن ۱۷ و ۱۸ به طوری کاملا شکل گرفته از آسمان نازل نشده، به همان گونه نیز نمی توان تصور کرد که مناسبات سرمایه، به دنبال یک انقلاب سیاسی سوسیالیستی که سرمایه داران خصوصی را در کشورهای مربوطه حذف می کند، به طور آرام پزیرد و از میان خواهد رفت.

۶۴ نهاد ایرانی خواهان محاكمه رژیم اسلامی شدند

به ابتکار انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران- پاریس، نامه ای که متن آن در زیر منتشر می شود تهیه و تاکنون از طرف ۶۴ کانون، انجمن و تشکل دموکراتیک، رسانه های خبری و نشریات و سازمان های سیاسی ایرانی در بسیاری از کشورهای جهان امضا شده است. متن این نامه از این قرار است:

خطاب به: رئیس دیوان بین المللی لاهه!

دیر کل سازمان ملل متحد!

رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد!

رئیس سازمان عقوبت بین المللی!

رئیس پارلمان اروپا!

عالی جنابان،

امسال مصادف است با دهمین سالگرد کشتار وسیع زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷ که بر اساس فرمان خمینی، تنها با طرح چند سوال هزاران زندانی سیاسی بی دفاع را قتل عام کردند. محاکمه عاملان ترور میکونس در دادگاه برلین و رای نهایی دادگاه نشان داد که تروریسم رژیم جمهوری اسلامی یک پدیده ی دولتی بوده و تصمیم گیری در مورد آن توسط رهبر رژیم اسلامی و بلند پایه ترین مقامات حکومت صورت می گیرد.

در طول حیات ۱۸ ساله حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ایران، هزاران نفر از مخالفان سیاسی و عقیدتی رژیم دستگیر و به خشن ترین شکل ممکن شکنجه و اعدام شده و یا توسط گروه های ترور رژیم اسلامی در چهار گوشه جهان به قتل رسیده اند. اعدام ها و ترورها هم چنان ادامه دارند.

ما نهادهای امضاکننده این نامه خواهان تشکیل یک دادگاه بین المللی برای بررسی جنایات رژیم اسلامی هستیم. ما حاضریم اسناد این جنایات را در اختیار دادگاه بگذاریم. تعداد زیادی از زندانیانی که از این جنایات جان سالم بدر برده، شاهد مستقیم آن بوده اند، آماده اند در جلسات دادگاه حاضر شده و به شهادت بپردازند.

ما امیدواریم که این درخواست مورد توجه شما قرار گیرد.

با بهترین احترامات

۱۹۹۸/۴/۳۰

همیشه لایق مقام رهبران جامعه و رهبران تولید سوسیالیستی... اینان (جانشینان استالین) با آن که از نظر سیاسی، کیش شخصیت مستبدانه ی استالین را محکوم کردند، اما همان گونه که انتظار می رفت، نتوانستند راه حلی برای چالش هایی که در برابرشان قرار داشت، پیدا کنند. مقاصد نیک آن ها مبنی بر اعلام برنامه ی 'استالین زدایی' محکوم به شکست بود، چرا که تشخیص آن ها از اوضاع و درمان پیشنهادی همساز با چنین تشخیصی بر پایه همان دیدگاه های غالب فرمول بندی شده پیشین بود. زیرا اینان به عنوان نموده های شخصی سرمایه، آخرین چیزی را که می توانستند مورد توجه قرار دهند- چه رسد به این که به طور بنیانی به زیر سوال برند- همانا تابعیت ساختاری کار نسبت به سرمایه در این نظام و پی آمدهای ناکزیر و منفی فعالیت در چنین چارچوب اجتماعی- اقتصادی بود.

جلد دوم ترجمه بخش هایی از 'فراسوی سرمایه' در دست انتشار است. در آن جلد فصول زیر:

فصل هجدهم واقعیت تاریخی تعرض سوسیالیستی

فصل نوزدهم نظام اشتراکی و قانون ارزش

فصل بیستم خط مشی با کمترین مانع

مورد بحث قرار می گیرند که به شرح ماهیت بحران ساختاری نظام سرمایه و نتایج استراتژیک سوسیالیستی مطرح می شوند.

اطلاعیه درباره

اعتصاب در نجف آباد

بر اساس بیانیه هائی که دیروز در شهرهای اصفهان و تهران بطور گسترده ای پخش شده اند، اعتصاب کسه و نیز دانش آموزان شهر نجف آباد، همچنان بعد از چند روز ادامه دارد. خواست اعتصابیون برچیدن محاصره خانه منتظری است. نیروهای سرکوب رژیم برای درهم شکستن این اعتصاب دست به کار شده اند. از یکسو درب مغازه های اعتصابیون را مهر و موم کرده. با نصب تابلوهائی بر روی در آنها اعلام کرده اند که این مغازه ها تا اطلاع ثانوی تعطیل است. از سوی دیگر به دستگیری فعالین این اعتصاب دست زده اند. از جمله داماد منتظری و نوه او و چندین تن از روحانیون طرفدار او، جزو دستگیرشدگان هستند. بعد از این بازداشت ها، خواست آزادی دستگیرشدگان، به یکی دیگر از اهداف این اعتصاب تبدیل شده است.

محاصره خانه منتظری و اذیت و آزار او، بدلیل ابراز مخالفت او با ولایت خامنه ای صورت می گیرد. ابراز آزاده نظر و عقیده از سوی هر کسی، حق اولیه و انسانی او و غیر قابل تخطی است. از این رو نیز خواست برچیدن دستگاه سرکوب رژیم از بالای سر منتظری را خواستی در راستای دفاع از چنین حقی می دانیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۹ اردیبهشت ۱۳۷۷

۲۹ آوریل ۱۹۹۷

مساله این نیست که کنار زدن سرمایه داران در برخی کشورها، در حالی که در دیگر کشورها موقعت آنان دست نخورده مانده است، موجب می شود سرمایه داران گروه دوم، که هنوز کنترل فرآیند سوخت و ساز اجتماعی را در جاهای دیگر در دست دارند، دست به دست هم داده، روی سر انقلاب می ریزند و آن را محاصره می کنند. مساله بسیار مشکل تر و عمیق تر از آن است. زیرا مساله خطیر و بنیانی دینامیک دورنی فرآیند بازتولید اجتماعی و فرماندهی سرمایه به کار، بر جای خود باقی می ماند. حذف سرمایه داران یک کشور از مقام های تصمیم گیرنده ی اقتصادی به معنای آن نیست که درست به همین دلیل، مساله ی فرماندهی بر کار به کارگران بازگراشته شده... ابلهانه خواهد بود اگر فکر کنیم که سرمایه، بی سرمایه دارها و مالکین خصوصی وسایل تولید، به خودی خود هیچ نیست... سرمایه در نفس خود در ذات ساختار به ارث رسیده های موجود است که پایه در تضاد آشتی ناپذیر فرآیند کار دارد. اگر این اصل ساختاری را در روند فرمول بندی عملی و قابل دوام بسک پروژه ی سوسیالیستی- که دورنمای آن متضمن کنترل بازتولید سوخت و ساز اجتماعی توسط تولیدکنندگان همبسته ی خودمختاری است که سرنوشت آنان به دست خودشان تعیین می گردد- به طور ریشه ای و بنیانی تغییر ندهیم و چیزی دیگر جایگزین آن نکنیم، سرمایه مجبور است قدرت خود را دوباره تحمیل کرده انواع جدیدی از نموده های شخصی را که برای نکه داشتن کارگران نافرمان در زیر کنترل یک 'اراده ی بیگانه' لازم است، پیدا کند... (صرف نظر از آن که بوروکرات ها تا چه اندازه مسئول گردش کار فاجعه بار شوروی شناخته شوند، این بوروکرات ها نیستند که نظام سرمایه ی بیمارگونه و انحرافی نوع شوروی را به وجود آوردند. به عکس نظام سرمایه ی به ارث رسیده و تجدید سازمان یافته از نوع مابعد سرمایه داری است که منجر به ایجاد نموده های شخصی خود به شکل بوروکرات ها به مثابه ی قرینه ی مابعد سرمایه درای سرمایه داران خصوصی در نظام سرمایه داری قبلی با خصلت بهره کشی اقتصادی آن گردید)... در زمانی که اقتصاد شوروی پس از پایان دوره رونق بعد از جنگ، دستخوش رکود جدی بود، در اثر دخالت استالین چیز جدیدی... در افق آن پیدا شد. و آن چیز عبارت از تایید رسمی این فکر بود که در آینده باید توجه خیلی بیشتری به صنایع مصرفی شود، صنایعی که کالا برای گردش تولید می کنند تا 'نیروی کار را جبران کنند'، که آن هم بر مبنای 'محاسبه های تمام شده ی کالا'، 'سودآوری' لازم و 'انضباط' و غیره بود. طبیعی است که ایده سوسیالیستی اولیه، مبنی بر این که خود کارگران باید هم درباره ی اهداف تولیدی خویش و هم شیوه ی گرداندن تولید و توزیع تصمیم بگیرند، در چارچوب چنین طرز تفکری نمی گنجد. کارگران در چنین سیستمی، تنها به صورت 'نیروی کاری' وجود داشتند که اجرت آن ها می بایست بر پایه تولید کالاها ی سودآور پرداخت شود. تصمیم گیری ها در مورد اهداف بلافصل تولیدی نیز می بایست به طور کلی به عهده 'مدیریت موسسات' و 'پرسنل مدیریت' باقی بماند... کارگران می توانستند همیشه به عنوان 'نیروی کار' (نیروی کاری که دستوره های رسیده را می بایست محترم بشمارد و برای دریافت اجرت کار خود، به صورت کالاها ی مصرفی سیاس گزار باشد) باقی بمانند و مدیران و رهبران سیاسی و فنی نیز به همان گونه برای

گرامیداشت اول ماه مه عید جهانی کارگران

(ونکوور - کانادا)

بمناسبت اول ماه مه 'روز جهانی کارگر' بدعوت کمیته مشترکی متشکل از شورای کارگران ونکوور و حومه و سازمان ها و احزاب چپ و کارگری، راهپیمایی در یکی از مناطق کارگری و پرجمعیت ونکوور، سازماندهی گردید. در این تظاهرات شعارهایی در همبستگی جهانی کارگران و خواست ها و نیازهای اساسی کارگران سر داده می شد و گروه های کارگری و احزاب و سازمان های چپ با حمل پلاکارد و شعارهایی در بزرگداشت اول ماه مه از خیابان اصلی گذشته و در پارک بزرگ شهر اجتماع نمودند و سخنرانی در رابطه با کار کودکان و وضعیت جنبش کارگری و مانیفست حزب کمونیست، سخنانی ایراد نمودند. موزیک و سرودهای کارگری و اجرایی نمایشنامه از دیگر بخش های این برنامه بود.

نهاد سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ونکوور - کانادا به همراه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن حضور فعال در این مراسم و حمل پلاکارد مشترک، طی فراخوانی از چند هفته قبل که در رسانه های ایرانی انعکاس یافته بود ایرانیان را به شرکت در تظاهرات و جشن اول ماه مه دعوت نموده بودند.

در بخش هایی از فراخوان مشترک آمده است: یار دیگر در آستانه ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگران قرار گرفته ایم، روزی که استمارشوندگان سراسر عالم فارغ از تفاوت های نژادی، قومی، جنسی و عقیدتی در ابعاد میلیونی این عظیم ترین و انسانی ترین جشن بشریت تمدن را در میتینگ ها و مارش ها و پایکوبی های متنوع برگزار می کنند تا ثابت کنند مبارزه با جهنم سرمایه داری و اندیشیدن به جامعه مبتنی بر آزادی و برابری، مهمترین نیاز جامعه معاصر است.

هم چنین در غروب همین روز جشن اول ماه مه در یکی از سالن های شهر ونکوور برگزار گردید که در آن گروه های مختلف، ساعاتی را در گرامیداشت روز جهانی کارگر به رقص و پایکوبی پرداختند.

یونان

اول ماه مه در اکثر شهرهای یونان از جمله آتن، سالونیک، لادپسا، لامیا و پاترا با میتینگ ها و راه پیمانی های کارگران جشن گرفته شد. بزرگترین راه پیمایی ها در شهرهای سالونیک و آتن صورت گرفت. از ساعت ۱۰ صبح کارگران و نیروهای انقلابی با تجمع در میدانی آکساندرا، اومونیا، سینتاکما و پیرا به پیشواز روز جهانی کارگر رفتند. پس از سخنرانی ترتیب دهندگان میتینگ ها، شرکت کنندگان در مسیرهای مختلف بطرف میدان سین تاکما محل ساختمان پارلمان یونان راهپیمایی کردند. در حالی که محل های میتینگ با پرچم های سرخ تزئین شده و اکثر شرکت کنندگان که در مجموع قریب به بیست هزار تن بودند پرچم های سرخ حمل می کردند، شعارهای

'نه به شکن، آری به ۳۵ ساعت کار در هفته'، 'عامل یکاری نه کارگران خارجی بلکه رژیم سرمایه داری است'، 'نه به خصوصی سازی' و 'همه کارگران برادرند'، راهپیمایی ها تا ساعت ۱۲:۳۰ ادامه یافت. از چند روز قبل گروه فاشیستی هریسواوکی (تخم سرخ طلائی) که با کمک های آشکار و نهان سرمایه داری حاکم بر یونان بر علیه کارگران خارجی فعالیت های دامنه داری را آغاز کرده، برای برپایی روز کارگر ملی در ساعت ۲۰ روز اول ماه مه در میدان کولوکوترونی اعلام راهپیمایی کرده بود. هر چند انتظار نمی رفت بیش از ۴۰۰-۳۰۰ نفر در این میتینگ آن هم با آمدن فاشیست های سایر شهرها شرکت کنند، نیروهای انقلابی و ضد فاشیست از حوالی ساعت ۱۶ در حالیکه پرچم های سرخ در دست داشتند از همه طرف بسوی محل تجمع احتمالی فاشیست ها سرازیر شدند. علیرغم این که پلیس کلیه راه های ورودی به میدان کولوکوترونی را مسدود کرده و حتی برای جلوگیری از ورود نیروهای ضد فاشیست چند بار از باتوم و گاز اشک آور استفاده کرد، بیش از ۳ هزار نفر موفق به ورود به میدان شده و با پرچم های سرخ و شعارهای ضدفاشیستی خود حمایت خود را از کارگران و پناهندگان خارجی اعلام داشتند. در پی این حرکات اعتراضی، گروه هریسواوکی توانست میتینگ خود را برگزار کند. شرکت کنندگان در اعتراض ضدفاشیستی از ساعت ۲۰:۳۰ در دو گروه و از دو مسیر بسوی خیابان آکادمی راهپیمایی کردند.

پاریس

به مناسبت روز همبستگی جهانی کارگران، گروه زیادی از ایرانیان مقیم پاریس در راهپیمایی شرکت کردند. مشارکت ایرانیان در تظاهرات وسیع این روز، از جانب کمیته ایرانی برگزاری راهپیمایی اول ماه مه در پاریس، تدارک و سازماندهی شده بود. اعضا و طرفداران سازمان ما نیز، به همراه سایر هم میهنان، در این راهپیمایی شرکت داشتند.

تظاهرات روز جهانی کارگران، طبق معمول همه ساله، از طرف کفدراسیون بزرگ کارگری فرانسه، ثبت و با همراهی برخی دیگر از نهادهای کارگری، انجمن های بیکاران و اتحادیه های معلمان و دانشجویان و کانون های دموکراتیک، سازماندهی شده بود. در این تظاهرات که حضور کارگران، زحمتکشان و نیروهای سیاسی خارجی، از ملیت های مختلف، در آن چشمگیر بود، حدود ۴۰ هزار نفر شرکت جستند.

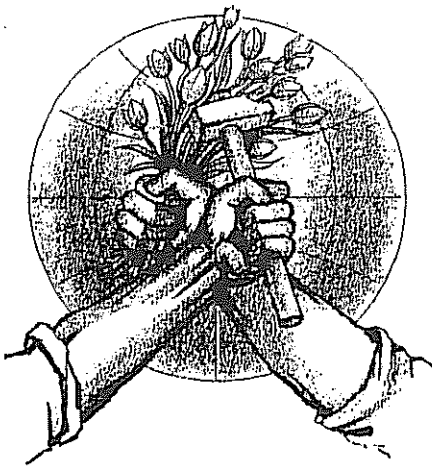
ایرانیان شرکت کننده در این تظاهرات، شعارهایی چون 'جمهوری اسلامی جنایتکار است'، 'زندانی سیاسی آزاد باید گردد'، 'زنده باد مبارزه خلق کرد در ایران'، 'زنده باد همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان'، 'سرداده و خواستار تامین حقوق و مطالبات عادلانه

کارگران میهن ما شدند. در اعلامیه ای که به همین مناسبت از سوی کمیته برگزاری انتشار یافته بود، از جمله آمده بود: 'ما این مراسم سالانه ی جهانی را با شرکت خود در راهپیمایی گرامی می داریم - تا همراه با میلیون ها کارگر و زحمتکش، میلیون ها انسان حق طلب و خواستار آزادی و دموکراسی و عدالت هم صدا شده متحدا علیه دیکتاتوری و ستم سرمایه و ارتجاع اعتراض کنیم... تا با مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان ایران در کلیه اهداف حق طلبانه شان ابراز همبستگی کنیم... تا از فداکاری ها و قربانی های فراوانی که در راه برقراری جامعه ای آزاد و برابر داده شده به بزرگی یاد کنیم...'

اعلام همبستگی با مبارزات کارگران ایران

نه کانون و انجمن دموکراتیک ایرانیان، و از جمله 'انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران' (پاریس)، 'انجمن دموکراتیک حمایت از پناهندگان سیاسی ایرانی' (اتریش)، 'کانون پناهندگان سیاسی ایران' (برلین) و 'کانون حمایت از مبارزات مردم ایران- تلاش' (کلن)، با صدور اعلامیه مشترکی، به مناسبت اول ماه مه، افکار عمومی و تمامی انسان های آزادیخواه و پیشرو را به حمایت از مبارزات و خواسته های طبقه کارگر ایران فراخوانده اند.

این اعلامیه، با اشاره به دستگیری و زندانی شدن صدها نفر از کارگران اعتصابی و معترض در چند ماهه اخیر، خواستار اعمال فشار بر جمهوری اسلامی به منظور آزاد کردن بدون قید و شرط کارگران، شده است. در این اعلامیه، ضمن اعلام حمایت از مبارزات کارگران برای ایجاد تشکل های کارگری، آزادی اعتصاب و مطالبات صنفی، تروهای خیابانی رژیم که تمامی فعالین سیاسی و اجتماعی از جمله رهبران کارگری را مورد تهاجم قرار داده، محکوم گردیده است.



خجسته باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

شماره ۵۰

خرداد ۱۳۷۷

ژوئن ۱۹۹۸

ETEHADE KAR
JUIN. 1998
VOL 5. NO. 50

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217
شماره تلفن سازمان
(۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیک

100.ft

اول ماه مه ، روز جهانی کارگر فرا رسیده است . کارگران سراسر جهان ، هر ساله در این روز با دست کشیدن از کار و برپایی تظاهرات به نشانه همبستگی و مبارزه به خاطر رهایی و ایجاد جامعه نوین و انسانی جشن می گیرند . کارگران ایران نیز اگرچه تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی و معیشتی قرار گرفته اند و در زیر سایه شوم اختناق و استبداد اسلامی بسر می برند و به علت فقدان آزادی های سیاسی ، از برکزاری مستقل و آزادانه راهپیمایی و جشن اول ماه مه محروم اند ، معهذآ آنان نیز با دست کشیدن از کار و استفاده از سایر شیوه ها و اشکال ابتکاری خود ، روز اول ماه مه را جشن می گیرند و همبستگی خود را با سایر کارگران در سراسر جهان اعلام می دارند .

کارگران ایران امسال در شرایطی به پیشواز اول ماه مه می روند که بحران سیاسی بسیار حادی سر تا پای جمهوری اسلامی را فرا گرفته و تشدید اختلافات درونی آن ، جناح های حکومتی را به صف آرای علنی در برابر یکدیگر کشانده است . این اختلافات و کشمکش ها اگر چه بسیار حاد و جدی است و موضوع رقابت برای چنگ اندازی بر سهم بیشتری از امتیازات و قدرت حکومتی ، کار جناح ها را حتی به کتک کاری ، افشا افتضاحات و رسوایی های یکدیگر کشانده است ، معهذآ همین که نوبت به کارگران و مطالبات آن ها می رسد این حضرات در اتخاذ سیاست های ضد کارگری کمترین تردیدی بخود راه نمی دهند و از پذیرش مطالبات کارگری طفره می روند .

در حالی که افزایش سرسام آور قیمت ها و رشد لجام گسیخته نرخ تورم ، کارگران را به لحاظ تامین نیازمندی های زندگی با شرایط بس دشوار و طاقت فرسای روبرو ساخته است ، در حالی که دستمزد کارگران آن قدر ناچیز است که حتی به اعتراف مسئولین تشکل های کارگری وابسته به رژیم فقط می تواند ۳۰ درصد نیازهای کارگران را برآورده و لذا کارگران برای تامین حداقل معاش خود ، از مدت ها قبل خواستار افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم بوده اند ، مرتجعین حاکم برغم اختلافاتی که با یکدیگر دارند ، این بار نیز به سیاق گذشته در برابر کارگران روش واحدی اتخاذ نموده و از پذیرش خواست افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم سرباز زدند . آنان با افزایش درصد بسیار ناچیزی بر دستمزدهای اسمی که هیچ گونه تاسیسی با رشد نرخ تورم ندارد و افزایش بلافاصله چندین برابر آن بر قیمت ها ، تعرض جدیدی را به سطح معیشت کارگران آغاز نموده و همه مزدبگیران را به فقر و کرسنگی بیشتر سوق دادند .

با این همه مشکل کارگران به وخامت روز افزون اوضاع اقتصادی و معیشتی محدود نمی شود . مشکل کارگران ایران به این هم خلاصه نمی شود که امنیت شغلی ندارند و در برابر عواقب فلاکت بار نظم اقتصادی - اجتماعی موجود ، از هر گونه تامین اجتماعی جدی در برابر بیکاری ، سوانح ناشی از کار ، نقص عضو و غیره و غیره محروم اند . مسئله این است که در جمهوری اسلامی ، کارگران حتی از حق اعتراض به این شرایط غیرانسانی و از حق اعتصاب هم محروم اند . ضدیت جمهوری اسلامی با آزادی های سیاسی و حاکمیت استبداد و اختناق بر جامعه ، کارگران ایران را حتی از حق ایجاد تشکل های مستقل خود نظیر سندیکا ، اتحادیه و امثال آن که در سایر کشورهای سرمایه داری به رسمیت شناخته شده است نیز محروم ساخته است . جمهوری اسلامی از بنیاد مخالف آزادی های سیاسی و نقض کننده حقوق دموکراتیک کارگران است . جمهوری اسلامی حافظ نظم غیرعادلانه موجود و حراست کننده منافع اقلیتی از جامعه یعنی مفتخوران و چپاولگران است که در کف حمایت این رژیم سوده های کلانی را به جیب زده اند . جمهوری اسلامی اما برای کارگران و برای اکثریت مردم زحمتکش جامعه ، جز تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی و جز فقر و نکبت و بدبختی ارمغان دیگری نداشته و ندارد . از همین روست که کارگران هم نسبت به این رژیم و جناح های آن توهمی ندارند و رهایی خویش را کماکان بایستی از کانال براندازی رژیم تعقیب کنند .

معهذآ نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که بحران حاد سیاسی ، تشدید اختلاف در بالا و تعمیق شکاف میان حکومت کران ، شرایط مناسبی را به نفع گسترش مبارزه کارگری و به نفع پی گیری مطالبات کارگری و تحمیل آن به کارفرمایان و دولت حامی آن ها فراهم ساخته است . و کارگران در مصاف با ارتجاع حاکم ، می روند تا با استفاده از این شکاف و اتکا به جنبش مستقل خود مبارزه کارگری را تعمیق و گسترش داده و مطالبات صنفی و سیاسی خویش را متحقق سازند . در این رویاوی پیروزی کارگران قبل از هر چیز در گرو اتحاد مبارزاتی و تشکل آنهاست . پس بیایید با حمایت جدی از مبارزه کارگران ، به استقبال اول ماه مه برویم و این روز خجسته را به همه کارگران شادباش بگوئیم .

خجسته باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اردیبهشت

۱۳۷۷

* * * * *

برای تمامی تلفنی مستقیم با سازمان در خارج از کشور ، می توانید از شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳) استفاده کنید